



دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

سیری در سه قرن دندان پزشکی ایران، تدوین، گردآوری و ترجمه محمد ابراهیم ذاکر،
انجمن دندان پزشکی ایران با همیاری مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم
پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۸۹ خ، برگه ۵۳۷ - ۶۱۸

۱	دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره
۱	زیست‌نامه جرجانی
۱	جرجانی پزشکی نويس پارسى
۲	تتمة صوان الحكمة
۳	مُعجم البلدان
۴	تاریخ طبرستان
۴	عیون الأنباء
۵	مطرح الأنظار
۱۰	کتاب یکم تا پنجم
۱۰	ذخیره خوارزمشاهی
۱۱	دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره
۱۱	کالبدشناسی
۱۱	استخوان شناسی
۱۱	استخوان‌های فک زیرین و زبرین
۱۴	ریخت‌شناسی دندان‌ها
۱۴	دندان پیشین
۱۴	دندان کناری
۱۵	دندان نیش
۱۵	دندان آسیا
۱۵	دندان عقل
۱۶	ماهیه‌شناسی

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

۱۶	ماه‌یچه‌هایی حرکت‌دهنده اندام‌های رخساره
۲۰	شناختن ماه‌یچه‌های سر و گردن
۲۳	شناخت ماه‌یچه‌های زبان
۲۴	اعصاب زوج مغزی
۲۴	جفت نخستین
۲۵	جفت سوم
۲۶	جفت چهارم
۲۶	جفت پنجم
۲۶	جفت ششم
۲۷	جفت هفتم
۲۷	رگ‌شناسی
۲۷	رگ اجوف فوقانی
۳۰	شناخت سرخ‌رگ سباتی
۳۱	کالبدشکافی زبان
۳۲	دندان شیری و دائمی
۳۲	اندر شناختن سبب افتادن دندان در هفت سالگی
۳۲	مُسهل‌ها و مُلین‌ها
۳۲	آمله
۳۳	بان
۳۳	حنظل
۳۳	خریق سپید
۳۴	خُبازی

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

۳۴	زراوند
۳۴	لبلاب
۳۵	مازریون
۳۵	داغ گذاری و برش رگ ها
		شناخت رگ ها که بزنند و سرخ رگ ها که بگشایند و سل کنند و ببرند و داغ کنند و موضع هر یک و جایگاه و منفعت آن
۳۵	
۳۶	یادکردن منفعت و مضرت حجامت هر اندامی
۳۷	اندر تدبیر لعاب آوردن از کام و بُن زبان
۳۷	اندر علاج دندان برآمدن و تدبیر آن
۳۷	اندر علاج بیماری هایی که بچگان را افتد
۳۸	دمیدگی دهان
۳۸	اندر شناختن حال های بد بیمار
۳۹	نشان ها که از احوال دندان ها باید جست
۳۹	نشان ها که از دهان بر زبان باید جست
۴۰	نشان ها که از لب ها آشکار گردد
۴۰	اندر تب و بایی و علامات و علاج آن
۴۰	علامات تب های و بایی
۴۱	کتاب ششم تا دهم
۴۱	ذخیره خوارزمشاهی
۴۲	اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان
۴۲	اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان بیماری های آن و اسباب و علامات و علاج هر یک
۴۲	اندر بیماری های لب و دهان و گوشت بُن دندان

ذکر
دکتر محمد ابراهیم

۴۳	در علاج کفتگی لب
۴۴	در علاج گوشت فزونی
۴۴	اندر خوره که بر لب و گوشت بُن دندان افتد
۴۵	حب صبر
۴۵	دهان شویۀ سودمند
۴۶	اقراص نوشادر
۴۶	اقراص قلقندیون
۴۷	دهان شویه قابض
۴۷	ذرور خشک
۴۷	اندر علاج سست شدن گوشت بُن دندان
۴۷	صفت ذرور
۴۸	اندر علاج دمیدگی دهان و ریش های او
۵۰	اندر علاج انواع سوء المزاج کی بر لب افتد
۵۳	شریت ایارج فیکرا
۵۳	اندر ناخوشی بوی دهان
۵۴	اقراص زعفران
۵۴	اقراص زرنیخ
۵۵	حبّ الأیارج
۵۵	سنون دندانی
۵۶	اندر احوال زبان و بیماری ها و اسباب و علامات آن
۵۷	شناختن سوء المزاج زبان

ذکر
دکتر محمد ابراهیم

۵۸	شناختن حال زبان از طعم او
۵۸	شناختن زبان از گرانی و سبکی
۵۹	اندر علاج طعم‌های ناخوش‌یافتن
۵۹	حب بنفشه
۶۰	در استرخای زبان
۶۱	معجون هندوان
۶۱	در سوزش زبان
۶۲	اندر ترکیدن زبان
۶۲	اندر تشنج زبان
۶۳	اندر آماس‌های زبان
۶۵	گنگی و خلل در سخن گفتن
۶۶	اندر ضفدع
۶۶	شناختن احوال دندان و بیماری‌های آن
۶۹	بیماری‌های دندان
۷۰	بررسی مزاج دندان
۷۰	اندر تدبیر نگاه‌داشتن دندان‌ها
۷۲	اندر درد دندان
۷۷	نهادن ابزار گذاخته بر روی دندان
۷۹	اندر شکستن و ریزیدن دندان
۷۹	در جنبیدن دندان‌ها
۸۱	اندر تغییر لون دندان‌ها

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

۸۳ اندر کندی دندان‌ها
۸۳ در ضعیفی و آب‌گذاشتن دندان
۸۴ تدبیر دندان کودکان
۸۴ اندر تدبیر دندان بزرگان
۸۵ اندر بیرون آمدن منه
۸۶ جانداختن در رفتگی فک
۸۷ کتاب قرابادین
۸۷ باب هفتم از گفتار نخستین از کتاب قرابادین
۸۷ قصب الذییره
۸۷ داروهای دهان، لب و گوشت بُن دندان
۸۸ سنون یادشده در معالجات البقراطیه
۸۹ شادنج ناشسته
۸۹ زردچوبه
۸۹ آهک شسته
۸۹ حنا
۸۹ توتیا
۸۹ قرط و طرائیت
۸۹ خبث الحديد
۹۰ مامیران
۹۰ کبابه
۹۰ قافله

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

- ۹۰ خاوندانجان
- ۹۰ هال
- ۹۰ در داروهای دندان.....
- ۹۰ داروهایی که بدان مسواک کنند آفت‌ها از دندان بازدارد:
- ۹۰ داروهای خشک و معتدل که درد بنشانند.....
- ۹۱ داروهای گرم که درد دندان بکشد.....
- ۹۱ داروهای که بسوزند و دود کنند.....
- ۹۱ داروهای کاواکی.....
- ۹۱ داروهای جنبیدن دندان.....
- ۹۱ داروهای که دندان را سپید می‌کند.....
- ۹۱ داروهای که مادتها از گوهر دندان بیارد.....
- ۹۲ داروهای ضعیفی و گندی دندان‌ها.....
- ۹۲ داروهای که به هنگام دندان برآمدن طفل به کار آید.....
- ۹۲ داروهای که دندان بیفکند.....
- ۹۲ قنبیل.....
- ۹۲ جعده.....
- ۹۲ قطران.....
- ۹۳ باب یازدهم از گفتار دوم از قرابادین.....
- ۹۳ قرص آهک.....
- ۹۳ خَلّ العنصل.....
- ۹۴ صفت دهان‌شویه که آماس گرم را که در زبان باشد، ببرد.....

ذکر
دکتر محمد ابراهیم

- ۹۵ صفت دهان شویه آماس صلب را که در زبان باشد، تحلیل کند
- ۹۵ صفت دهان شویه‌ای گرانی زبان را که از رطوبت بود، ببرد
- ۹۵ صفت دهان شویه‌ای که کام فروآمده را سود دارد
- ۹۵ مرهم کافوری
- ۹۶ صفت دارویی که گرانی زبان ببرد
- ۹۶ صفت داروی دیگر سستی زبان ببرد
- ۹۶ صفت داروی دمی‌دگی دهان را که از گرمی بود سود دارد
- ۹۶ صفت داروی دیگر قلاع سیاه را
- ۹۶ صفت دارویی دیگر بشرها را که بر گوشت بُن دندان‌ها برآید و خورده را سود دارد
- ۹۶ صفت داروی دیگر خورده را و خون‌آمدن سود دارد
- ۹۷ صفت داروی دیگر خون‌آمدن از بُن دندان‌ها را باز دارد و خون را پاک کند
- ۹۷ صفت داروی دیگر سستی گوشت بُن دندان‌ها را و جنبیدن آن را سود دارد
- ۹۷ صفت داروی دیگر دندان جنبیده را سخت کند
- ۹۷ صفت داروی دیگر دندان‌ها سیاه را بزدايد
- ۹۷ صفت دارویی دیگر، دندان‌ها را بزدايد و بوی دهان خوش کند
- ۹۸ صفت دارویی دیگر دندان‌ها را سخت کند و بزدايد و رطوبت‌ها از بُن دندان‌ها برآرد
- ۹۸ صفت دارویی دیگر خون‌آمدن از بُن دندان‌ها باز دارد
- ۹۸ صفت داروی دیگر که درد دندان خورده شده را سود دارد
- ۹۸ صفت داروی دیگر درد دندان که از رطوبت و کاواکی بود بنشانند
- ۹۸ صفت داروی دیگر کاواکی دندان را بگیرند

صفت داروی دیگر دندان‌ها بر دارد و بوی دهان خوشبو کند

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

کتابنامه ۱۰۰

نمایه کتاب و مقاله ۱۰۰

ذکر
دکتر محمد ابراهیم

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

۱

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

سیری در سه قرن دندان پزشکی ایران، تدوین، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم ذاکر، انجمن دندان پزشکی ایران با همیاری مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۸۹ خ، برگه ۵۳۲ - ۵۳۶

زیست‌نامه جرجانی

جرجانی پزشکی نویسنده پرسی^۱

امیر سید، امام زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل فرزند حسن فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد حسینی جرجانی (گرگانی)^۲ ملقب به زین‌الدین، شرف‌الدین، ابوالفضائل، معروف به سید اسماعیل جرجانی از پزشکان و دانشمندان نامدار ایران و جهان در سده‌های پنجم و ششم هجرت بود. وی در سال ۴۳۴ ق / ۱۰۴۲ م در گرگان زاده شد و پس از ۹۷ سال زندگی پر برکت در سال ۵۳۵ ق

^۱ کهن‌ترین کتاب فارسی پزشکی که تا کنون به دست ما رسیده «هدایة المتعلمین فی الطب» نوشته ابوبکر ربیع فرزند احمد اخوینی بخاری است که در نیمه دوم سده چهارم هجرت نگاشته شده است، قدیمی‌ترین نسخه این کتاب که در تاریخ ۴۷۸ رونوشت برداری شده، در کتابخانه «بادلیان» آکسفورد انگلستان نگاه‌داری می‌شود. ابومنصور موفق فرزند علی هروی، داروساز و پزشک بزرگ ایرانی که در قرن چهارم می‌زیست، نخستین کتاب داروسازی به زبان فارسی را به نام «الأبئیة عن حقایق الأدوية» نگاشت. این کتاب نسخه‌ای به خط اسدی طوسی شاعر و مؤلف گرشاسب‌نامه و لغت فرس که تاریخ آن ۴۴۷ ق و کهن‌ترین نسخه خطی به زبان پارسی است در کتابخانه ملی وین موجود است. تنها اثر پزشکی فارسی ابن سینا رساله کم‌حجم و پرمحتوای نبضیه (رگ‌شناسی) است. هدایة المتعلمین، به کوشش جلال متینی ۱۳۴۴ خ؛ الأبئیة، به کوشش بهمنیار ۱۳۴۶، رساله نبضیه، به کوشش مشکوة، ۱۳۱۷ خ، به چاپ رسید. (تاریخ دامپزشکی ایران، ج ۲؛ حسن تاج‌بخش، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۵)

^۲ نام پدر یا نیای او را برخی حسین نگاشته‌اند (نک: تاریخ گزیده ۶۸۶؛ حبیب السیر، ج ۲، ۶۴۱).

داکتر محمدابراهیم ذاکر

۱۱۴۰م در مرو چشم از جهان فروبست، هرچند جرجانی آثار گرانبها و ارزنده از خود به جای گذاشت، ولی از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست.

تتمة صوان الحكمة

ظهیرالدین ابوالحسن علی فرزند زید بیهقی (د: ۵۶۵ق) نویسنده تتمة صوان الحكمة نخستین کسی است که از جرجانی یاد کرده است. وی در سال ۵۳۱، سید اسماعیل را که دیگر کهن پیروی نزدیک به پایان زندگی بود، در سرخس دیدار کرده بود. وی را زنده‌کننده دانش پزشکی دانسته، وارستگی و دانش او را ستوده است.

او در پایان کتاب خویش چنین یاد می‌کند: الامیر السید الامام زین‌الدین اسماعیل الحسینی الطیب: احیاء طب و سایر علوم کرد به تصانیف دانش فزای خود.

امام حکیم فیلسوف ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی گوید^۱: او را در سنة احدی و ثلاثین و خمسمائة دیدم در سرخس، او آن چه خلاصه بود، از عمر گذرانیده بود، و در آن روزگار در خوارزم خفی علانی را و کتاب ملوکی را و کتاب ذخیره و کتاب اغراض و کتاب یادگار و کتابی دیگر در حکمت و کتابی در ردّ بر فلاسفه و کتاب یوم و لیلّة تصنیف کرده بود و جهان از تصانیف او مالا مال دانش بود. و امام زین‌الدین اسمعیل را با فضایل جسمی، لطف معاشرت و حسن اخلاق و کرم نفس جمع بود و این رساله از فواید اوست که کتاب بدان ختام و ختامه مشک می‌یابد.^۲

^۱ مقصود مؤلف تتمة صوان الحكمة است.

^۲ تتمة صوان الحكمة، ترجمه ناصرالدین فرزند منتجب‌الدین یزدی ۱۰۱ - ۱۱۰.

نک: تاریخ حکماء الإسلام؛ یا تتمة صوان الحكمة، ابن‌فندُق، ظهیرالدین ابوالحسن علی فرزند ابوالقاسم زید بیهقی (۴۹۹ - ۵۶۵ق / ۱۰۹۷ - ۱۱۶۹م)، چ. لاهور، ۱۳۵۹ق؛ دیگر: تحقیق محمد کردعلی، مطبوعات المجمع العلمي العربي بدمشق، مطبعة العربي، دمشق، ۱۹۴۶م؛ دیگر: ترجمه فارسی آن درة الأخبار، منشی یزدی، چ. تهران ۱۳۱۸خ.

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

مُعْجَمُ الْبِلْدَانِ

یاقوت حموی (د: ۶۲۶ق) نویسنده کتاب مُعْجَمُ الْبِلْدَانِ که خود در سال‌های ۶۱۴ - ۶۱۶ در مرو بود و پیش از حمله مغول از آن جا به خوارزم، سپس به هرات رفت. یاقوت توانایی بالای او را در دانش پزشکی و رفتن او را به چند شهر و یکی از آموزگاران و اجازت روایت‌دهندگان وی را که قشیری است و یکی از شاگردانش را که سمعانی نام دارد، یاد می‌کند.

یاقوت در شناسه جرجان، درباره جرجانی گوید: ابوابراهیم اسماعیل فرزند حسن فرزند محمد فرزند احمد علوی حسینی از مردم گرگان بود. پزشکی خوب می‌دانست و تألیفاتی نیکو به تازی و پارسی در آن رشته داشت^۱.

وی به خوارزم رفت و مدتی در آن جا بزیست سپس به مرو منتقل شد و در آن جا بماند. یگانه زمان خود بود.

می‌گفت: او از ابوالقاسم قشیری برشونده و کتاب اربعین را از وی روایت می‌کند و خود به ابوسعید سمعانی اجازت داده است. در مرو به سال ۵۳۱ در گذشت^۲.

^۱ أعراض الطیبة و المباحث العلائیة الذریعة، ج ۲، ۲۵۱، شماره ۱۰۰۹ و ج ۱۱، ۹۵، شماره ۵۸۰؛ الذخیره فی الطب را برای سلطان علاءالدین تکش خوارزمی به سال ۵۰۴ق نوشت. هر دو از زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل فرزند حسین فرزند حسن جرجان درگذشت (۵۳۵) أو (۵۳۱) است که هر دو را به فارسی نگاشت. (الذریعة، ج ۱۰، ۱۰، شماره ۵۳)؛ منتخب ذخیره خوارزمشاهی، خفی علائی یا الخفیة العلائیة نامیده می‌شود. الذریعة، ج ۲۲، ۴۰۴، شماره ۷۶۳۲ که برای سپهسالار نصرالدین (بهاءالدین) محمد علاءالدوله ولیعهد اتسز خوارزمشاه نوشت. یادگار فی الطب، الذریعة، ج ۲۵، ۲۶۵ نیز از جرجانی بوده و به فارسی نگاشته است.

^۲ معجم البلدان، برگردان علی‌نقی منزوی، ج ۲، ۳۷.

نک: معجم البلدان، یاقوت حموی شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی (۵۷۴ - ۶۲۶ق / ۱۱۷۹ - ۱۲۲۹م)، چاپ لایپزیگ (۱۸۷۳ - ۱۸۶۶م) افست تهران، ۱۹۶۵م، برگردان به پارسی دکتر علی‌نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پارسی را تا پایان حرف الف در سال ۱۳۸۰خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف "ز" در سال ۱۳۸۳خ به چاپ رسانید و امید به چاپ دیگر جلد‌های ترجمه شده آن. من [ذاکر] نزدیک به سه سال است که پیگیر چاپ مانده ترجمه دکتر منزوی بودم و در رفت‌وآمدها به پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی ترجمه کامل و چاپ نمونه آن را در

تاریخ طب‌رستان

محمد فرزند حسن فرزند اسفندیار در تاریخ طب‌رستان (نگارش: ۶۱۳ق) درباره جرجانی گوید: [و سید ابوالفضایل اسماعیل بن محمد الموسوي الجرجاني، که از تصانیف اوست کتاب ذخیره خوارزمشاهی، کتاب یادگار، کتاب اغراض، کتاب حُفی علائی، کتاب ترجمه قانون ابوعلی سینا]^۱.

عیون الأنباء

ابن‌ابی‌اصیبعه (د: ۶۶۸ق) در کتاب تاریخ پزشکی خود درباره جرجانی گوید: شریف شرف‌الدین اسماعیل [جرجانی] پزشکی والا‌جاه و اندیشمند و والا‌مقام در دربار علاء‌الدین محمد خوارزمشاه بود که نزدش مرتبتی بالا داشت. ماهی هزار دینار از سوی شاه به او داده می‌شد. ورزیدگی و نوشته‌هایش در دانش پزشکی مشهور است.

حضور ریاست محترم آن مرکز آقای دکتر مسیب امیری دو بار دیدم. یک بار دی‌ماه ۱۴۰۰ به همراه دکتر حجت‌الحق حسینی و مهندس ارفعی در حضور ریاست برای یافتن راهی جهت چاپ آن بود که ریاست محترم تقاضای همراهی بنیاد و مرکزی جهت همیاری برای چاپ داشتند و بار دیگر به همراه دکتر اکبر ایرانی قمی ریاست مرکز پژوهشی میراث مکتوب وابسته به وزارت ارشاد، بنیادی دولتی جهت اعلام همیاری برای چاپ کامل و دوباره آن با کمک میراث مکتوب بود که افسوس بازهم در محاق فراموشی قرار گرفت. شایان توجه است که پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری در سال ۱۳۹۶ خ شماره فیپا جدیدی برای چاپ یک دوره کامل آن شامل شش جلد از مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران گرفته بود که من آن را در شناسنامه چاپ نمونه دیدم و در ردیابی آن از کتابخانه برابرخوانی نیز کردم. امیدوارم شرایط مالی کشور بهبود یابد تا این اثر تاریخی از دانش جغرافیا که دربرگیرنده بخشی بزرگ از تاریخ علم ایران و جهان اسلام است، به زودی پخش گردد و در دسترس اندیشمندان این مرز و بوم و کشورهای پارسی‌زبان برسد.

^۱ تاریخ طب‌رستان، ج ۱، ۱۳۷.

نک: تاریخ طب‌رستان، ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد فرزند حسن (نگارش: ۱۳ق) + اولیاء‌الله آملی (تألیف ۷۶۰ق)، تصحیح و مقدمه‌نگاری عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ خ، دو جلد.

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

۵

او پس از عمری دراز، در روزگار خوارزمشاه در شهر^۱ درگذشت.

اسماعیل جرجانی راست، کتاب‌هایی:

- ۱- کتاب الذخیره خوارزمشاهی در ۱۲ کتاب؛
- ۲- کتاب الاغراض في الطب [أغراض الطيبة و مباحث العلائیه] در دو کتاب و به زبان پارسی است؛
- ۳- کتاب یادگار در یک کتاب است و به زبان پارسی است و آن را برای خوارزمشاه نگاشت؛

مطرح الأنظار

رکن‌الحکماء فیلسوف‌الدوله در کتاب **مطرح الأنظار** (نگارش: ۱۳۲۴ق) در مورد جرجانی گوید: از افاضل اطبا و اعظم حکمای اوایل مائه ششم هجریه، در صناعت طبیه در دوره اسلامیة مقنن قانون و مجدد رسوم است، چنانچه تألیفات او بر این دعوی گواهی صادق و برهانی ناطق می‌باشند.

مولد و منشأ آن فیلسوف بزرگ جرجان است و از ابن‌ابی‌صادق طبیب نیشابوری و بعضی از اطبای عراق و فارس استماع نموده و با بعضی از تلامیذ شیخ رئیس بوعلی سینا که در جرجان بوده‌اند صحبت داشته، در زمان سلطنت قطب‌الدین محمد فرزند انوشترکین که اول سلاطین خوارزمشاهیان است به خوارزم رفت، خوارزمشاه از کثرت فضایل و حذاقت او اطلاع حاصل نمود اعزاز و اکرام فراوان در حق وی مبذول داشت و آن طبیب هنرمند را در حفظ صحت و ازاله اسقام اعتماد تام پیدا کرد و هم در سلک ندما و خواص خویش منسلک نمود و ماهی هزار تومان در حقش مقرر فرمود و آن حکیم بی‌نظیر در مقابل این تشریف کتاب ذخیره خوارزمشاهی را به نام آن پادشاه ذی‌جاه تألیف و اسم او را ابد‌الدهر در صفحه روزگار پایدار گذاشت و آن کتاب در دوازده مجلد و اول کتابی است که در دوره اسلامیة در علم طب به زبان فارسی نوشته شده، بالجمله آن طبیب لیبیب در اواخر عمر به شهر مرو نهضت کرد و در دربار پادشاه عادل سلطان سنجر سلجوقی مکرماً مشغول تدریس و تألیف کتب بود تا وقتی که زندگانی را بدرود گفت و در شهر مرو مدفون گردید.

سال وفاتش بنا به نوشته معجم البلدان و کشف‌الظنون در سنه ۵۳۱ و برخی ۵۳۵ ضبط کرده‌اند. این که بعضی از مؤرخین حکیم را معاصر خوارزمشاه تکش نوشته‌اند، سهوی فاحش است چه که تألیف کتاب ذخیره چنان که خود حکیم در دیباچه آن کتاب یاد کرده

^۱ افتادگی از متن است.

دکتر محمد ابراهیم

در سال ۵۰۴ هجری ابتدا شده و بر اهل تاریخ پوشیده نیست که زمان مزبور اوان سلطنت خوارزمشاه قطب‌الدین محمد فرزند انوشترکین بوده نه زمان خوارزمشاه تکش.

کتاب ذخیره خوارزمشاهی از تألیفات آن حکیم است که اسمش گذشت و آن کتاب از اجل کتب طبیه است.

ملا عبدالله کاتب چلیپی در حق آن کتاب گوید: و يقال إِنَّهُ أَحْيَى الطَّبَّ بِهِ / گویند با نگارش این کتاب دانش پزشکی را زنده و احیا ساخت.

دیگر از کتب وی کتاب أغراض است که نیز به فارسی در دو مجلد بزرگ نوشته است.

صاحب کتاب کشف الظنون در ذیل اسم این کتاب گوید: إِنَّهُ لَمَّا أهدى إلى نصرالدین أتمسز بن خوارزمشاه مختصراً في الطب، سأله وزير مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمد البخاري ايضاحاً فَأجابَ به تأليف الأغراض ملخصاً من تأليفه المسمى بالذخيرة الخوارزمشاهيه / او به هنگام پیشکش کردن این کتاب به نصرالدین اتمسز فرزند خوارزمشاه گفت کوتاه‌کنایی در دانش پزشکی است و در برابر پرسش مجدالدین ابومحمد صاحب فرزند محمد بخاری پاسخ داد که این کتاب کوتاه‌نویسی شده کتاب ذخیره خوارزمشاهی است.

دیگر از کتب وی یادگار طبی است که نیز به فارسی است و کتاب خفی العلائی است و رساله‌ای است در حفظ صحت که در چهارصد و نود و پنج تألیف نمود ...^۱

سید اسماعیل جرجانی افزون بر دانش پزشکی و ورزشی در درمانگری، به فراگیری دانش حدیث و تصوف پرداخت و از برجستگان این علوم اوائل نیز شد.

وی حدیث و تصوف را از زین‌الاسلام ابوالقاسم قشیری فرا گرفت.

جرجانی به حدی رسید که فقیه و دانشمند بزرگی هم‌چون ابوسعید سمعانی از وی اجازه روایت حدیث گرفت.

^۱ مطرح الأنظار، ۲۰۶-۲۰۷.

نک: مطرح الأنظار في تراجم أطباء الأعصار و فلاسفة الأمصار، فيلسوف الدولة ميرزا عبدالحسين فرزند ميرزا محمدحسن مجتهد فرزند ميرزا محمدكريم زنوزي تبريزي (۱۲۴۳ - ۱۳۲۰ خ)، تبريز، ۱۳۳۴ خ.

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

جرجانی در وقت مرگ قشیری ۳۱ ساله، و سمعانی در زمان مرگ جرجانی ۲۵ ساله بود؛ بنابراین، می‌توان گفت: سید اسماعیل در نیشابور در همان روزگاری که در خدمت ابن‌ابی‌صادق پزشکی می‌آموخت، از امام قشیری فقه و حدیث آموخته و به پیروی او، رهسپار وادی تصوف بود. سمعانی نیز حدیث و شاید برخی دیگر از دانش‌ها را در جوانی قاعدتاً در شهر مرو از جرجانی آموخت.

سید اسماعیل جرجانی سرانجام در سال ۵۰۴ق رهسپار خوارزم شد و به دربار قطب‌الدین محمد فرزند نوشتکین سرسلسله خوارزمشاهیان پیوست. قطب‌الدین محمد از ۴۹۰ - ۵۲۲ق در خوارزم حکومت می‌کرد و دربار او در جرجانیه مجمع اندیشمندان بزرگ و دانشمندان والجاه بود.

خوارزمشاه مقدم استاد را گرامی داشت و چنان که پیش از این یاد شد برای وی ماهیانه هزار دینار، یعنی هزار سکه طلا مقرری تعیین کرد و تولیت داروخانه بهاءالدوله را به عهده او قرار داد. به نظر می‌رسد که بهاءالدوله یکی از بزرگان خوارزم باشد. داروخانه در خراسان و خوارزم مفهوم بیمارستان را داشت^۱ و چنان که جرجانی گوید وی تیماردار آن جا، یعنی رییس بیمارستان بود.

جرجانی با وجود مشغولیت در داروخانه و پاسخ مراجعین و درمان بیماران در همان سال ۵۰۴ق نوشتن کتاب بزرگ ذخیره را به زبان پارسی به پایان رسانید و آن را به نام قطب‌الدین خوارزمشاه، «ذخیره خوارزمشاهی» نام نهاد.

^۱ شیخ عطار رئیس داروخانه، یعنی بیمارستان نیشابور بود، چنان که خود گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبضم می‌نمودند

در داروخانه به مفهوم امروزی که نبض کسی را نمی‌گیرند، پس مقصود درمانگاه؛ یا بیمارستان نیشابور است. (خسرونامه، عطار ۳۳؛ تاریخ بیمارستان‌های ایران، ۸۹). حدود دو قرن و نیم پس از سید اسماعیل جرجانی، ابن‌بطوطه (د: ۷۷۹ق) از بیمارستان خوارزم یاد می‌کند: در خوارزم بیمارستانی هست که طبیبی شامی به نام صیهون آن را اداره می‌کند. صیهون از بلاد شام است. (سفرنامه ابوبطوطه، ۴۰۶؛ تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، ایگناتی یولیانوویچ، کراچکوفسکی، ترجمه ابو القاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹خ؛ سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه)، ترجمه موحد، تهران، بنگاه علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱خ)

نک: تُخْفَةُ الثُّطَّا فِي غَرَائِبِ الْأَمْصَارِ وَ عَجَائِبِ الْأَسْفَارِ (نگارش: ۷۲۵ - ۷۲۹ق / ۱۳۲۵ - ۱۳۵۴م)، رحله ابن بطوطه، ابن بطوطه ابو عبدالله محمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند ابراهیم لواتی طنجی (۷۰۳ - ۷۷۰ق)، چ. پاریس، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۸؛ دیگر: چاپ فؤاد افرام بستانی، ۱۹۲۷م؛ دیگر چاپ علی منتصر کتانی در سال ۱۹۷۲م؛ دیگر تحقیق عبدالهادی التازی، چاپ فاس، مغرب، ۱۹۹۷م، پنج جلد، ۱۵۴۹ برگه.

جرجانی قبل از کار ذخیره، کتاب قانون ابن‌سینا را به فارسی ترجمه کرده بود و این اثر تا زمان ابن‌اسفندیار و سال‌ها بعد در دسترس بود و اکنون خبری از آن نداریم. شاید این کار بزرگ، نخستین گام او برای نگاشتن کتابی سترگ در پزشکی پارسی بود^۱. جرجانی در ذخیره مطلبی را در مورد ترجمه فارسی قانون ابن‌سینا که توسط ابوعبید جوزجانی شاگرد وفادار و زندگی‌نگار ابن‌سینا انجام گرفته بود، یاد می‌کند که در هیچ مدرک دیگری نیست، و می‌رساند که حدود شصت سال قبل از ترجمه قانون توسط او، ابوعبید این کتاب را به شیوه‌ای که مورد پسند سید نبود، ترجمه کرده است.

علی فرزند زید بیهقی ضمن تعریضی که به جوزجانی کرده، گفته است: وی شرحی از مشکلات قانون را به آخر دانشنامه‌ی علایی (رساله‌ی علائیه) اضافه کرد، شهرزوری نیز تقریباً همین مطلب را می‌گوید. در دانشنامه‌ی علایی که موجود است شرحی از مشکلات قانون ذکر نشده، و اصولاً دیگر خبری از ترجمه قانون ابوعبید نداریم.

رکن‌الحکماء در مطرح الأئظار، رساله‌ای در حفظ صحت نوشته‌ی سال ۴۹۵ را به جرجانی نسبت داده، و دهخدا همین رساله را خود دیده که تاریخ ۴۹۵ق دارد و به نام خوارزمشاه است. دیگر از این رساله خبری یافت نشد و قاعدتاً بیش و کم با بخش دوم کتاب اغراض: اندر تدبیر حفظ‌الصحه: صفحات ۲۰۱ - ۲۴۳ کتاب حاضر، و کتاب سوم ذخیره خوارزمشاهی: اندر نگاه داشتن تندرستی (صفحات ۱۱۶ - ۲۱۲) مطابقت دارد.

اگر در تاریخ آن اشتباهی نبوده باشد، باید گفت: حدود ده سال پیش از انجام نوشتن همه‌ی ذخیره، قسمتی از آن را نگاشته و به نام قطب‌الدین محمد خوارزمشاه نموده است، هر چند با ژرف‌نگری در ذخیره می‌توان دریافت که تحقیق در مدارک و نوشتن ذخیره حتی برای بزرگ‌پرتوانی هم چون جرجانی بیش از ده سال وقت برده است که مؤلف آن را به ویژه در روزگار اقامت در مرو نگاشته و چون در خوارزم مسکن گزید، همان را در سال ۵۰۴ق تنظیم و به نام خوارزمشاه تکمیل نمود.

^۱ نک: تاریخ طبرستان، برگه بیست و هفت.

جرجانی در دوران حکومت علاءالدوله آتسز خوارزمشاه به درخواست آن پادشاه که به پیروی از پدر، حامی و ارادت کیش سید بود و به سفارت و وساطت وزیر او ابومحمد صاحب فرزند محمد بخاری که او نیز در زمره مشتاقان استاد بود، پیرانه‌سر، خلاصه یا کتابی دیگر را بر مبنای ذخیره نگاشت که بسیار گسترده‌تر از خفی علایی و یادگار است. وی این کتاب را به یاد علاءالدوله، اغراض الطبیبة و المباحث العلائیة نام نهاد^۱.

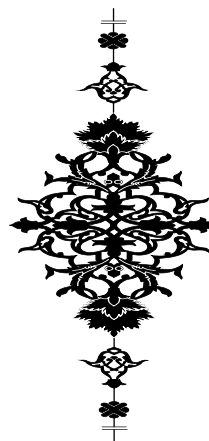
دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

^۱ نک: دیباچه اغراض الطبیبة. اغراض الطبیبة و المباحث العلائیة، زین‌الدین ابوالفضائل سید اسماعیل فرزند حسین جرجانی (۴۳۴ - ۵۳۵ق / ۱۰۴۲ - ۱۱۴۰م)، پژوهش حسن تاج‌بخش، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴خ.

ذکر
دکتر محمد ابراهیم

کتاب یکم تا پنجم

ذخیره خوارزمشاهی



ذخیره خوارزمشاهی

حکیم سید اسماعیل جرجانی (د: ۵۳۱ق)

کتاب یکم تا پنجم در سه جلد

پژوهش

دکتر محمدرضا محرری

فرهنگستان علوم پزشکی ایران

۱۳۸۰خ

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

۱۰

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

سیری در سه قرن دندان‌پزشکی ایران، تدوین، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم ذاکر، انجمن دندان‌پزشکی ایران با همیاری مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۸۹ خ، برگه ۵۳۲ - ۵۳۶

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره، محمدابراهیم ذاکر، از کتاب ذخیره خوارزمشاهی، زین‌الدین حکیم سید اسماعیل جرجانی (۵۳۱ق)، کتاب یکم - پنجم، تحقیق و تصحیح محمدرضا محرری، فرهنگستان علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۰ خ؛ دیگر: چاپ فکسیمیله، به کوشش سعیدی سیرجانی، نسخه خطی رونویسی ۱۵ ربیع دوم ۶۰۳، کتاب ششم تا دهم.

کالبدشناسی

استخوان‌شناسی

استخوان‌های فک زیرین و زبرین

فک‌های برسوین و فروسوین: و فک را به پارسی زَفر گویند و به مرو مَنه^۱ گویند.

استخوان فک برسوین را درزهایی است مشترک، و درزهایی است خاصه، و از یادکردن هر دو نوع حدّ او پدید آید و تشریح او معلوم گردد.

- اما حد او از سوی بالا

^۱ مَنه: در کویش بومیان فرارودان به آرواره پایین گفته می‌شود.

درزی است مشترک با استخوان پیشانی که از کنار درز اکلیلی^۱ بیاید و بر جایگاه ابروان بگذرد و به دیگر کنار پیوندد، و از سوی زیر جایگاه دندان‌هاست، و از سوی راست و چپ درزی است که آن از بناگوش بیاید، و این درز مشترک است او را با استخوان وُتدی^۲ که از پس دندان‌های آسیا است.

- و اما درزهای خاصه او

درزی است که از میان دو ابرو فرود آید تا میان دو دندان پیشین و زاندرن دهان اندر شود و کام را به دو نیم کند.

- و دو درز دیگر است

که هم از میان دو ابرو فرود آید، یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ، و تا فرود می‌آید از این درز نخستین دور می‌شود تا به میان دندان می‌رسد که آن را نیش دندان گویند و دندان‌هایی که آن را رُباعیات^۳ چهار دندان است که از پس دندان‌های پیشین باشد، و از هر سوی دو دندان است یکی زیر و یکی زبر.

از این سه درز که یادکرده آمد دو استخوان پدید آید هر دو به شکل مثلث و قاعده این دو مثلث رده دندان‌ها نیست، لکن پیش از آن که به رده دندان‌ها رسد درزی از پهنا پیش آید و از زیر رده دندان‌ها بگذرد، نزدیک به جایگاه سوراخ بینی. قاعده مثلث‌ها از این درز پدید آید و آن هر سه درز این پهنا را ببرد و بر وی بگذرد تا به رده دندان‌ها.

و از هر دو قاعده آن دو مثلث و از باقی هر سه درز و از حد رده دندان‌ها دو پاره استخوان پدید آید و هر پاره‌ای را نزدیک درز میانگین دو زاویه است قائمه و نزدیک نیش دندان زاویه‌ای است حاده و نزدیک سوراخ بینی زاویه منفرجه و شکل هر دو مثلث و این دو پاره استخوان و این درزها که یادکرده آمده است، این است:

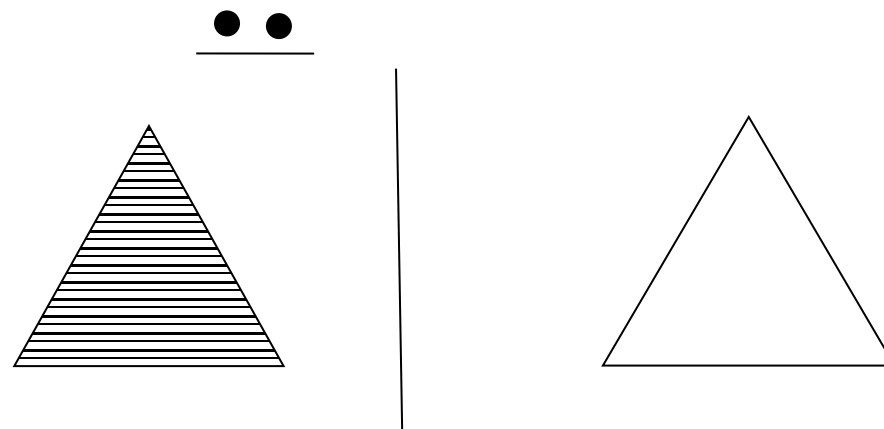
^۱ درز اکلیلی: درز تاجی *Coronal Suture*.

^۲ وُتد: میخ.

^۳ رُباعیات: چهار دندان بین ثنایای میانی و دندان نیش. مفرد آن رُباعیه می‌شود.

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

۱۳



و از درزهای خاصه^۱ او: درزی دیگر است که از جانب صُدغ^۱، از آن جا که درز مشترک است میان فک و میان استخوان وندی بیامده است، پاره فرودین از چشم خانه، و از آن جا سه شاخه گشته:

- یکی از آن گرد چشم برگردد و بدان درز پیوندد که حد فک است از سوی بالا؛
- و شاخ دوم اندکی به چشم خانه اندر شود و بر نیمه او بگذرد و بر بالا شود و هم بدان درز پیوندد.

از این درزها معلوم گردد که عدد استخوان های فک برین چهارده است، بدین تفصیل:

^۱ صُدغ: گیجگاه، شقیقه، Temporal B.

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

اندر هر چشم سه پاره استخوان. و دو استخوان رخساره است که رده دندان‌های آسیا بر آن است، و این هر دو پاره بزرگ است و دو پاره آن که بین بر آن نهاده است، و اندر هر یکی گذری است از بینی به سوی دهان و این هر دو خرد است، و دو پاره آن است که دندان‌های پیشین و رُباعیات بر وی نشانده است و دو پاره استخوان اصلی بینی است. و اما فک فروسویین دو پاره است و زرخدان پیوندگاه اوست، و رده دندان‌ها زیرین بر وی است، و شکل او سخت ظاهر است و عدد استخوان‌های هر دو فک شانزده است. (ج ۱، ۴۰)^۱

ریخت‌شناسی دندان‌ها

دندان‌های سی و دو است: شانزده رده برسویین است و شانزده رده فروسویین است.

دندان پیشین

و از این جمله چهار دندان پیشین است:

- دو زیر؛

- و دو زبر، آن را به تازی ثنایا گویند.

دندان کناری

و از پس آن چهار دندان دیگر است از پس هر یکی یکی، دو زیر و دو زبر، آن را رُباعیات گویند.

این هشت دندان پهن است و سرهای آن‌ها با پهنی تیز است چنان که خوردنی‌ها را ببرد.

^۱ شماره ۴۰ شماره پایانی برگه ۴۰ و شماره ج ۱، جلد یکم از سه جلد دربرگیرنده پنج کتاب ذخیره، جرجانی، پژوهش دکتر محمدرضا محرری، انتشارات فرهنگستان علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۰ خ است.

شمارگان تنها و بدون ج برگرفته از چاپ فکسمیله، سعیدی جرجانی برای کتاب ششم تا دهم ذخیره می‌باشد.

دندان نیش

و از پس رباعیات چهار دندان دیگر است و گرد است و سرهای آن تیز است، دو زیر و دو زبر از هر سوی، یکی خوردنی‌ها را بشکنند، آن را نیش دندان گویند و به تازی انیاب گویند.

دندان آسیا

و از پس انیاب شانزده دندان دیگر است، هشت دندان زیر و هشت زبر است چهار زیر و چهار زبر از هر سوی، همه گرد است و سرهای آن پهن است و درشت است آن را دندان‌های آسیا گویند. و به تازی طواحين گویند. و أضراس نیز گویند.

دندان عقل

و از پس أضراس چهار دندان دیگر است، دو زیر و دو زبر از هر سوی، دیگر آن را خرد دندان گویند. و خرد دندان (دندان عقل) از بهر آن گویند که از پس رسیدگی برآید. این جمله سی و دو باشد، و بعضی مردمان را این چهار دندان باز پسین نباشد و برنیاید، و از برنا آمدن آن اندر خرد هیچ نقصان نباشد.

و دندان‌های پسین را، و رباعیات را، و نیش دندان را بیخ یک شاخه است، و دندان‌های آسیا آن چه برین سو است بیخ‌ها به سه شاخه است و آن چه فروسو است به دو شاخه، و آن دندان‌های باز پسین را که خرد دندان گویند بعضی را باشد که بیخ‌ها به چهار شاخ باشد، و باشد که به سه شاخ باشد.

و هیچ استخوان را حس نیست، مگر استخوان‌های دندان که حس سرما و گرما بیابد و سرد از گرم جدا کند. آفریدگار بیخ دندان‌های زبرین از بهر آن زیادت کرد که همه آویخته و سرنگون است تا از خاییدن و شکستن چیزهای سخت بیم افتادن نباشد. (ج ۱، ۴۱)

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

ماهیچه‌شناسی

ماهیچه‌هایی که حرکت دهنده اندام‌های رخساره

ماهیچه‌هایی که حرکت اندام‌های رخساره بدن است^۱: آن چه متحرک است از اندام‌های رخساره، پیشانی است و پلک چشم و چشم و رخسار و لب‌ها و فک زیرین.

و جمله ماهیچه‌های این اندام‌ها چهل و پنج است، بدین تفصیل:

ماهیچه پیشانی یکی، ماهیچه‌های رخساره دو، ماهیچه‌های خاص لب چهار، ماهیچه‌های بینی دو، ماهیچه‌های چشم و پلک چشم بیست و چهار، هر چشم دوازده، ماهیچه‌های فک زیرین دوازده، و اندرین باب جمله را شرح داده آید. ... و ماهیچه رخساره دو است از هر سو یکی، و بعضی از حرکت‌های لب هم بدین دو ماهیچه است و این هر دو ماهیچه پهن است و بدین نام معروف است، و هر دو را به تازی عضلتان العریضتان گویند.

و هر یکی را چهار رباط است که از چهار استخوان رسته است که از وی دور است:

- یک رباط از چنبر گردن رسته است و آخر او به گوشه‌های هر دو لب پیوسته است، و هر گاه که این شاخ تشنج کند دهان را به اریب سوی زیر کشد.

- و رباط دوم هم از چنبر گردن رسته است و لختی از سر استخوان سینه. این رباط که از سوی راست رسته است، آخر او به سوی چپ آمده است و به گوشه دهان پیوسته است. و آن که از سوی چپ رسته است آخر او سوی راست آمده است و به گوشه دهان پیوسته، هر گاه که این دو شاخ تشنج کند دهان به هم فراز آید تنگ و لب‌ها بیرون خیزد، بر سان خریطه‌ای^۲ که رشته آن بکشند.

^۱ ماهیچه‌های سر و صورت. *Muscles of*

^۲ خریطه: کیسه‌ای از پوست و جز آن که در آن چیزی کرده دهان آن بند کنند. (فرنودسار نفیسی)

- و **رباط سوم** از دو استخوان رسته است که بر پشت هر دو کتف است، و این شاخ که از سوی راست است هم از سوی راست بیآمده است و هم از این سو به گوشه هر دو لب پیوسته و آن شاخ که از سوی چپ رسته است هم از سوی چپ بیآمده است و هر گاه که هر دو شاخ تشنج کنند لب‌ها را از هم باز کنند بر سان آن که کسی بخندد. و هر گاه که یک شاخ تشنج کند لب‌ها را از یک سوی کشد.

- و **رباط چهارم** از چهار مهره گردن رسته است، یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ، و اندرین هر دو مهره‌ای بگذشته است، و آخر او به رخسار پیوسته و حرکت رخسار بدان شاخ باشد، و حرکت از هم برداشتن لب و بر هم نهادن لب هم بدین باشد.

و بعضی مردمان باشند که گوش خویش بتوانند جنبانید به سبب آن که این شاخ به گوش ایشان سخت نزدیک باشد؛ یا بدان پیوسته باشد.

و لب‌ها را بیرون از این، چهار ماهیچه خاصه است.

از این چهار:

- دو از بالای رخسار فرود آمده است و به کناره لب زیرین پیوسته یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ.
- و دو ماهیچه دیگر از زنخدان به کناره لب فرودین پیوسته است، و تمامت حرکت‌های لب‌ها بدین چهار ماهیچه است و این چهار ماهیچه با گوشت لب چنان آمیخته است که آن را یکدیگر نتوان جدا کرد، چون ماهیچه‌های دیگر. از بهر آن که گوشت لب گوشتی نرم است و استخوانی و غضروفی اندر میان نیست که به سبب آن، ماهیچه را وتری باشد، و به سبب وتر، سر ماهیچه پدید آید. (ج ۱، ۵۱)

... و فک زیرین را سه حرکت بیش نیست:

- یکی حرکت باز و بسته کردن دهان؛
- و دوم حرکت فراز کردن؛
- و سوم حرکت خابیدن.

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

و حرکت بازکردن به دو ماهیچه است که از استخوان بناگوش رسته است، و گذر او بر گردن است و وتر او به زنخدان پیوسته است. هر گاه که این ماهیچه تشنج کند فک را فروکشد و دهان گشاده شود. و حرکت فرازی گردن را چهار ماهیچه است.

و از این چهار:

- دو ماهیچه را ماهیچه صدغ^۱ گویند و این دو ماهیچه نرم‌تر از ماهیچه‌های دیگر است و نازک‌تر. از بهر آن که از دماغ رسته است و به دو نزدیک است، و دماغ معلوم گشته است که اندامی به غایت نرمی و نازکی و از بهر آن که این اندام چنین نرم و نازک است و به دماغ بدین نزدیکی است و هر آسیبی که بدو رسد به دماغ بازدهد و بیم خطرهای بزرگ باشد. آفریدگار از آن دو استخوان که به جایگاه صدغ پیوسته است، و آن را زوج گویند، دهلیزی ساخته است، چون از جی (ارخی^۲) و این ماهیچه اندر زیر آن پنهان کرده است تا از آسیب‌ها دور باشد، و وتر این ماهیچه فرود آمده است و به کناره فک پیوسته. هر گاه که این ماهیچه تشنج کند فک را برکشد و دهان فراز شود و به سبب آن که این ماهیچه چنین نازک است و حرکت برکشیدن را قوت فزونتر باید و به قوت این ماهیچه کار بر نیامدی. آفریدگار از بهر یاری این ماهیچه را دو ماهیچه دیگر زاندرون دهان بیآفرید، از هر سوی یکی، و وترهای این دو ماهیچه قوی‌تر آفرید تا یاری تمام‌تر باشد.

و حرکت خاییدن را گروهی گفته‌اند که دو ماهیچه دیگر است از هرسوی یکی، و شکل این ماهیچه سه سر است، یک سر او به استخوان رخسار پیوسته است و یک سر به فک زیرین و یک سر به نزدیک استخوان زوج. آفریدگار این ماهیچه را برین شکل از بهر آن آفرید تا از حرکت هر سری از سرهای این ماهیچه فک را حرکتی باشد از گونه دیگر، تا از این حرکت‌ها حرکت خاییدن حاصل آید.

^۱ ماهیچه صدغ: Temporal muscle

^۲ ارخی / ارخیه، هر آن چه از پرده فروانداخته شود و مانند آن و هر چه نرم و سست باشد. (آندراج)

و گروهی دیگر گفته‌اند که این شش ماهیچه است، از هر سوی سه ماهیچه بر شکل مثلث نهاده و اندر جوامع جالینوس همی‌آید که ماهیچه‌های فک زیرین دوازده است، و دوازده آن وقت باشد که این ماهیچه‌ها را شش ماهیچه شمارند، و ما این عدد برین قول گیریم تا با عددی که اندر جوامع جالینوس آمده است، راست آید.

بباید دانست که مردم را و همهٔ جانوران را فک زیرین جنبد، مگر تمساح را که فک زورین (زبرین) جنبد.

و اندر این که همه را فک زیرین جنبد سه حکمت است:

- یکی آن که فک زورین بزرگتر است و سنگی (سنگین) است و چیزی کوچک و سبک به جنبیدن سزاوارتر باشد از چیزی سنگی و بزرگ.

- دوم آن که اگر فک زورین جنبان بودی پیوند سر با گردن محکم نیامدی، و این پیوند می‌بایست که محکم باشد.

- و سوم آن که فک زورین جایگاه دو اندام شریف است، و جایگاه دو اندام دیگر شریف‌تر ازین هر دو پیوسته است.

اما دو اندام شریف که فک زورین جایگاه آن است:

- یکی چشم است، که سکره چشم از جملهٔ استخوان‌های اوست و چشم که آلت بینایی است اندر وی نهاده است.

- دوم استخوان بینی است که هم از جملهٔ استخوان‌های اوست. و راه بینی که آلت بویایی است اندر وی است.

و آن دو اندام شریف‌تر، که او به جایگاه ایشان پیوسته است:

یکی استخوان بناگوش است که راه شنوایی اندر اوست؛

و دوم استخوان کاسهٔ سر است که موضع دماغ است و محل بصر و خیال و وهم و عقل و تفکر و تمیز و محل حفظ و اصل همه حاست‌ها اوست.

و اگر فک زورین جنبان بودی، دماغ را و این اندام‌ها را هم جنباندی و حاست‌ها شوریده شدی، و اندر جنبانیدن دماغ خطرها و زیان‌های بزرگ بودی.

و فک زیرین از همه دور است و از جنباندن او هیچ مضرت نیست، پس از روی حکمت اولی‌تر آن بود که فک زیرین جنبد،

و آن چه گفته آمد که فک زورین جایگاه دو اندام شریف است و به جایگاه دو اندام شریف‌تر از این هر دو پیوسته است دو

اندام شریف‌تر دماغ را و حالت شنوایی را گفتیم و شرف دماغ معلوم است.

اما شرف شنوایی بر بینایی و بویایی از بهر آن است که مردم از مادر، بی‌دانش زاید فضیلت مردم به دانش آموختن باشد و راه دانش آموختن شنوایی است، و مردم را اگر آلت شنوایی نباشد هیچ نیاموزد و ساده دل و نادان بماند، و از بهر این است که هر که از مادر کر زاید، سخن نتواند آموخت و نداند گفت و لال بماند، ولی از نابینایی و ناگویایی این نقصان نباشد. و بیاید دانست که مردم را فک زیرین سبک است و کوچک و سبک‌تر از فک‌های همه جانوران است. و فک همه جانوران سنگی است و بزرگ از بهر آن که منفعت نخستین از حرکت فک خاییدن خوردنی‌ها است و خوردنی‌های مردم همه لطیف است و نازک و میوه رسیده و گوشت‌های پخته، لاجرم حاجت نیاید که فک زیرین او بزرگ باشد. و جانوران دیگر، بعضی ددگانند که استخوان‌ها شکنند و بعضی بهایم‌اند، که علف ایشان نبات‌های سخت است، چون کاه، جو و مانند آن، لاجرم ایشان را حاجت بود بدان که فک زیرین بزرگ باشد. آفریدگار هر جانوری را آن چه بدان حاجت بود ارزانی داشت. (ج ۱، ۵۹)

شناختن ماهیچه‌های سر و گردن

حرکت‌های سر و گردن سه گونه است:

- یکی حرکتی است سر را خاصه، بی‌حرکت مهره گردن.
 - و دوم حرکتی است به شرکت با مهره‌های گردن.
 - و سوم حرکتی است خاصه مهره‌های گردن را.
- و این حرکت‌ها چهارگونه است:
- یکی حرکتی است سوی پیش؛
 - و دوم سوی تفاوت؛
 - سوم حرکت گردانیدن سوی راست و چپ؛
 - و چهارم حرکت بازنگریدن و گردانیدن.

ماهیه‌های این حرکت‌ها سی و دو ماهیچه است، ازین جمله: ماهیچه‌های حرکت‌های خاصه سر هژده است، و از این هژده چهار ماهیچه است که حرکت سر از سوی پیش بدان باشد دو از سوی راست و دو از سوی چپ، و رباط‌ها،

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

ماهیه‌های آن از استخوان چنبر گردن و از استخوان سینه رسته است و برآمده و وتر او به استخوان بناگوش پیوسته، و هر چند که بر بالاتر آمده است ماهیه‌ها به یکدیگر نزدیکتر می‌آمده است، و پیوسته‌گشته تا گروهی گفته‌اند که دو ماهیه‌ است؛ و به سبب آن که از این دو ماهیه‌ که از هر سوی نهاده است یکی را سر به دو شاخ است، گروهی گفته‌اند که سه ماهیه‌ است؛ و اندر جوامع جالینوس همی‌آید که دو است اگر این ماهیه‌ها سه جفت شمارند، و اندرین کتاب عدد این ماهیه‌ها بدین قول گفته آمد تا با عدد جالینوس برابر آید.

هر گاه که همه ماهیه‌ها به یک‌بار تشنج کند سر سوی پیش‌گراید و هر گاه که ماهیه‌های یک سو تشنج کند، سر سوی آن ماهیه‌ها گراید و این‌گرایدنی باشد برسان آن که کسی را یک چشم باشد و خواهد که بدان چشم اندر چیزی نگاه کند. و چهار جفت دیگر که حرکت سر به سوی قفا بدان باشد و وترهای این ماهیه‌ها به استخوان پس‌سر پیوسته است، اندک مایه برتر از بندگاه سر با گردن. رباط جفت نخستین از خار مهره دوم رسته است از مهره‌های گردن، و وتر هر یک بر آمده است و به استخوان سر پیوسته.

و این جفت دوم زور (زبر) آن جفت نخستین بر آمده است؛ و هرگاه که این چهار ماهیه‌ تشنج کند سر را سوی قفا باز کشد، و هر گاه که یک ماهیه‌ از یک جانب تشنج کند سر را اندک مایه سوی خویش کشد.

و جفت سوم زبر این هر دو جفت بر آمده است، و از هر سوی یک ماهیه‌ است، و رباط هر یک از پهلوی مهره نخستین رسته است و به اریب برآمده است و به میان‌گاه آخر استخوان سر پیوسته، چنین که سر هر دو ماهیه‌ به هم باز رسیده است، هر گاه که یک ماهیه‌ ازین دو تشنج کند، سر را به اریب سوی قفا باز کشد چنین که گراییدن سر سوی کتف باشد.

و جفت چهارم را رباطها از خار مهره دوم رسته است و به اریب بر آمده است و به پهلوی مهره نخستین آن جا که رباط جفت دوم از وی رسته است پیوسته و به رباط جفت دوم نیز پیوسته است و اریب این جفت چهارم بر خلاف جفت سوم است که تا هر گاه که این جفت چهارم تشنج کند، گرایدنی که از تشنج جفت سوم باشد راست شود و سر راست بایستد.

و چهار ماهیه‌ دیگر است که میل خاصه سر به سوی راست و چپ بدان است؛ و از این چهار دو سوی پیش‌نهاده است، یکی بر راست و یکی بر چپ، و دو دیگر سوی قفا نهاده است، یکی بر راست و یکی بر چپ، و دو ماهیه‌ که سوی پیش است از مهره دوم هم به آخر استخوان سر پیوسته است و دو که از سوی قفا است مهره نخستین به آخر استخوان سر پیوسته است،

هر گاه که دو ماهیچه پیشین تشنج کند اندر حرکتی که سر را سوی پیش باشد یاری دهند، و هرگاه که چهار ماهیچه یکسان حرکت کنند سر را راست بدارند و هرگاه که ازین چهار یک ماهیچه تشنج کند سر سوی آن ماهیچه گراید گرایدنی به اریب.

و اما ماهیچه‌های حرکت‌های مشترک ده است: از این جمله دو ماهیچه که سر را با گردن سوی پیش آرند و اندر زیر مری نهاده است و مری گذرگاه طعام و شراب را گویند و به مهره نخستین و دومین پیوسته است هرگاه که آن سر تشنج کند که سوی مری است، سر را تنها سوی پیش آرد و هرگاه آن سر تشنج کند که سوی مهره است سر را با گردن سوی پیش آرد.

و چهار جفت دیگر است که سر را با گردن بگرداند: جفت نخستین بر زیر همه است و شکل او مثلث است و قاعده مثلث سوی آخر استخوان سر است، و بدو پیوسته است، و تمامی مثلث به گردن فرود آمده است، و از سه جفت که باقی است یک جفت نزدیک مهره گردن نهاده است، از هر سوی یکی.

و دوم جفت نزدیک جناح‌های مهره نهاده است، از هر سوی یکی.

و سوم اندر میان این هر دو جفت نهاده است و حرکت گردیدن سر و گردن و حرکت بازنگردیدن از تشنج این چهار جفت باشد.

و ماهیچه‌هایی که حرکت‌های خاصه گردن بدان باشد. چهار است: دو سوی راست و دو سوی چپ، و از هر سوی یکی پیش و یکی پس، هر گاه که یکی ازین چهار تشنج کند گردن سوی آن ماهیچه شود، و هر گاه که دو ماهیچه که سوی راست است تشنج کند به سوی راست میل کند گردن به سوی راست میل کند و هر گاه که دو ماهیچه‌ای که از سوی چپ است تشنج کند، گردن به سوی چپ میل کند.

و هر گاه که چهار ماهیچه یکسان بایستند گردن راست بایستد. و بیاید دانست که بندگان سر را بر گردن و بندگان پنج مهره را از مهره‌های گردن که متحرک است به دو چیز حاجت بود هر دو ضد یکدیگر: یکی زیادت احتیاط اندر استواری گردن در این بندگان، و دوم سستی این بندگان.

اما حاجت به زیادت احتیاط اندر استواری گردن و استواری این بندگان از بهر آن بود قاعده دماغ بر جای خویش باشد، و به سبب سستی بندها فرازتر و بازتر نشود، و برتر و فرودتر نیاید، تا حاستها شوریده و تباه نشود، و تا عصب‌هایی که از دماغ و از نخاع رسته است به سبب سستی بندها و به سبب برآمدن و فرود آمدن مهره‌ها کشیده نشود، و بیم آفت‌هایی که

از آن تولد کند نباشد. و حاجت به سستی این بندگشادها از بهر آن بود تا سر و گردن را حرکت‌های گوناگون بسیار باشد، و بی رنج باشد تا چشم و گوش که دو دیدبانند مردم را، چشم جز سوی پیش نیست، و گوش از دو سوی پیش نیست، و دیدبان می‌باید که از همه سوها خبر یابد. آفریدگار این بندگشادها بر هم استوار نکرد و استواری آن از ماهیچه‌ها و رباط‌هاست که گرد این بندگشادها اندر آمده است، و بدان پیوسته است، و بر وی پیچیده شده، و او را استوار گرفته، تا هر دو حاجت بر آمده باشد:

- یکی که بندها بدین ماهیچه‌ها استوار باشد و از لحم گردن^۱ بر یکدیگر مستغنی گردد.

- و دوم تا چون بندها را لحم کرده نباشد مردم سر و گردن همی تواند گردانید، تا این دیدبانان را از همه سوی‌ها خبر باشد؛ یا هم‌چنان باشد که دیدار چشم و شنوایی گوش از همه سوی‌ها است. (ج ۱، ۶۱)

شناخت ماهیچه‌های زبان

ماهیچه‌های زبان نه است: و از جمله آن دو ماهیچه از کناره استخوان بناگوش رسته است، یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ، و به هر دو پهلوی زبان پیوسته است. و این هر دو ماهیچه پهن است، و حرکت زبان به هر دو سوی دهان به این دو ماهیچه باشد.

هر گاه که یک ماهیچه تشنج کند زبان سوی آن ماهیچه شود. و دو ماهیچه دیگر از استخوان لامی رسته است، از زیر او و این دو ماهیچه دراز است و به میان زبان پیوسته است، و حرکت بیرون آمدن زبان و باز پس رفتن بدین دو ماهیچه باشد. و دو ماهیچه دیگر از هر دو پهلوی عظم لامی رسته است، از نیمه زیر، یکی از سوی راست بیامده است و یکی از سوی چپ، و هر دو اندر میان آن دو ماهیچه نخستین که به زبان پیوسته است، و حرکت گردیدن زبان اندر کرد دهان به این دو ماهیچه باشد، هر گاه که یک ماهیچه تشنج کند زبان را به اریب سوی خویش کشد، و از حرکت اریبی حرکت گردیدن آید.

^۱ لحم کردن: چسبیدن، چسباندن، لحم کردن

و دو ماهیچهٔ دیگر از کنار استخوان فک زیرین رسته است از سرتاسر، و اندر زیر این همه ماهیچه‌ها اندر آمده است، و از پهنا اندر زیر زبان گسترده شده است، و حرکت دو تو گشتن زبان به این دو ماهیچه بود. و یک ماهیچهٔ دیگر است، که آن را هم از جملهٔ ماهیچه‌های زبان شمردند و هم از ماهیچه‌های استخوان لامی، گاهی زبان را سوی لامی آرد و گاهی لامی را اندکی سوی زبان آرد. (۶۴/۱)

اعصاب زوج مغزی

شناخت عصب‌هایی که از دماغ رسته است: عصب‌هایی که از دماغ رسته است هفت جفت است و پیش از شرح هر جفتی یادکردن، ببايد دانست که این عصب‌ها را گذرهایی است که هر یک بدان گذر از دماغ بیرون آمده است، و این گذرها را به تازی ثقبه^۱ گویند و منفذ نیز گویند و اندر این باب‌ها ذکر آن ثقبه‌ها بسیار خواهد آمدن، باید که معلوم باشد.

جفت نخستین

از پیش دماغ رسته است و از پیش دماغ دو فزونی فرود آمده است، چون دو سر پستان و حس بوییدن بدان باشد. آن را به تازی حَلْمَتِي الثَّدِي^۲ گویند. از همسایگی هر یکی عصبی بیرون آمده است مجوّف یعنی میان تهی و این عصب را بدین نام شناسند و عصب مجوّف گویند و اندازهٔ تهی ای میان او چندان است که سوزنی باریک بدو بگذرد و آن عصب یکی از سوی راست رسته است و به سوی چپ آمده است، و یکی از سوی چپ رسته است و به سوی راست آمده است، و هر دو به یکدیگر رسیده اند و به هم.

جفت دوم

^۱ ثقبه: سوراخ، Foramen.

^۲ حَلْمَتِي [حَلْمَةُ] الثَّدِي (به معنی برآمدگی نوک پستان) / عصب بویایی، Olfactory bulb.

جفت دوم از پس جفت نخستین رسته است، و هر یکی را ثقبه‌ای است اندر سَکَرهٔ چشم^۱ بدان ثقبه اندر آمده است و اندروی شش شاخه شده است، و هر شاخه‌ای به ماهیچه‌ای از ماهیچه‌های چشم پیوسته و قوت حرکت به این عصب‌ها می‌رساند^۲.

جفت سوم

جفت سوم^۳ از کناره‌های میانگاه دماغ رسته است، چنین که یک نیمهٔ دماغ اندر پیش اوست و یک نیمه از پس او، نخست که از دماغ برسته است با جفت چهارم آمیخته شده است و باز از وی جدا شده و به چهار شاخه گشته است.
 شاخهٔ چهارم: و بخش سوم اندر منفذی که از بهر او ساخته شده است اندر استخوان رخسار فرود آید، و نیز آن جا به دو بخش شود، یک بخش اندر دهان آید و اندر دندان‌های فک بالایی و گوشت‌های بُن دندان‌ها پراکنده شود و بخش دیگر سوی بیرون گراید و اندر پوست رخسار و سر بینی و لب بالایی پراکنده شود^۴.
 و شاخهٔ چهارم اندر منفذی که بهر او ساخته شده است، اندر فک بالایی فرود آید و بیشتری از وی اندر طبقهٔ زبان گستریده شود و حاست ذوق (ذائقه) به وی رساند، یعنی شناختن مزهٔ چیزها، و باقی فرود آید و اندر بُن دندان‌های زبرین و اندر گوشت بُن دندان‌ها و اندر لب زبرین پراکنده شود^۵.

^۱ سَکَرهٔ چشم: کاسهٔ چشم Orbit

^۲ Oculomotor Nerve (3rd Nerve)

^۳ Trigeminal Nerve (5th Nerve)

^۴ Mandibular Nerve

^۵ Lingual Nerve and Inferior Alveolar Nerve.

جفت چهارم

جفت چهارم^۱ از پس جفت سوم رسته است و هم زاندرن قحف با جفت سوم آمیخته گردد، و باز از وی جدا شود و به کام فرود آید و حاست ذوق به وی رساند.

جفت پنجم

جفت پنجم^۲ مضاعف است، یعنی دو توست و گروهی گفته‌اند هر فردی از این جفت دو عصب است.

و گروهی گفته‌اند هر فردی به دو شاخه می‌شود:

- یک شاخه اندر غشایی که ز اندرون گوش است پراکنده شده است و حس شنیدن به وی رساند^۳.
- و شاخه دوم^۴ اندر ثقبه پیچیده‌ای که اندر استخوان حجری^۵ آمده است و این ثقبه را اعور و اعمی نیز گویند ...

جفت ششم

جفت ششم^۶ از پس جفت پنجم رسته است و به وی پیوسته به غشاها و رباطها، تا گویی که هر دو یک عصب است پس از وی جدا شده است و به سه بخش گشته، و هر سه بخش اندر ثقبه‌ای که اندر آخر درز لامی است، بیرون آمده است:

- یک بخش به ماهیچه حلق و بُن زبان^۷ پیوسته است تا با جفت هفتم یار باشد، اندر جنباندن زبان.

^۱ Glossopharyngeal Nerve (IXth Nerve).

^۲ Auditory Nerve (VIII th Nerve).

^۳ Cochlear Nerve.

^۴ Vestibular Nerve.

^۵ Labyrinth.

^۶ Spinal Accessory Nerve (XI th Nerve).

^۷ Hypoglossal Nerve

- و بخش دوم به ماهیچه کتف آمده است و بیشتری از وی به ماهیچه پهن که بر کتف است پیوسته.
- و بخش سوم اندر ثقبه‌ای که عرق سباتی از وی بر آید فرو رفته است و به احشاء پیوسته و اندر راه چون به حنجره رسیده است، از وی چند شاخه برخاسته است و به ماهیچه‌های حنجره که سر به سوی بالا دارند پیوسته، و چون از حنجره اندر گذشته است و به سینه فروآمده است، چند شاخه دیگر از وی برخاسته است و بازگشته و به بالا برآمده است و به ماهیچه‌هایی که غضروف طرجهالی^۱ را فرو خوابانند پیوسته، و این شاخه‌ها را بدین نسبت عصب الرجاع گویند^۲...

جفت هفتم

جفت هفتم^۳ از پس دماغ رسته است از آن موضع که از پس او نخاع است و به چند بخش گشته است و بیشتری اندر ماهیچه زبان پراکنده شده است و اندکی به ماهیچه‌هایی پیوسته است که میان غضروف درقی و استخوان لامی به شرکت است. (ج ۱، ۸۵)

رگ‌شناسی

رگ اجوف فوقانی

اندر شناختن رگ‌های اجوف که به نیمه بالا برآمده است: ... و بخش چهارم از دل بر گذشته است و از وی لختی شاخه‌ها زده باریک چون موی و اندر فرو سوی غشایی که سینه را به دو بخش کرده است و اندر گوشتی نرم که آن جا هست پراکنده شده است، و باقی به نزدیک چنبر گردن آمده است و از وی دو شاخه بیرون آمده است و هر یک به اریب به چنبر گردن رسیده، و لختی که از وی بمانده است، سپس تر یادکرده‌اید.

^۱ طرجهالی: غضروفی از غضروف‌های نای گلو است که به آن پیوسته است و به بی‌نام شناخته می‌شود. (بحر الجواهر، ۲۴۶)

^۲ عصب رجاعه، Recurrent Nerve

^۳ Glossopharyngeal Nerve (XII th Nerve)

اما این دو شاخه هر یکی نیز به دو شاخه شده است، و هر دو شاخه به استخوان‌های سینه فرود آمده است:
- یکی از سوی راست؛

- و یکی از سوی چپ، تا به غضروف خنجری رسیده و از این شاخه‌ها اندر راه، شاخه‌های باریک بیرون آمده است ...
... و دو شاخه که از بخش چهارم باقی است، به پنج بخش شده است:

- و یک بخش اندر سینه پراکنده شده است و چهار پهلو از پهلوهای سینه غذا می‌دهد.
- و بخش دوم هر دو کتف را غذا می‌دهد.

- و بخش سوم به سوی گردن بر آمده است و اندر ماهیچه‌های گردن پراکنده شده است و غذا می‌دهد.

- و بخش چهارم^۱ اندر ثقبه شش مهره^۱ برسوین از مهره‌های گردن اندر آمده است، و به سر بر شده است.

- و بخش پنجم بزرگتر است از همه و به سوی هر دو بغل دست آمده است و به چهار شاخه اندر ماهیچه‌ای که بر سینه نهاده است و کتف را بجنیانند پراکنده شده است.

.... و شاخه^۲ سوم که بزرگتر است بر بازو بگذشته است و اندر دست پراکنده شده، این رگ را ابطی^۲ گویند.

و آن چه بمانده است از بخش چهارم از اصل نخستین که به چهار بخش شده است، و گفته‌ایم که سپس‌تر یادکرده شود، از چنبر گردن به گردن بر آمده است و پیش از آن که دور اندر شود هر یک به دو بخش شده است، و ازین دو بخش یکی بیرون‌تر است او را وداج ظاهر^۳ گویند و دیگری ز اندرون‌تر او را وداج باطن گویند^۴ و به شهر من وداج را رگ جان گویند، و این وداج ظاهر که گفته آمد هنوز اصل دو وداج است، آن جا که از چنبر گردن بر آمده است بدو بخش شود:

^۱ Vertebral Vessels

^۲ ابطی / مربوط به ابط یعنی زیر بغل، Axillary

^۳ وداج ظاهر / وداج خارج، External Jugular

^۴ وداج باطن / وداج داخلی، Internal Jugular

- یک بخش اندکی به سوی پیش میل نموده است و باز هم چنان به سوی پس میل اندکی نموده است؛

- و بخش دوم میلی هم به سوی پیش بنموده است، و اندکی به سوی زیر فروگراییده باز به سوی بالا برآمده است و گرد چنبر گردن اندرگشته و از چنبر برآمده و به سوی قفا آمده بر ظاهر قفا و با بخش نخستین که یار اوست آمیخته شده و اکنون نام او وداج می‌شود که آمیخته شده است، و پیش از آن که با این یار آمیخته شود، از وی شاخه‌های بسیار برخاسته است باریک، و بعضی را از باریکی نتوان دید، که چون تار عنکبوت است.

و از این شاخه‌ها دو جفت رگ برخاسته است، یک جفت سوی پهنا گرفته است و آن جا که استخوان‌های چنبر گردن سر به یکدیگر آورده است. این جفت رگ نیز اندر زیر آن سر به یکدیگر پیوسته است.

و جفت دوم به اریب گردن برآمده است، بر ظاهر گردن و به یکدیگر پیوسته و ازین جفت سه رگ حاصل آمده است بیرون از شاخه‌های باریک که آن را نتوان دید.

و از این سه رگ یکی بر روی کتف کشیده شده است و او را کتفی گویند^۱ و قیفال^۲ از وی است.

و دوگانه دیگر تا به نزدیک سر بازو پیامده است و اندر آن جایگاه پراکنده شده.

و این وداج که یادکرده شد، پس از آن که هر دو بخش آمیخته شده اند باز به دو بخش شده است:

- یک بخش ز اندرون تر شده است، و از وی شاخه‌های بسیار برخاسته است، و اندر فک بالایی پراکنده شده، و شاخه‌های دیگر بزرگتر هم از وی برخاسته است و به فک زیرین آمده و اندر وی پراکنده شده و از این هر دو گونه شاخه‌ها که یادکرده آمد، شاخه‌هایی اندر گرداگرد زبان و اندر ماهیچه‌های او و حوالی آن پراکنده شده است، و بخش دیگر اندر حوالی سر و گوش پراکنده شده است. (ج ۱، ۹۳)

^۱ Subclavian Vein

^۲ Cephalic Vein

شناخت سرخرگ سباتی

این سرخرگ سباتی هر یک چون به گردن رسیده است به دو بخش شده است:

- یک بخش به سوی پیش آمده است؛

- و دیگر به سوی قفا رفته.

و آن چه به سوی پیش آمده است به دو شاخه شده:

- یک شاخه سوی زاندرن رفته است اندر زبان و ماهیچه‌هایی که زاندرن دهان است پراکنده شده است؛

- و شاخه دوم به ظاهر بر آمده است، و اندر پیش گوش و ماهیچه‌های صدغ اندر آمده است، و لختی شاخه‌ها از وی اندر زبان و این ماهیچه‌ها بمانده، و باقی شاخه‌های بسیار گشته است و به میان سر بر آمده است و به دهانه رگ‌ها که از سوی راست بر آمده است و به دهانه رگ‌ها که از سوی چپ آمده است پیوسته شده است و اندر یکدیگر گشاده. و آن بخش که به سوی قفا رفته است، هم به دو شاخه شده است:

- و یک شاخه که کهتر است لختی از وی بر آمده است و اندر ماهیچه‌هایی که حوالی بندگشاد سر است پراکنده شده است. و لختی اندر ثقبه‌ای که نزدیک درز لامی است اندر آمده است.

- و شاخ دوم که بزرگتر است اندر ثقبه‌ای که اندر استخوان حجری است اندر آمده است و شاخه‌های بسیار زیده و به شبکه اندر آمده، لابلکه شبکه از شاخه‌های او تمام شده است و آخر شاخه‌های او به آخر شاخه‌های سیاه‌رگی که به دماغ فرود آمده است پیوسته شده است. و دهانه هر دو اندر یکدیگر گشاده شده است تا قوت روح و حرارت غریزی از شاخه‌های سرخرگ به شاخه‌های سیاه‌رگی می‌شود، و شاخه‌های سیاه‌رگی غذا به شاخه‌های سرخرگ فرو می‌فرستد، بدین سبب نهاد شاخه‌های سرخرگ برشونده است، و هر دو به قوت خویش به شاخه‌های سیاه‌رگی توانند شد، و نهاد شاخه‌های سیاه‌رگی فرود آینده است، تا غذا از وی بدین سرخرگ‌ها فرود می‌آید. و موافق‌ترین نهادی این است از بهر آن که اگر شاخه‌های سرخرگ فرود آینده بودی و شاخه‌های سیاه‌رگ برشونده هرگز غذا بدان شاخه‌های سرخرگ نرسیدی و قوت حرارت و روح که پیش او باز می‌آید غذا را باز می‌گردانیدی و دفع می‌کردی و آن شاخه‌ها از غذا بی بهره ماندی و خشک شدی و مضرت به حوالی آن برسیدی. و شبکه اندر زیر دماغ نهاده است، میان استخوان و میان غشاء صلب تا خون سرخرگ لختی اندر وی بگردد، تا

مزاج دماغ بگیرد، پس به تدریج به دماغ بر می‌شود تا رسیدن خون سرخ‌رگ به دماغ که مخالف مزاج اوست به یکبار نباشد. (ج ۱، ۹۹)

کالبدشکافی زبان

زبان گوشتی است نرم و سپید و اندر وی رگ‌ها و سرخ‌رگ‌های باریک بسیار است و از خون آن رگ‌ها و سرخ‌رگ‌ها سرخی اندر وی پدید آمده است. و اندر بُن زبان گوشتی است چون غددی که آن را به تازی «لحم الغددي» گویند و طبیبان «مولدة اللعاب» گویند از بهر آن که لعاب و آب‌دهان از وی خیزد و اندر بُن زبان دو منفذ گشاده است تا بدین گوشت غددی چنان که میل بدین منفذها در شود لعاب و آب‌دهان از این دو منفذ بیرون آید و تری زبان بدان باشد.

غشاء زبان به غشاء مری و معده پیوسته است و اندر زیر زبان دو رگ بزرگ است سبز و از هر دو رگ‌های بسیار خیزد و هم اندر زبان پراکنده شود.

و زبان به دو شاخ است؛ لکن از بهر آن که اندر یک غلاف است به صورت یکی می‌نماید و غلاف او نیز به دو بخش است و بر میانگه پوست او به راستای درز سهمی است. و اندر بعضی جانوران هر دو شاخ زبان ظاهر است چنان که زبان مار و از بهر آن است که گدایان و حیلت‌گران میانگه زبان خویش آن جایگاه که درزگاه است بشکافند و کالبدی از سرب به دو اندر نهند تا جراحت پوست درست شود و شکاف درست نشود و هر وقت آهنی بدان شکاف بیرون آرند و چنان نمایند که زبان ایشان کافران بشکافتند تا شهادت نتوانند گفت و چون آهن بیرون کشند راستای زبان به جای خویش باز شود و نه اندر حرکت و نه اندر حس او هیچ خللی نباشد این از بهر آن است که زبان به دو شاخ است بر ماده سخن آوازی است کشیده و زبان آلتی است که بیاری لب و دندان و کام آواز را می‌شکند و می‌گسلد و حرف‌های شنودنی بیرون می‌آرد و محل حس طعم‌ها است اندر وی منفعت سوم است و آن است که وی چون مجرفه‌ای است که خوردنی‌ها که مردم می‌خایند اندر دندان‌ها می‌گرداند تا تمام خاییده شود و حرکت و حس او را ماهیچه‌ها است و عصب‌ها و تشریح آن اندر تشریح اندام‌ها یکسان یاد کرده است. (ج ۱، ۱۱۲)

دندان شیری و دائمی

اندر شناختن سبب افتادن دندان در هفت سالگی

از بهر آن که اول که دندان پدید آید، مایهٔ آن در اندکی و ضعیفی درخور اندام‌های طفل باشد و چون اندام‌ها قوی‌تر شود، دندان‌ها قوی‌تر باید، و مایه فزون‌تر گردد، و دندان نخستین بدین مایه که می‌افزاید اندر نخورد و قوت آن ندارد که همهٔ عمر خدمت همهٔ تن کند و چیزهای غلیظ و خشک را می‌خاید و می‌شکند. بدین سبب طبیعت به فرمان آفریدگار دندان نخستین را بیرون اندازد و دیگر قوی‌تر برآید. (ج ۱، ۲۷۶)

مسهل‌ها و ملین‌ها

شناخت داروهای معروف (مسهل و ملین) که بیش‌تر به کار دارند و منفعت و مضرت، آن و اصلاح آن و مقدار ترتیب از هر یکی بر ترتیب الفب

آمله^۱

معروف است، و آن چه در وکش شیر آغشته باشد، آن را شیر آمله^۲ نیز گویند هم‌چنان که شاه بلوط گویند. چشم را قوت دهد و معده را بپیراید و رطوبت‌ها که به دهان فراز آید ببرد و قی و تشنگی بنشاند و دل را قوی کند و فهم و حفظ را زیادت کند و خداوند بواسیر را سود دارد. ۱۷۶.

^۱ آملج *Phyllanthus embica* میوه درختی است که در هند می‌روید، آن را در وکش (وکس / باقی‌مانده) شیر خیسانده و خشک کرده و به عنوان دارو مصرف می‌کنند.

^۲ الأبنیة عن حقائق الأدوية: در اصل سیر آملج بوده و عده‌ای شیر آملج خوانده‌اند و پنداشته است آملج آغشته به وکش شیر است.

بان

درختی است به ناحیت تهامه و جهینه، و این درخت را دانه‌ای است بزرگتر از نخود او را به سریانی بستقی گویند، از بهر آن که مانند پسته است؛ لکن پسته را دو پهلو است و او را سه پهلو است، و مغز او را هم سه پهلو است. مغز پسته به دو پاره است، مغز او یک پاره است و سپید است و تلخ است و گرم است به درجه سوم و خشک به درجه دوم. ... بیخ او به آب بجوشند و بدان دهان شویه کنند درد دندان ببرد. (ج ۲، ۱۷۹)

حنظل^۱

.... او را و بیخ او را، اندر سرکه بجوشانند، و بدان سرکه، دهان شویه کنند، درد دندان را سود دارد. و اندر روغن زیت بجوشانند و به گوش اندر چکانند، آوازا که اندر گوش افتاده باشد برود و آن آوازا را به تازی طنین گویند و درای^۲ نیز گویند. و همین روغن بر دندان مالند، بر کشیدن دندان آسان کند. بیخ او گزیدگی کژدم را سخت سود دارد. (ج ۲، ۱۸۳)

خربق سپید

گرم و خشک است به درجه سوم و محلل است و لطیف کننده است و جلای قوی کند و گوشت مرده را بخورد و ویژگی او آن است که مزاج را بگرداند و به مزاج جوانی بدل کند. ... و به سرکه بجوشانند و بدان دهان شویه کنند، درد دندان ببرد. (ج ۲، ۱۸۷)

^۱ حنظل / (ع) کبست (ف)، خیار تلخ، هندوانه ابوجهل، *Citrus Colocynthis*

^۲ درای و طنین گوش احتمالاً منظور وزوز گوش است

خُبازی^۱

نباتی است دشتی و او را ساقی بلند نیست و شاخه‌های بسیار است از یک اصل و بر سر هر شاخی برگ است، هم‌چون برگ خطمی گرد؛ لکن خردتر از برگ خطمی. نوعی از ملوخیا است.

گروهی گفته‌اند خبازی دشتی است و ملوخیای بستانی نوعی از ملوخیا است که آن را ملوخیا الشجره گویند. بدین قوت طبیخ او را بر سوختگی آتش همی چکانند سود دارد. و آماس‌های گرم را نیز سود دارد. از بهر دمی‌دگی دهان و ریش‌های بُن دندان را بخایند سود دارد، و با داروهای سپرز به کار دارند سود دارد. (ج ۲، ۱۸۸)

زراوند^۲

سه نوع است: طویل است یعنی دراز و مدحرج است یعنی گرد و نوع سوم، هم‌چون شاخ درست. و طویل را نر گویند، و مدحرج را ماده گویند، هر سه گرم است به درجه سوم و خشک به درجه دوم.

ماسرجویه گوید: طویل را به سرکه بسایند و بر ریش‌های کهن طلی کنند سود دارد، و دندان‌ها را و رطوبت گوشت بُن دندان‌ها را سود دارد.

دیسکوریدوس گوید یک درم‌سنگ از طویل اندر شراب انگوری بخورند یا ضماد کنند، مضرت زهرها و داروهای بد بازدارد. (ج ۲، ۱۹۰ - ۱۹۱)

لبلاب^۳

نباتی است معروف و معتدل است، اندکی به گرمی و خشکی گراید. **گروهی گفته‌اند** سرد است.

^۱ خبازی / (ع) پنیرک (ف) لا: *malva silvestris*

^۲ زراوند (فارسی) = *Aristolochia longa*

^۳ *Convolvulus arvensis* (لبلاب صغیر) یا *Hederahelix* (لبلاب کبیر)

و گروهی گفته‌اند گرم و تر است و اندر وی لزوجتی است.

جالینوس گوید: گرم است به درجهٔ میانه از درجهٔ اول و خشک است به درجهٔ اول. اندر و تیزی و عفوصتی است و عفوصت دهان فراز هم کشیدن باشد. (ج ۲، ۲۰۳)

مازیون

دیسقوریوس گوید: همه انواع او را بکوبند و با عسل بریرون نهند و ریش‌های بد را بدو طلی کنند پاک کند. با گوگرد بیامیزند در کلف و بهق و برص طلی کنند پاک کند. با فلفل و موم بکوبند. از هر یکی جزوی راست و بر دندان دردمند نهند سود دارد. به سرکه بپزند و سرکه را گرم اندر دهان گیرند و دهان شویه کنند یا به خالالی بر دندان دردمند چکانند درد بنشانند. خوردن او خلط‌های بلغمی و سودایی و آب استسقاء را استفراغ کند. (ج ۲، ۲۰۴)

داغ‌گذاری و برش‌رگ‌ها

شناخت رگ‌ها که بزنند و سرخ‌رگ‌ها که بگشایند و سل^۱ کنند و ببرند و داغ‌کنند و موضع هر

یک و جایگاه و منفعت آن

رگ‌ها و سرخ‌رگ‌ها که بزنند چهل و هشت است و از این جمله دوازده رگ اندر هر دو دست است.

و اصل این دوازده رگ دو رگ است: یک قیفال و دیگر باسلیق. و ده رگ باقی مرکب است از شاخه‌های این دو اصل. و از

دوازده چهار باسلیق است، اندر هر دستی دو:

- یکی را باسلیق مادیان گویند؛

- و دیگر را باسلیق ابطی گویند.

^۱ سل: پل‌زدن با چوب و تخته

و بعضی اصحاب تشریح گفته‌اند که ودجان^۱ هر دو شاخ باسلیق است که به سر بر می‌آید و قیفال از سر فرود آید و پوشیده فرودآید و بدین سبب گفته‌اند که:

- وداج غلیظ، باسلیق است؛

- و وداج رقیق، قیفال است از بهر آن که پوشیده فرود آید، باریک نمای.د

و هر دو رگ، یعنی قیفال و باسلیق از هر دو جانب گردن به هر دو دست فروآید و اندر لغت یونان کرانهٔ چیزها را قیفال گویند، و این رگ را قیفال از بهر آن گویند که بر کرانهٔ ذراع^۲ نهاده است و فصد قیفال علت‌های سر و چشم و بینی و کام و دهان و دندان و لب را سود دارد. (ج ۲، ۲۲۸)

... و دو رگ دیگر اندر زیر زبان است هر دو ظاهر و ستبر و به فصد او گرانی زبان را که از خون باشد و ریش‌ها را که اندر دهان پدید آید و درد گلو را و سعال و خنازیر را که بر سر و گردن باشد و غُرَب^۳ را که اندر گوشهٔ چشم باشد سود دارد.

و ابوالحسن الترنجی گوید رگی است اندر زیر عنفقه و عنفقه مویی را گویند که اندر زیر لب زیرین بر آید.

منفعت فصد او آن است که کسی را که بوی دهان ناخوش باش، د سود دارد.

و دو دیگر سرخ‌رگ‌های زیر زبان است و هم پهلوی هر دو رگ که پیشتر یادکرده آمد پدید آید آن را ببرند و داغ نیز کنند، علتی که آن را گویند و دردهایی را که اندر بُن زبان پدید آید سود دارد. (ج ۲، ۲۳۳)

یادکردن منفعت و مضرت حجامت هر اندامی

حجامت زرخدان، ریش‌های دهان را و تباه شدن گوشت بُن دندان‌ها را و درد گلو را سود دارد و سر را پاک کند و به جای فصد چهار رگ باشد. (ج ۲، ۲۴۵)

^۱ ودجان / وداجان (ع) مثنای وداج، منظور دو ورید وداج است.

^۲ ذراع / (ع) دست انسان از سر انگشت تا آرنج

^۳ غُرَب / آماس مجرای اشکی و خود مجرای اشکی که در قدیم رگ پنداشته می‌شد.

اندر تدبیر لعاب آوردن از کام و بُن زبان

آب‌دهان را لعاب گویند و لعاب آب غلیظ باشد که از کام و بُن زبان و بُن دندان‌ها فراهم آید و آمدن آن دماغ و چشم و گوش و دهانهٔ معده را سود دارد. از بهر حفظ صحت تدبیر آن باید کرد که هر وقت لختی لعاب برود خاصه اندر وقت زمستان و خاصه مردم مرطوب را از بهر آن که اندر زمستان رطوبت‌ها اندر دماغ بیشتر گردآید و عاقرقرحا و مویزج و مانند آن و چیزهای تیز خاییدن لعاب بسیار آرد و دهان‌شویه کردن به سرکه و به آب‌کامه یا به ایارج فیکرا و خوردن ستر رطوبت را ببرد و لعاب بسیار آرد و دهان‌شویه اندر خانه گرم باید کرد یا اندر گرمابه از بهر آن که اخلاط اندر گرمابه گداخته شود و لعاب بیشتر آید و اگر آن ساعت که از گرمابه بیرون خواهد آمد یا اندر حال بیرون آمدن صواب باشد. (ج ۲، ۲۵۴)

اندر علاج دندان برآمدن و تدبیر آن

چون دندان‌ها برآمدن آغاز کند چیزهایی که آن را بسیار خایید ندهند تا ماده دندان‌ها به تحلیل خرج نشود و گوشت بُن دندان‌ها را به مغز خرگوش یا پیه مرغ می‌باید مالید تا نرم‌تر می‌شود و دندان به آسانی برآید و روغن بنفشه با آب گرم به هم بزنند و سر و گردن بدان چرب کنند و قطره روغن بنفشه نیم گرم اندر گوش او چکانند گاه‌گاه و اندر وقت برآمدن دندان اسهال و درد چشم و خاریدن گوشت و آماس گوشت بُن دندان‌ها و آماس گلو پدید آید.

اندر علاج بیماری‌هایی که بچگان را افتد

بقراط اندر کتاب **فصول گوید** (آماس گوشت بُن دندان) انگشت به آهستگی بر وی نهند و روغن بنفشه؛ یا روغن زیت؛ یا روغن بابونه؛ یا روغن شبت به انگبین به هم بزنند و طلی کنند.

اسهال: هرگاه به وقت دندان برآمدن اسهال پدید آید به علاج مشغول نباید بود، پس اگر از حد بگذرد زیره و انسیون و تخم کرفس گرم کنند و اندر خرقة کنند بر شکم او نهند یا گاورس پوست کند، به سرکه بپزند و بر شکم او ضماص کنند؛ یا زیره و گل‌سرخ بکوبند و به سرکه بسرشند و طلی کنند و اگر حاجت افتد مقدار نیم دانگ تا دانگی شیرمایهٔ خرگوش که به تازی انفحه گویند اندر آب سرد حل کنند و بدهند و آن روز شیر ندهند از بهر آن که ممکن باشد که شیر اندر معده او به سبب قوت

شیرمایه بسته شود به عوض شیر، خایه نیمبرشت دهند و اگر از پست [تلخان] و یا از مغز نان حسو سازند صواب باشد. (ج ۲، ۲۷۸)

دمیدگی دهان

دمیدگی دهان، این از سه گونه باشد: سرخ باشد سپید باشد و سیاه باشد.

اما اگر سرخ باشد: بنفشه و گل سرخ و گشنیز خشک سوده کفایت باشد.

و اگر سماق و گل سرخ و گشنیز خشک از هر یکی جزوی، زعفران هم نیم جزو کوفته و بیخته اندر موم روغن که از روغن گل و موم صافی کرده باشند. پس بسرشند و طلی کنند.

و اگر به شراب فرتوت شویند و اندکی وی را بدهند سود دارد، و شراب غوره سخت سودمند باشد و آرد عدس و وکش [رویه‌ی] شیر و گشنیز خشک بریان کرده و اندکی کافور اندر دهان او پراکنند و وکش شیر ندهند و به عوض شیر حسوی دهند از کشکاب و روغن بادام.

و اگر سپید باشد: به آبکامه بشویند و ماءالعسل نیز سخت موافق باشد با گلنار و انار پوست و سماق و زردچوبه از هر یکی شش درم سنگ، مازو چهار درم سنگ، شب یمانی دو درم سنگ، جمله را بسایند و اندر پراکنند و بچه را بر دست، سر اندر پیش داشته می‌دارند تا لعاب از دهان او برود و دارو به حلق او فرو نشود.

و اگر مازو و گل سرخ از هر یکی جزوی و زعفران نیم جزو، به موم روغن بسرشند و طلی کنند سودمند باشد و اگر به عوض موم روغن، عسل کنند صواب باشد.

و اگر سیاه باشد: خلاص کمتر یابند، هلاک کننده باشد. آن را به آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر با موم روغن اندر هاون بسایند، تا چون مرهم شود و طلی کنند.

و اگر اثر ریش‌ها بر زبان و بُن دندان‌ها بماند، و اگر به عوض موم روغن، عسل کنند صواب باشد. (ج ۲، ۲۷۹)

اندر شناختن حال‌های بد بیمار

اندر شناختن حال‌های بد که بر بیمار پدید آید و دلیل آن باشد که بیمار بر خطر است.

نشان‌ها که از احوال دندان‌ها باید جست

برهم‌زدن دندان برسان کسی که چیزی خورد، بد باشد.

و جرانیدن^۱ دندان اندر تب گرم اگر عادت بوده نباشد، نشان مرگ باشد از بهر آن که تشنج ماهیچه‌های بناگوش را در اصل آفرینش آفتی رسیده باشد و بدان سبب دندان‌ها جرانیدن عادت گردد. و از بهر این است که عادت بیمار نگاه باید کرد، و آن چه عادت باشد، از جمله نشان‌های بد نباشد و بسیار باشد که دندان جرانیدن دلیل دیوانگی باشد.

و اگر نخست دیوانگی بوده باشد و دندان جریدن از پس آن پدید آید، دلیل مرگ باشد. گفته‌اند که هرگاه که در تب‌های گرم، رطوبتی لزج بر دندان‌ها می‌نشیند نیک نباشد از بهر آن که دلیل فزونی حرارت و غلیظی ماده باشد و سبز شدن دندان‌ها بد بود.

نشان‌ها که از دهان بر زبان باید جست

سیاه‌شدن زبان اندر تب‌های حاده بد باشد. خشک‌شدن زبان و دهان نیک نباشد.

و هرگاه که زبان خشک شود و اندر وقت انتهایی بیماری درست شود پس سیاه شود، کشنده باشد خاصه اگر در روز چهارم سیاه شود.

و طبیب باید که نیک تأمل کند تا چیزی خورده است که زبان رنگ آن گیرد و تا خلط گرم نباشد و قوت آن قصد سوی بالا ندارد، زبان رنگ آن نگیرد.

دهان گشاده‌ماندن در بیماری حاده بد باشد، از بهر آن که دلیل ضعیفی ماهیچه‌ها باشد که دهان فراز هم گیرد.

کوژگشتن لب در بیماری‌های حاده بد باشد و دلیل تشنج ماهیچه‌های لب باشد.

^۱ جرانیدن، خرانیدن / سائیده‌شدن صدادار دندان‌ها

هر گاه که از دو لب یکی بر بالای دیگر لب آمد، بد باشد اگر از اصل آفرینش چنان بوده نباشد.

نشان‌ها که از لب‌ها آشکار گردد

ترکیدن لب‌ها اندر تب‌های گرم دلیل صعبی حرارت باشد.

کوتاه‌شدن لب‌ها و سردشدن هر دو بد باشد.

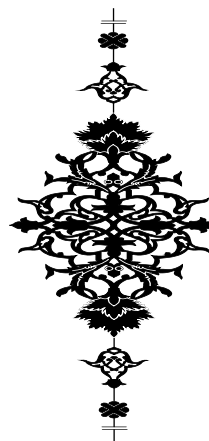
گفته‌اند هرگاه که بر زبان بتره‌ای چند نخودی؛ یا چند تخم کدوی پدید آید، دلیل آن باشد که بر مجرای طعام و بر معده بترها و ریش‌ها بسیار است و هرگاه که این بیمار چیزی نیز آرزو کند، مرگ به او نزدیک باشد. (ج ۳، ۴۸)

اندر تب و بایی و علامات و علاج آن

علامات تب‌های و بایی

یکی از علامات چهارده‌گانه تب‌های و بایی تشنگی صعب و خشکی زبان و دمیدن گوشت بُن دندان‌ها و دهان و ریش گشتن. (ج ۳، ۱۸۸)

ذخیره خوارزمشاهی



ذخیره خوارزمشاهی

سید اسماعیل جرجانی (۵۳۶ق)

به کوشش

سعیدی سیرجانی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

چاپ فاکسمیله از نسخه خطی

رونویسی ۱۵ ربیع دوم ۶۰۳

کتاب ششم تا دهم

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان

اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان بیماری‌های آن و اسباب و علامات و علاج هر یک

این گفتار سه جزو است:

- جزو نخستین، اندر بیماری‌های لب و دهان و گوشت بُن دندان؛

- جزو دوم، در بیماری‌های زبان؛

- جزو سوم، اندر بیماری‌های دندان (۳۷۸)^۱

اندر بیماری‌های لب و دهان و گوشت بُن دندان

نُه باب دارد.

اندر یادکردن منافع لب و احوال بیماری‌های آن و علامت‌های هر نوعی از بیماری‌ها بر طریق کلی:

آفریدگار لب را از بهر پنج کار آفرید:

یکی، تا دهان و دهان بدو پوشیده باشد؛

دوم، تا آب دهان را از بیرون آمدن بی‌مراد باز دارد؛

سوم، تا هوای گرم و سرد و دود و گرد و پشه و مگس را از حنجره و حلق باز دارد؛

چهارم، تا بر سخن گفتن یاری دهد؛

پنجم، تا چون دندان و دهان پوشیده باشد، جمال روی بر کمال باشد.

و پوست لب با گوشت آمیخته است و از گوشت جدا نیست، چون پوست اندام‌های دیگر و مزاج و ترکیب او هم چون مزاج و

ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری و معده و روده‌اند.

^۱ شماره‌های یاد شده از این جا برگرفته از چاپ فاکسمیلۀ ذخیره به کوشش سعیدی سیرجانی می‌باشد.

یکی آغاز است و نهایت آن سوی بالا و دیگر اجزا است و نهایت از سوی زیر و چنان که مزاج و ترکیب هم چون یکدیگر اندر بیماری‌های هر یک هم چون بیماری‌های یکدیگر است.

از بیماری‌های لب یکی آن است که گفته که آرد و به تازی آن را شقاق السنه^۱ گویند و مقعد را نیز بیماری کفتگی افتد و به تازی آن را شقاق المقعد^۲ گویند.

و بر لب گوشت فزونی پدید آید هم چون توت و بر مقعد هم چنان پدید آید و هر دو را باسور گویند.

و انواع بیماری‌ها که دیگر اندام‌ها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع آماس‌ها و ریش‌ها و جراحات‌ها و مانند هر دو را افتد.

۳۷۹

در علاج کفتگی لب

هر شب ناف و مقعد به روغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند و خیار باذرنگ بریده بر هم مالند و آن کفک که از وی پدید آید، طلی کنند و لعاب اسبغول (اسفرزه) و کشکاب و لعاب سفستان خوردن و طلی کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی طلی کردن و مازو به سرکه سوده طلی کردن سود دارد.

و اگر مرداسنگ تنها بدین موم روغن بسرشند روا باشد.

صفت داروی آزموده: موم روغنی سازند از پیه مرغ خانگی و روغن گل پس مازو کوفته و اسفیداج ارزیز و نشاسته و کثیرا از هر یک راستاراست. از این همه چهار یک وزن موم روغن بدو بسرشند و طلی کنند.

و اگر مرداسنگ تنها بدین موم روغن بسرشند روا باشد.

و آن را که مزمن گردد این طلی به کار دارند: بگیرند مصطکی و علك البطم و زوفای تر، همه را به انگبین بسرشند و طلی کنند.

^۱ شِقَاقُ الشُّفَّةِ: Chapped lips

^۲ شِقَاقُ المَقْعَدِ: Fissure of anus; rupture of anus

صفتی دیگر: عنبر در روغن بلسان بگذارند؛ یا اندر روغن بان و طلی کند.

صفت داروی دیگر: گفتگی کهن را و خوردگی را سود دارد. بگیرند: مرداسنگ و شادنج عدسی و زردچوبه و دهنج از هر یک نیم درم سنگ، سم بز سوخته و زعفران از هر یک دو دانگ، کافور دانگی، موم یک درم سنگ، روغن گل دو درم سنگ و نیم مرهم سازند چنان که رسم است و هر طلی که به کار دارند آن پوست تنک که زاندرن خایه مرغ باشد با آن که زاندرن باشد بر روی آن نهند و طعام پایچه و خایه مرغ نیم برشت. (۳۷۹)

در علاج گوشت فزونی

گوشت فزونی و باسور را ببرند و بردارند چنان که باسور متعدد را با داروهای تیز مرهم نهند، چون دیگ بردیگ (دیگ بردیک) و اقراص فلفدیقون تا وی را بخورد و اگر خداوند علت طاعت تیزی داروها ندارد روغن گاو کهن با دارو بیامیزند تا تیزی آن کمتر شود.

در جمله علاج این علت بواسیر است، چنان که در جایگاهش یاد کرده آید. و گوشت فزونی که بر گوشت بُن دندان پدید آید، فلقند و مُر برکنند آن را نیست کند و بخورد.

اندر خوره که بر لب و گوشت بُن دندان افتد

سبب این علت خلطی تیز باشد که آن جا افتد و گوشت را می خورد و می سوزد.

اگر خلط اندکی باشد؛ یا بدان تیزی نباشد علت سهل تر باشد.

و اگر بسیار باشد؛ یا سخت تیز باشد علت صعب تر باشد.

علاج: نخست رگ قیفال باید زد یا بر پس گردن حجامت کردن.

و اگر کهن گردد چهار رگ یا آن رگ که زیر زبان بزدن پس تدبیر استفراغ کردن به اقراص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله در علاج بیماری های سر یاد کرده آمده است.

حب صبر

صفت حب صبر: و صفت حب صبر این است، بگیرن: د صبر دو درم سنگ، هلیله زرد یک درم سنگ، گل سرخ و مصطکی از هر یک دو دانگ، سقمونیا دانگ و نیم، کثیرا دو دانگ، حب کنند به آب کرفس چنان که رسم است. و از همه شیرینی‌ها و از جوز و پنیر و دوغ پرهیز باید کرد و طعام از غوره و سماق و زرشک و نادان؟ و نیشو باید داد. اما آن را که علت محکم نباشد سماق را به گلاب تر کنند و به دست بمالند و بیالایند، بدان نیز دهان شویه می‌کند. و حب آس نیم کوفته در سرکه بپزند و بیالایند و دهان شویه می‌کند. و شبّ یمانی را بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا سرخ شود و به سرکه در افکنند پس خشک کنند و بسایند. یک جزو از این شبّ و دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت برمی‌پراکنند و ماهی طریخ نمک‌سود را بر آتش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس آن را بکوبند. یک جزو از وی بگیرند و گل سرخ خشک دو جزو بر آن موضع پراکنند.

دهان شویه سودمند

صفت دهان شویه سودمند: بگیرند قرط و طراثیث و مازو و نار پوست و کزمازک و گلنار و جوز سرو و برگ سرو همه را به آب سماق بپزند و بیالایند و بدان دهان شویه می‌کنند. و اگر هم این داروها را بکوبند و بر موضع علت برمی‌پراکنند، سود دارد. و آن را که گوشت بُن دندان کمتر شود، بگیرند گُندر و زربوند و دم الاخوین^۱ و آرد کرسنه و بیخ سوسن راستاراست و به انگبین و سرکه عنصل بسرشند و طلی می‌کنند.

^۱ دم الاخوین: (Damal – akhawain): *Dragon's blood*; *Calamus draco wild* (قاموس)

سرد و خشک در مرتبت دوم و یا سرد در سوم و یا گرم در مرتبت یکم و خشک در دوم نیز گفته‌اند. قریشی گوید: شیرابه سرخ رنگ و خشک شده است. دیگران گفته‌اند شیرابه درختی در جزیره سقوطره و گروهی آن را برگرفته از خراسان و ارمنستان و هندوستان می‌دانند. برای بهبودی زخم‌ها و شکاف نشستگاه به کار می‌رود. خوردن نیم درم از آن با تخم مرغ نیم‌برشته برای درمان زخم روده و بند آوردن شکم و بند آوردن خونریزی خوب است. اگر آن را به چشم بکشند، نیروبخش بینایی خواهد بود. (بحر الجواهر، ۱۶۰)

اقراص نوشادر

و آن را که علت باشد، اقرص نوشادر به کار باید داشت.

صفت وی: بگیرند نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوخته از هر یک، یک درم سنگ، شبّ یمانی دو درم سنگ، مازو و آهک به سرکه کشته از هر یک دو درم سنگ و نیم، زعفران سوخته و گُندر از هر هر کدام یک درم سنگ، قرطاس سوخته دو درم سنگ و نیم همه را نرم بسایند و به سرکه بسرشند و اقرص کنند و در سایه نهند تا خشک شود.

هر بامداد یک قرص بمالند و به سرکه حل کنند و بدان دهان شویه کنند تا خون بیالاید، پس به آب غوره؛ یا به آب سماق بشوید و دهان شویه کند.

و اگر طاقت سوزانیدن ندارد، پس از دهان شویه روغن گُل گرم کند و بدان دهان شویه کند و یک ساعت در دهان نگاه دارد چند گاه بدین اقرص علاج می کند تا خون بد نماند. و نشان وی آن است که خون که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوش بوی باشد پس بدین داروی دیگر دهان شویه کند تا گوشت سخت شود و جراحی برآید.

صفت دارو: بگیرند برگ مورد و پودنه دشتی و گُلنار و گز و مازو و عاقرقرا و مازوی سبز و پوست انار ترش، همه را نیم کوفته به سرکه بیزند و بدان دهان شویه می کنند.

اقراص قلقندیون

و اگر علت سخت قوی باشد یک اقرص نوشادر، اقرص قلقندیون به کار دارند

صفت قرص قلقندیون: صفت آن، بگیرند آهک ناکشته سه درم سنگ، شبّ یمانی دو درم سنگ و نیم، آفاقیا دو درم سنگ و نیم، مُر سه درم سنگ، زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یک دو درم سنگ و نیم، نشادر چهار دانگ، همه را بسایند و به سرکه بسرشند و بر سفال نو طلی کنند تا خشک شود. هر بامداد چنان که باید کنند (۳۷۹) و در سرکه حل کنند و بر جایگاه طلی کنند تا خون از وی برود، پس دهان بشوید و روغن گُل طلی کند تا سوزش بنشانند و دهان شویه کردن به چیزهای قابض پس از آن سود دارد.

دهان شویه قابض

صفت دهان شویه: عدس و گُلنار و کزمازو و گُل سرخ بپزند و بدان آب دهان شویه کند و گُلنار و خبث الحديد بسایند و بر جایگاه علت می پراکند و به سرکه عنصل دهان شویه می کنند. و هر گاه که علت در انحطاط افتد و اندکی ماند ذرور خشک کنند.

ذرور خشک

صفت ذرور خشک: صفت آن، بگیرند، توتیای به غوره تر پرورده یک درم سنگ و نیم، زرنیخ و مُرّ از هر یک یک درم سنگ، کُندر یک درم سنگ، گُلنار یک درم سنگ، سپیده ارزیز یک درم سنگ، همه را بسایند و بیامیزند و به کار دارند و نگذارند که از این دارو چیزی به حلق فرود شود.

و هر گاه که علت پاک شد مرهم اسفیداج طلی می کنند تا گوشت برآید و به آب های قابض که یاد کرده آمد دهان شویه می کنند تا گوشت سخت شود. و فلونیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد.

اندر علاج سست شدن گوشت بُن دندان

هر گاه که گوشت بُن دندان سست شود، بیاید آزد تا خون برود نیک بمزیدن آن چه برآید می انداختن و صبر کردن تا خون باز ایستد پس به آب های قابض دهان شویه کردن.

صفت ذرور

صفت ذروری که گوشت بُن دندان را سخت کند: بگیرند گُل سرخ با اقماع و جفت بلوط و گُلنار و حب آس از هر یک چهار درم سنگ، خرنوب نبطی و سماق پاک کرده و پلپل از هر یک پنج درم سنگ همه را بکوبند و در بُن دندان پراکند نزدیک بن. چنان است که اگر عوض پلپل عاقرقرا کنند، اولی تر. (۳۸۰)

اندر علاج دمیدگی دهان و ریش‌های او

سبب دمیدگی دهان و بثرات که بر لب و زندرون دهان برآید گرمی معده است و بخارها کز وی برآید و در تب‌های گرم نیز هم بدین سبب بر بینی و لب بثرات برآید آن را تبخال گویند و بثرات دیگر که زندرون دهان برآید تا بر سطح ظاهر باشد آن را به تازی قلاع گویند.

و آن چه کهن گردد و به گوشت فرو شود آن را به تازی قروح الخبیثة گویند.

علامت‌های ماده قلاع بعضی خون بود و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا.

آن چه خونی باشد، لون او سرخ و با حرارت باشد و از دهان لعاب بسیار آید.

و آن چه صفراوی باشد، لون او به زردی آید و با حرارت و سوزش سخت باشد.

و آن چه بلغمی بود لون او سپید باشد و آب‌دهان بسیار آید و سوزش کمتر باشد.

و آن چه سودایی باشد درد و سوزش کمتر باشد.

و این قلاع کودکان شیر خواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر.

و سبب ناگواریدن آن؛ یا بسیار شیردادن باشد؛ یا بدی شیر؛ لکن علاج ایشان سهل‌تر باشد و زود زایل شود.

علاج: اما علاج کودکان آن است که نخست نگاه کند اگر سبب علت بدی شیر است تدبیر به صلاح آوردن شیر کند.

اگر قلاع سرخ است، مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام او طفشیل از عدس مقشر فرمایند و از سماق و غوره و ناردانک و از میوه‌ها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی گُلنار و گُل‌سرخ و تباشیر و آرد عدس و سماق در دهان کودک پراکنند.

و اگر قلاع صفراوی باشد، مادر را به آب میوه‌ها استفراغ فرمایند.

و اگر علت قوی باشد، به مطبوخ هلیله زرد فرمایند. و طعام هم از نوع که در علاج قلاع خونی یاد کرده آمد. و در دهان کودک تباشیر و گُل‌سرخ و صندل سپید و آرد عدس و اندکی کافور می‌پراکنند.

و اگر قلاع بلغمی باشد، مادر را لختی رطوبت کم فرمایند کرد و هر بامداد گل انگبین دهند با مقداری آب کامه و طعام قلیه خشک و نخوداب با سعتر و زیره و کرویا و آن چه بدین ماند و در دهان کودک اندکی مامیران و سعد و حنا و شب یمانی درپراکنند.

و آن را که قلاع سودایی باشد، مادر را لختی سودا کم کنند و از تره و بادنجان و گوشت قدید و گوشت صید و از طعام های غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباها دهند و انار پوست شیرین و مامیران و سعد و حنا سوده در دهان کودک می پراکنند. و آن را که دارو پراکندن دشخوار باشد، دارو در این دندان ها و زبان او مالند و اگر در آب بپزند و دهان کودک بدان آب همی شویند روا باشد.

و اگر کودک به طعام اندر آمده باشد، اندر هر نوع طعام از این جنس دهند.

علاج آن ها که بزرگتر باشند آن است که نگاه کنند:

اگر قلاع خونی است و سال و عمر و روزگار و قوت مساعدت کند، فصد قیفال فرمایند یا حجامت پس گردن. و پس آن استفراغی فرمایند به مطبوخ هلیله.

و علاج صفرای بدین نزدیک باشد الا آن که داروها که در دهان پراکنند از جهت خداوند صفا خشک تر باید.

و در هر نوع شراب خرنوب در دهان گرفتن و داشتن و بدان دهان شویه کردن سود دارد و کزمازو و حنا و آرد عدس و گُلنار و تباشیر و سماق سوده در دهان می پراکنند.

و صفرای را صندل و گشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیادت کنند و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی با آب عدس و با صندل و کافور خداوند قلاع صفرای را سخت موافق باشد.

و کزمازو و حب آس به سرکه در پزند و بدان دهان شویه کند و سماق و عدس و گل سرخ اندر گلاب تر کنند و بدان دهان شویه کند. و اگر از پس دهان شویه دهان بسوزد یا خشکی کند، روغن گل در دهان گیرند. و آن را که لعاب بسیار باشد، مازو و برگ عنب الثعلب که آن را به پارسی آن کهورسک خوانند، خشک کرده بسایند و به گلاب حل کنند و به دهان اندر گیرند و افاقیا سوده و به گلاب حل کرده و با آب آن کهورسک و اندکی سرکه آمیخته در دهان گیرد و ساعتی بدارد پس بریزد.

و ببايد دانست كه بسيارى لعاب نشان صعبى علت باشد و حضض به سرکه اندر پخته، بدان سرکه دهان شوييه كردن، قلاع سرخ و قلاع سپيد را سود دارد.

و آن را كه قلاع بلغمى باشد؛ يا كهن باشد به حب صبر و ايارج فيقرا و حب قوقايا استفراغ بايد كرد و داروهای قوی تر به كار بايد داشت.

و آن را كه قلاع سودايى باشد استفراغ به مطبوخ افيتمون بايد كرد و معجون نجاج به كار داشتن.

صفت داروى كه خداوند قلاع بلغمى را كه تازه باشد سود دارد: بگيرند، ماميران و برگ زيتون و كزمازو و سُعد و قاقله و شبِّ يمانى و هليلهٔ زرد از هر يك راستاراست همه را بكويند و به دهان اندر گيرند.

صفتى ديگر قلاع سپيد را كه كهن باشد سود دارد: بگيرند، برگ زيتون و افاقيا از هر يك ده درم سنگ، شبِّ يمانى و قلقطار از هر يكى درم سنگى و نيم، ايرسا و سُعد از هر يكى دو درم سنگ، زعفران و كبابه از هر يك دانگ همه را بسايند و به دهان درپراكنند اين دارو قلاع سودايى را كه تازه باشد سود دارد.

و نمك سوده به انگبين سرشته طلى كردن قلاع سپيد را سود دارد و دهان شوييه به آب كامه و سکنگبين سود دارد و عاقرقرا و كبابه و سُعد و پلپل از هر يك راستاراست همه را بسايند و به قطران بسرشند و در صره ببندند و اندر گل گيرند و اندر آتش نهند تا بسوزد پس آن را بسايند و به دهان در پراکنند.

صفتى ديگر كه قلاع سودايى كهن را سود دارد: بگيرند زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و بورق و شبِّ يمانى و زاگ كفشگر و قلقطار از هر يك سه درم سنگ، كفك دريا درم سنگى و نيم، مازو و نار پوست از هر يك چهار درم سنگ، افاقيا دو درم سنگ همه را به قطران بسرشند و بسوزند و باز بسايند و به كار دارند و از پس اين دارو دهان را به سرکه كه در وى حب آس و كزمازو پخته باشند، بشويند و بدان دهان شوييه كنند و پس به گلاب و روغن گل دهان شوييه كنند. (۳۸۰)

اندر علاج انواع سوء المزاج كى بر لب افتد

ببايد دانست كه سوء المزاج كه بر لب افتد از وى بيمارى نيايد كه آن را به صلاح حاجت باشد مگر كه سوء المزاج محكم شود تا مضرتى ظاهر گردد لکن سوء المزاج تر زود لب را ضعيف كند و بدان سبب بر سخن گفتن يارى نتواند داد.

اما اگر سوء المزاج گرم باشد، لبها همی سوزد و از هوای سرد و آب سرد راحت يابد.

و اگر سرد باشد در هوای سرد و بامداد، لب‌ها کبود گردد و حس او باطل شود.

و اگر خشک باشد، پیوسته لب‌ها می‌ترکد و پوست‌های باریک از وی همی‌برخیزد.

و اگر تر باشد، لب‌ها فروآویخته باشد و سست و نرم باشد.

علاج خداوند سوء المزاج گرم را خرقة کتان به آب کوک؛ یا به آب برگ خرفه؛ یا به آب گشنیز تر؛ یا به آب کسنی؛ یا به آب عصاالرعی؛ یا به گلاب تر باید کردن و بر یخ سرد کردن و بر لب نهادند و اسبغول به گلاب تر کرده و به یخ سرد کرده بر نهادند و صندل سپید و گلاب و کافور طلی کردن.

و خداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن بان و عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و گندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن بر لب طلی کردن سود دارد.

و خداوند مزاج خشک را کشکاب و روغن بادام باید خورد و لعاب اسبغول و شکر و پیوسته لب را به روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو چرب همی‌باید داشت. و موم روغن که از این روغن‌ها کنند، مالیدن سود دارد.

و علاج کفتگی لب را در جایگاه خویش یادکرده آمده است، علاج اوست.

و خداوند مزاج تر را علاج لقوه باید کرد چنان که در جایگاه خویش یادکرده آمده است. ۳۸۱

در انواع آماس‌ها که بر لب افتد

آماس‌ها؛ یا خونی باشد؛ یا صفرای؛ یا بلغمی؛ یا سودایی.

اما اگر خونی باشد لب‌ها سرخ و گرم باشد و ضربان کند.

و اگر صفرای باشد رنگ لب بدان سرخی نباشد لکن به زردی گراید و سوزانی و خلیدن بیشتر باشد و بدان ستبری نشود.

و اگر بلغمی باشد لب‌ها سپید و سرد شود و درد کمتر کند و اما بزرگ و نرم باشد.

و اگر سودایی باشد لب‌ها کبودفام و سخت باشد.

علاج:

اما خداوند آماس خونی را رگ قیفال باید زد و صندل سرخ و صندل سپید به آب گشنیز تر؛ یا به آب کاسنی؛ یا به گلاب

سوده و طلی کردن سود دارد.

و شیاف مامیثا و بوش دربندی هم بر این آبها سوده طلی کنند.

و خداوند آماس صفرایی را استفراغ صفراکردن به آب میوها و شراب غوره و آب اناردان و طلی هم از این گونه که یادکرده آمد به کار داشتن.

و خداوند آماس بلغمی را استفراغ بلغم باید کرد به ایارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادهای تحلیل کننده برنهادن چون سبت و بابونه و اکلیل الملک.

و خداوند آماس سودایی را استفراغ باید کرد چنان که در علاج مالیخولیا یادکرده آمده است و هیچ ضماد گرم و تحلیل کننده برنشاید نهادن از بهر آن که وی تحلیل نپذیرد لکن چیزها خنک بر باید نهاد تا زیادت نشود و طلی از آن نوع باید کرد که اندر علاج سرطان یادکرده آمد.

اندر آمدن آبدهان در خواب

اسباب رفتن آبدهان در خواب سه است:

یکی، بسیاری رطوبت در شکمبه گرم؛

دوم، حرارتی عارضی؛ یا رطوبت‌ها را که حوالی کام و زبان باشد، تحلیل کند چون حرارت روده؛

سوم، سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق در آن.

علامت‌ها:

اما علامت گرمی معده آن است که داروها و طعام‌های گرم احتمال نکند.

و علامت بسیاری رطوبت رقیق آن است که گرمی معده تشنگی کمتر باشد و از طعام‌های تیزی فزاینده رنج بیند و علامت حرارت عارضی آن است که چون طعام خورده شود آبدهان باز ایستند.

و علامت سردی و تری معده آن است که طعام‌ها و داروهای سرد و تر احتمال نکند و از گرم و خشک و قئی راحت یابد.

علاج خداوند شکمبه گرم را رگ باسلیق بباید زد و هر بامداد شربتی رب آبی ترش؛ یا رب سیب ترش؛ یا رب انبرود (امرود) چینی با شراب انار بخورد و طعام گوشت بزغال و مرغ خانگی دزاج و تذرو و طیهوج مصوص و مطمئنه و دهان شویه کند به آب سماق و عدس و چیزهای قابض.

شربت ایارج فیقرا

و خداوند شکمبه سرد و تر هر هفته یک شربت ایارج فیقرا خورد.

شربت ایارج فیقرا: ایارج فیقرا یک مثقال، نمک هندی دو دانگ، انیسون و نانخواه از هر یک دانگی، حب کنند چنان که رسم است. و چون معده پاک کرده باشد، تریاق بزرگ و گوارش‌های گرم به کار دارد و طعام قلیه‌های خشک و کباب و گوشت بریان با سیر و پلپل و دارچینی و زیره و نانخواه. و هر شب؛ یا هر بامداد اندکی نان خشک در آب کامه مالد و بخورد و شربتی آب گرم از پس آن بخورد و هر بامداد و شبانگاه وقت خواب مسواک کند و هر بامداد یک درم سنگ نمک درشت با یک دسته کوچک کاسنی دشتی خوردن و از پس آن اطرینفل کوچک پنج درم سنگ خوردن. خداوند آن شکمبه گرم و سرد را سود دارد.

خواجه ابوعلی سینا رحمه الله می گوید: موش بریان یادکرده، آزموده اند، سود داشته است خاصه کودکان را. (۳۸۱)

اندر ناخوشی بوی دهان

سبب ناخوشی بوی دهان، عفونت است و پارسی عفونت پوسیدن است. یعنی رطوبتی تباه شده و از حال خویش بگردیده و این عفونت چهار جای افتد.

نخستین، اندر بیخ دندان‌ها افتد؛ یا در گوشت بُن دندان‌ها و گاه باشد که عفونت به گوهر دندان‌ها باز دهد؛

دوم، سوء المزاج سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و این تباهی مزاج در بیشتر حال‌ها گرم باشد و رطوبت‌های دهان را از حال خویش بگرداند؛

سوم، عفونتی که در فم المعده افتد و ماده عفونت؛ یا خلط صفرا باشد و؛ یا بلغم؛

چهارم، عفونتی در شش افتد و این عارض خداوند علت سل را افتد. در آخر علت علامت‌ها آن را که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد و رطوبت‌های دهان او زود لزج شود و هر وقت که مسواک کند و دهان به سرکه و گلاب و غیر آن بشوید، بوی دهان او زود لزج شود و هر وقت که مسواک کند دهان او خوش گردد باز خون گرم شود، تغییر پدید آید و آن را که سبب در بیخ دندان بود هم‌چنین باشد. هر گاه دهان شویه کند و خلال کند و مسواک کند و ماده عفونت لختی بیارد دهان خوش گردد باز معاودت کند.

و اگر ماده گرم است، دندان‌های او به زردی گراید و اگر سرد است؛ یا به کبودی گراید؛ یا به سبزی.

و آن را که سبب در گوشت بُن دندان باشد، گوشت او سست باشد و به مسواک زایل شود و باز معاودت کند. و آن را که سبب در معده باشد، از سوءالهضم خالی نباشد و آروغ او ناخوش بوی باشد. و اگر ماده صفراوی باشد، آروغ او بوی طعام دودناک و اگر بلغمی است بوی ترشی دهد.

علاج: آن را که سبب تباهی مزاج سطح دهان است؛ یا اندر بیخ دندان است؛ یا در گوشت بُن دندانها، نخست رگ قیفال بپاید زد؛ یا چهار رگ بزدن؛ یا دو رگ که در زیر زبان است بزدن؛ یا بر گردن حجامت کردن و پیوسته دهان به سرکه و گلاب شستن و به سرکه عنصل دهان شویه کردن و بامداد و شبانگاه مسواک و خلال کردن و سنونها که یادکرده آمد به کار داشتن و تن را به مطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت عاقرقرحا و کزمازو و فوفل خاییدن. و اگر ماده بلغم است، و مزاج دهان سرد است، پوست ترنج و قرنفل و سداب و سادج هندی و مصطکی و عود خام و کبابه و بسباسه و جوزبوا و قاقله و فلنچشک و زنجبیل و کُندر و سُعد خاییدن. (۳۸۱)

و اگر ماده غلیظتر است، میویزج خاییدن و بُن دندانها به صبر مالیدن و اگر آن در علاج زایل نشود، سطح دهان و بُن دندانها به اقراص زعفران؛ یا اقراص زرنیخ بمالند و بشویند.

اقراص زعفران

صفت قرص زعفران: بگینند، زاگ سوخته یک جزو، بیخ سوس و زعفران از هر کدام، یک جزو همه را بکوبند و به انگبین بسرشند و اقراص کنند و آن را به سرکه حل می کنند؛ و یا به آبی که ابهل در وی پخته باشند و بدان دهان شویه می کنند و بُن دندانها را می مالند.

اقراص زرنیخ

صفت قرص زرنیخ: بگینند، قرطاس سوخته سه درم سنگ، زرنیخ دو درم سنگ و نیم، سک و سماق و زنجبیل و پلپل سوخته و اقرص قلندفیون از هر یک، دو درم سنگ هم چون قرص دیگر بسرشند و به کار برند و سحر (شخار) تنها عفونت را بر دارد و گوشت پاکیزه برویاند.

و اگر به انگبین بسرشند و به کار برند، نیک باشد. و آن را که عفونت به گوهر باز دهد، دندان را بتراشند و بریزند و اگر جملگی دندانها تباه شده باشد، دندان برکنند.

و آن را که سبب جز گرمی سطح دهان؛ یا گرمی معده نباشد، شفتالو و خربزه و زردالوی تر خوردن سود دارد. و اگر قوت این نباشد، شفتالو کشته در آب و زردالو کشته در آب تر کنند و آن آب را می‌خورند و بدان دهان شویه می‌کنند و آن تر کرده را می‌خورند و پست (تلخان) جو و شکر در آب سرد می‌خورند و بدان دهان شویه می‌کنند و طعام از غوره و سماق و زرشک و اناردانک سازند و در جمله طعام او چیزی باشد که مستحیل نشود و صفا نگردهد.

و آن را که سبب اندر فم المعده باشد، نخست قی فرمایند پس ایارج فیکرا با اطریفیل کوچک سرشته می‌دهند هر هفته یک مثقال ایارج و سه مثقال اطریفیل و هر بامداد اطریفیل تنها می‌دهند و پست جو و شکر و این میوه‌ها و طعام‌ها که یاد کرده آمد، موافق باشد.

حَبّ الأیارج

و اگر معده سرد و ماده بلغمی باشد پس از قی حَبّ الأیارج دهند بدین صفت:

حب ایارج: ایارج فیکرا یک مثقال، تربد یک درم سنگ، نمک هندی و قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه از هر یک دو دانگ، مقل دو دانگ، حب کنند به آب کرفس و هر بامداد برگ مورد و میویز منقی دانه بیرون کرده، کوفته و به هم سرشته مقدار جوزی بخورد.

و ابهل نیز هم‌چنین با میویز کوفته سخت موافق باشد و شراب افسنتین و نقیع صبر و می‌به و می‌سوسن سود دارد. صفت هر یک در علاج‌های معده یاد کرده آید.

سنون دندانی

صفت سنون کی دندان‌ها بدان مالند: گوشت بُن دندان را سخت کند و بوی دهان را خوش کند و دندان پاک و سپید کند. بگیرند، سفال چینی و کفک دریا و مسحقونیا و شخار و نمک اندرانی از هر یک سه درم سنگ، جو سوخته و عود سوخته و سنبل و کزمازو و حب آس و شبّ یمانی سوخته و در سرکه کشته از هر یک دو درم سنگ، عاقرقرحا بنج درم سنگ اگر مزاج دهان گرم است دو درم سنگ، صندل دو درم سنگ فوفل و دانگی کافور با وی بیامیزند.

و اگر مزاج دهان سرد است، قرنفل و خیربوا [جوزبوا] و کبابه از هر یک، دو درم سنگ، مشک دو دانگ همه را بیامیزند. و آن را که مزاج معتدل است نه برابر آمیزند.

صفت حبی که در دهان دارند و بوی دهان را خوش کند: بگیرند، جوزبوا و قاقله و فوفل و کافور و قرنفل و دارچینی و خولنجان از هر یک درم‌سنگی، مشک دو دانگ همه را بسایند و به رب سیب؛ یا رب آبی؛ یا می به بسرشند و حب کنند.

صفت حبی دیگر: بگیرند، پوست ترنج و برگ ترنج و فلنجمشک و قرنفل و جوزبوا و نارمشک و هال و زنجبیل و کبابه و بسباسه و سُعد از هر یک دو درم‌سنگ، مشک دو دانگ همه را بسرشند هم‌چون حب دیگر و پیوسته یک حب در دهان دارد.

صفت حبی دیگر: آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته به جای آن باز کنند و هر دو نیمه آبی به هم باز نهند و در خرقة تر کرده بیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته شود و گل از وی باز گیرند و از خرقة بیرون آرند و بکوبند و او را به گل نیسابوری که آن را طین الأکل گویند به تازی، بسرشند و از جهت محرور دانگی کافور و یک درم‌سنگ صندل و سه درم‌سنگ زردالو کشته و به گلاب تر کرده با وی بسرشند و حب کنند و از جهت مرطوب درم‌سنگی زنجبیل و نیم درم‌سنگ جوزبوا و دو دانگ مشک با وی بسرشند و حب کنند. (۳۸۲)

اندر احوال زبان و بیماری‌ها و اسباب و علامات آن

این جزو ده باب است

در شناختن احوال زبان و بیماری‌های او

بر طریق کلی بیماری‌های زبان شش نوع است:

نخستین، بیماری‌هایی است که مضرت او در حرکات او پدید آید و این چنان باشد که حرکات زبان از حال طبیعی و از آن چه عادت بوده باشد بگردد؛

دوم، بیماری‌هایی است باید که مضرت آن در حس لمس و حس ذوق پدید آید چنان که از هر دو حس یکی باطل گردد؛ یا ضعیف؛ یا متغیر و سبب آن که ازین دو حس یکی باطل شود و دیگر نه آن است که از دو جنس عصب که آلت حس و حرکت‌اند، استغذا و قبول افتد در یکی بیشتر باشد و مضرت در آن فعل پدید آید که آفت به آلت او رسیده باشد؛

سوم، انواع سوء المزاج است؛

چهارم، آفت‌های است که در وضع و شکل پدید آید، چنان که زبان مسترخی و دراز گردد و از دهان بیرون آید.

و آماس بیماری است مرکب از سوء المزاج و از تغییر شکل؛

پنجم: بیماری‌های که به مشارکت اندام دیگر افتد از بهر آن که بیماری‌های زبان باشد خاصه. و گاهی به مشارکت دماغ باشد. از آفت دیگر حاست‌ها و آفت رخسار خالی نبود.

و آن چه به مشارکت معده و شش و سینه باشد نخست نوعی از آفت‌ها در آن اندام بوده باشد؛
ششم، انواع تفرق الاتصال.

اما طریق شناختن سوء المزاج کدام نوع است؟ از هفت چیز باید جست:
نخست، از رنگ او؛

دوم، از حس طعم که چگونه همی‌آید؛

سوم از تری و خشکی او؛

چهارم از حرکت او. و این چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبک‌ترست از عادت؛ یا سنگین‌تر؛
پنجم، از شکل او؛

ششم، از بثرها که بر وی پدید آید؛

هفتم، از سوزش و نرمی و درشتی او.

شناختن سوء المزاج زبان

اما شناختن سوء المزاج زبان از جهت لون او چنان است که:

سپیدی او دلیل مزاج سرد و مزاج بلغمی است و زردی دلیل صفرا باشد و سرخی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا؛ یا دلیل سوختن ماده و این در بیماری‌ها و تب‌های تیز باشد و از تخمه باشد چون آب گرم‌تر شود و زرد گردد. چون گرم‌تر گردد به سیاهی گراید به اندازه تیزی تب و سوختن ماده؛ یا دلیل فرومردن حرارت غریزی و نزدیک آمدن مرگ باشد و در بیشتر حال‌ها لون او دلیل بیماری اندامی دیگر باشد.

چنان که اگر زبان سرخ و درشت باشد، دلیل کند بر آماس خونی در سر؛ یا در معده؛ یا در جگر.

و اگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی در سر و گاهی دلیل زبان افتد.

شناختن حال زبان از طعم او

و شناختن حال زبان از طعم او چنان است که:
 اگر ترش است دلیل است بر آن که در همه تن؛ یا در معده رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف.
 و اگر شیرینی همی یابد دلیل قوت خون باشد.
 و اگر تلخی همی یابد دلیل قوت صفرا باشد.
 و اگر طعمی ناخوش همی یابد دلیل قوت صفرا باشد.
 و اگر طعمی ناخوش همی یابد دلیل بلغم پوسیده و تباه گشته باشد.
 و اگر طعم عفص و قابض همی یابد دلیل سودا باشد.
 و شناختن حال زبان از طریق خشکی و تری چنان است که:
 نگاه کنند اگر خشک است و سطح دهان پاکیزه است این را خشکی گویند.
 و اگر با خشکی بر سطح زبان رطوبتی است لزج دلیل باشد بر آن که رطوبتی غلیظ از دماغ فرومی آید؛ یا بخاری از معده
 برمی آید و حرارت بیماری آن را لزج و خشک می کند. بر طبیب واجب است که هر گاه که بیمار از خشکی زبان شکایت کند
 این حال تأمل کند تا بر حقیقت حال واقف گردد.
 و ببايد دانستن که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری.

شناختن زبان از گرانی و سبکی

و شناختن زبان از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنان است که: گرانی زبان گاهی دلیل امتلاء رگها و امتلاء دماغ
 باشد از خون و رطوبت؛ یا دلیل ضعیفی عصبها؛ یا دلیل ضعیفی قوت.
 و آن چه دلیل ضعیفی قوت باشد ضعیفی او آن باشد. و آن چه دلیل عصبها باشد؛ یا دلیل ضعیفی باشد؛ یا توقف و
 فروگرفتن زبان باشد اندر سخن و این را به تازی متممه گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون سین و را و غیر آن درست
 نتواند گفت و این را به تازی لثغه (الثغ) گویند.
 و حال آماس زبان هم چون حال آماس لب باشد چنان که در جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است.

و حال تشنج چنان است که تشنج در آن دو عصبها افتد که حرکت زبان بهر دو سوی دهان بدان است، زبان را از این سوی و زان سوی دهان بتواند برد.

و اگر در یکی ماهیچه افتد زبان سوی آن ماهیچه شود.

و اگر در آن دو ماهیچه افتد که حرکت بیرون آمدن زبان و بازپس آمدن زبان کوتاه گردد و بیرون نتوان کرد.

و اگر در آن دو ماهیچه افتد که حرکت گردیدن زبان گردد دهان بدان است زبان گرد دهان نتوان گردانید.

و اگر در یکی ماهیچه افتد که حرکت دوتوکردن زبان بدان است زبان دوتو نتواند کرد.

و تشنج؛ یا از خشکی باشد؛ یا از امتلاء. و تشنج از پس استفراغها افتد؛ یا از پس بیماری محرقه. و آن چه از امتلاء افتد ناگاه افتد.

و حال بثرها و تفرق اتصال، حال قلاع و خوره باشد و در جزو نخستین از این گفتار یادکرده آمده است.

و علاج این انواع و دیگر در بابی جداگانه یادکرده شود.

اندر علاج طعمهای ناخوش یافتن

اندر علاج طعمهای ناخوش یافتن تامل باید کرد تا علت خاصه در زبان است؛ یا به مشارکت اندامی است چون معده و دماغ؛ یا به مشارکت همه تن است. اگر خاصه است به دهان شویه و علاج کنند و اگر به مشارکت است به علاج اندام مشارکت مشغول باشند و بیشتری به مشارکت باشد.

اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق باشد و علت خاصه باشد به سرکه و گلاب که به شراب خربق و آب گشنیز تر دهان شویه کند، کفایت باشد.

و اگر ماده غلیظتر باشد سرکه عنصل بیخ آن بگسلد.

و اگر سخت غلیظ باشد دهان شویهها که در باب استرخای زبان یادکرده اند به کار دارند و در طعام اشترغاز و خردل و پیاز به سرکه و سیر به سرکه و پیاز خام به کار دارند.

حب بنفشه

و اگر به شرکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ فرمایند به حب بنفشه.

صفت حب بنفشه: صفت آن بگیرند بنفشه دو درم سنگ، گل سرخ دو دو دانگ، پودنه خشک دو دو دانگ، سقمونیا دو دانگ و نیم، انیسون دو دانگی، کثیرا دو دانگی، حب کنند چنان که رسم است.

حبی دیگر: بگیرند صبر مغسول دو درم سنگ، مصطکی و گل سرخ از هر یک دو دو دانگ، سقمونیا دو دانگی، شحم حنظل دو دانگی، حب کنند به آب کاسنی.

و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و اگر ماده غلیظ است استفراغ به ایارج فیکرا و حب قوقایا کنند. و اگر مزاج سرد و ماده سخت غلیظ است، استفراغ به ایارهای بزرگ کنند و از پس استفراغ، دهان شویه‌های که یاد کرده آمد به کار دارند، نافع باشد. (۳۸۳)

در استرخای زبان

استرخای زبان از دو بیرون نباشد؛ یا بیماری باشد زبان را خاصه؛ یا به شرکت دماغ باشد و ماده بیماری رطوبتی باشد رقیق با خون آمیخته. دوم، رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب گشته.

علامت‌ها: اگر رطوبت رقیق باشد و با خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد از بهر آن که رطوبت بر خون غالب نیست و آب دهان می‌رود از بهر آن که رطوبت رقیق است.

و اگر رطوبت غلیظ باشد زبان سنگین‌تر باشد و رنگ زبان سپید و آب دهان کمتر باشد.

و بسیار باشد که مردم الثغ و فافا را بیماری گرم افتد و زبان گشاده گردد از بهر آن که رطوبت‌ها که زبان او سنگین داشت بگدازد و به تحلیل دفع شود. و هم بدین سبب است که کودک الثغ و چون به حد بالغی رسد، فصیح گردد.

درمان: علاج آن را که رطوبت خاصه زبان را باشد به دهان شویه و دهان شویه زایل شود و آن را که به شرکت باشد نخست دماغ را به ایارج فیکرا و غیر آن پاک باید کرد پس دهان شویه فرمودن.

اما اگر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل‌کننده آن منفعت حاصل نشود که از داروی قابض شود. و اولی‌تر آن باشد که دهان شویه‌ها از محلل و قابض سازند چون دارشیشعان و گل سرخ و چون فجاج اذخر و تباشیر.

و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست به ایارج فیکرا و شحم حنظل و ملح نفتی و انیسون استفراغ کنند پس ایارهای بزرگ دهند و پس دهان شویه‌های قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرا و پوست بیخ کبر و کندش و مانند آن گاهی

داروها بکوبند و در بُن زبان می‌مالند و گاهی در آب‌کامه بیامیزند و بدان دهان‌شویه کنند و گاهی داروها ناکوفته اندر آب بپزند و از آن آب؛ یا سرکهٔ عنصل که با آب‌کامه بیامیزند تا بدان دهان‌شویه کند و نوشادر سوده و سوخته با ترف بسرشند و در بُن زبان می‌مالند تا لعاب بسیار آرد و سود دارد.

و آن را که استرخا از سخن گفتن بازدارد، فرفیون و کندش بکوبند نرم و پیوسته در زیر زبان دارد و آب‌دهان همی‌اندازد.

صفت حبی دیگر: علك الانباط دو درم‌سنگ، حلتیت یک درم‌سنگ هر دو را به هم بسرشند و حب کنند.

صفت دهان‌شویه: بگیرند نوشادر و پلپل و عاقرقرا و خردل و بورق و زنجبیل و میویزج و ستر و شونیز و مرزنجوش خشک و ملح نبطی از هر یک راستاراست همه را بکوبند و در آب گرم؛ یا در آب‌کامه حلّ همی‌کنند و بدان دهان‌شویه می‌کند.

معجون هندوان

صفت معجونی که هندوان ساخته‌اند: از بهر این علت بگیرند، زیرهٔ کرمانی دو مثقال، قرفه و ملح نبطی از هر یک، یک مثقال، دارلفل صد عدد، فلفل دویست عدد، شکر هشت استار همه را بکوبند و به انگبین بسرشند.

شربت: چهار درم‌سنگ و شلیثا و مثروذیطوس و دحمرتتا و سجزینا اندر زبان مالیدن و خوردن سود دارد.

و کودک را که دیر در سخن آید، با وی سخن باید گفت و تکلیف جواب‌کردن و سخن مختصر تلقین کردن و بُن زبان او به نمک به انگبین سرشته همی‌مالیدن و گاه‌گاه اندکی ترب مالیدن تا لعاب برود. (۳۸۴)

در سوزش زبان

اسباب این عارض چهار است:

نخستین، آن که جزوی خورده شود که حرارت فزاید و تشنگی آرد. و چون لعاب طعامی شور؛ یا تلخ و تیز که به تازی حریف گویند؛ یا چیزی به غایت شیرینی چون عسل؛

دوم، حرارتی باشد در فم المعده

؛ یا در دماغ؛

سوم، تب‌های محرقه؛

چهارم، آماس زندرون شکم.

علاج: علاج آن را که سبب حرارت فم المعده و حرارت دماغ باشد. العاب اسبغول و کشکاب به روغن گُل و روغن بنفشه باید داد و سبستان در دهان دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب در دهان می‌گیرد و بدان دهان شویه می‌کند و استخوان‌ها به آلوی سیاه و استخوان خرما می‌هندو در دهان داشتن سود دارد. و به روغن بنفشه و روغن گُل دهان شویه کردن سوزش بنشانند.

صفت حبی که در دهان دارند: بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و خیار باذرنگ و مغز کدوی شیرین و نشاسته و کثیرا و ترانگبین همه را بکوبند و بسرشند و حب‌ها کنند. . آن را که چیزی شود و تیز و تلخ خورده باشد هم این علاج کنند. و آن را که سبب عارضه آماس زندرون شکم باشد، نخست رگ باسلیق بفرماید، زد. و آب عنب الثعلب دادن با شکر و آب کاسنی با اندکی خیارچنبر و کشکاب با روغن بادام.

اندر ترکیدن زبان

سبب این، خوردن چیزهای ترش و تیز و تلخ باشد.

علاج: لعاب اسبغول در دهان همی‌دارند و سفستان می‌مکند و خیار باذرنگ بریده بر هم بمالند و آن کف از وی پدید آید بر زبان طلی کنند و طعام پایچه و خایه مرغ نیم‌برشت خورد و از طعام‌های شور و ترش و تیز پرهیز کند و هر چه اندر باب گذشته یادکرده آمده است اندر بن عارض نیز سود دارد. (۳۸۴)

اندر تشنج زبان

تشنج زبان دو چیز است:

- یا رطوبت است غلیظ که ماهیچه‌ها را که حرکت زبان بدان است ممتلی کند و پهنا بازکشد تا درازی کوتاه شود و زبان بدان سبب تشنج گیرد؛

- یا تشنجی باشد که در بیماری‌های حاده و تب‌های محرقه افتد و رطوبت اصل به سبب تیزی تب به تحلیل خرج شود و ماهیچه‌ها هم‌چون بریان کرده خشک شود و زبان بدان سبب تشنج گیرد؛ یا تشنجی باشد، چنان که اندر جایگاهش یادکرده آمده است.

و علاج خاصهٔ زبان آن است که اگر تشنج امتلائی و رطوبتی باشد بر پس گردن ضمادهای تحلیل کننده برمی‌نهند، چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و مرزنگوش خشک سازند و دهان شویبه فرمایند، کرد به طبیح حلبه و انجیر و روغن بابونه و روغن شبت و روغن مرزنگوش و این روغن‌ها نیم‌گرم کرده در دهان می‌گیرد و هم از این روغن‌ها؛ یا از روغن جوز؛ یا از روغن حبة الخضرا؛ یا از روغن مغز زردالو؛ یا از روغن سداب حلوائی سازند به آرد حلبه و تخم باذیان و انگبین ازین حلوا بخورد و بر مهرهای گردن ضماد کنند و به ایارج فیقرا و شحم حنظل استفراغ کنند.

و آن را که تشنج از تب محرقه افتد، ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی به روغن بنفشه سازند و به شیر خر و روغن بنفش و روغن نیاوفر و روغن مغز کدوی شیرین و بادام شیرین و آب عنب الثعلب و آب عصاء الراعی و آب گشنیز دهان شویبه و دهان شویبه می‌کند و بر پس گردن او می‌ریزند و بدان روغن که به دست آید از این روغن‌ها همی‌مالند. (۳۸۴)

اندر آماس‌های زبان

اندر باب نخستین از این جزو گفته آمده است که حال آماس زبان هم‌چون حال آماس لب است و اسباب و علامات آن یادکرده آمده است و ببايد دانست که از خوردن فطر که به تازی سم‌اروغ گویند و از افیون زبان آماس کند.

درمان: و علاج این در علاج آن زهرها یادکرده آید.

علاج آماس اگر آماس خونی باشد نخست رگ قیفال باید زد پس به مطبوخ هلیله استفراغ کردن و گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ زیر زبان بزنند.

و اگر آماس صفراوی باشد نخست استفراغ به مطبوخ هلیلهٔ زرد و شیطرچ کنند و در ابتداء هر دو نوع آب گشنیز تر و آب کوک که او را به تازی خس گویند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلاب در دهان همی‌دارد و گل‌سرخ و عصاالراعی و انار پوست در گلاب بپزند و بدان دهان شویبه می‌کنند و شفتالو تر در زبان می‌مالد.

و اگر آماس بدین تدبیرها فرو ننشینند: بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوس و انار پوست و کشک جو همه را بپزند و بیالیند و بدان دهان شویه می کند و در دهان می دارد.

و اگر روزی چند بگذرد به چیزهای پزاندنده و تحلیل کننده حاجت آید. انگبین در شیر تازه که در حال دوشیده باشند، حل کنند و بدان دهان شویه می کند و آبی که در وی بیخ سوس پخته باشند و آبی که در وی حلبه و انجیر پخته باشند و روغن زیت که در وی تخم باذیان پخته باشند این همه آن است که ماده را بپزند و تحلیل کند و اندر آخر آماس های گرم و آغاز آماس های سرد سود دارد و غذا نیز در این وقت چیزی پزاندنده باید چون کرنب و سرمق به روغن شیر پخت تازه.

و اگر آماس سر کند و پالودن گیرد به ماء العسل و به کشکاب به انگبین دهان شویه می کند تا بشوید و پاک کند پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون در شراب انگوری قابض بپزند و بیالیند و بدان دهان شویه کنند. در جمله علاج کنند چنان که در باب علاج قلاع یاد کرده آمده است.

و اگر آماس بلغمی باشد، نخست به حب ایارج و به حب قوقایا استفراغ کنند و بیخ سوس و میویز [ج] و حلبه و انجیر بستی بپزند و بیالیند و بدان دهان شویه و دهان شویه می کند و در دهان می دارد و اگر تخم کرفس و بیخ او و بیخ باذیان و تخم او و بیخ اذخر با این چیزها یار کنند، تحلیل کند و شربت ماء الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ کر و روغن بیدانجیر و طعام شوربای گنجشک و نخوداب با سعتر و زیره و کرویا و دارچینی و گنجشک بریان و قلیه خشک با آب کامه و انگبین با روغن زیت کر با روغن جوز.

و اگر آماس سودای باشد استفراغ به مطبوخ افتیمون و به ایارهای بزرگ کنند و پیوسته چیزی خنک در دهان می دارد چون آب گشنیز تر و آب کوک تا آماس زیادت نشود.

جالینوس می گوید: مردی شصت ساله را زبان آماس کرد آماسی عظیم و مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم که گویم چیزی خنک در دهان باید داشت. طبییی دیگر مرا خلاف کرد بیمار شب به خواب دید که آب کوک در دهان باید داشت چنان کرد و از آن شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزهای که سود افزاید پرهیز باید کرد چون ... و عدس و کرنب و گوشت قدید و ماهی شور.

و اگر آماس سرطانی و بزرگ باشد چنان که دهان باز ماند، آن را علاج نباشد، مگر آن که زبان از بُن ببرند تا از آن بلا برهد. (۳۸۴)

گنگی و خلل در سخن گفتن

در گنگی و خلل که در سخن گفتن پدید آید هشت است:

یکی، آن که ماهیچه‌های زبان مسترخی شود؛

دوم، آن که تشنج کند؛

سوم، انواع آماس‌ها؛

چهارم، قلاع و قرحه و بثره و خوره؛

پنجم، آن که جراحی برآید و رباطی و عصبی بدان سبب کوتاه گردد؛

ششم، آن که از پس سرسام فضلۀ از دماغ دفع شود و به ماهیچه‌های زبان فرود آید؛

هفتم، آن که در تب‌های محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و ماهیچه‌ی زبان بدان سبب خشکی گیرد؛

هشتم، آن که آفت اندر ماهیچه‌های حنجره باشد. چنان که؛ یا مسترخی شود؛ یا متشنج.

و خداوند این عارضه را آواز دادن و آغاز سخن و آواز کلماتها دشوار باشد.

درمان: علاج استرخا و علاج تشنج و علاج قلاع و قرحه و بثره و خوره و علاج خشکی ماهیچه که از پس تب‌های محرقه

تولد کند و علاج انواع آماس‌های هر یک در بابی جداگانه یاد کرده آمده است.

و علاج فضلۀ که از دماغ فروآید از پس سرسام به عینه علاج آماس است، استفراغ و دهان‌شویه و دهان‌شویه هم بر آن

قیاس.

و علاج آفت ماهیچه‌های حنجره بر قیاس علاج تشنج امتلای و تشنج خشک باشد الا که این جا دهان‌شویه باید و آن جا

دهان‌شویه و داروها در دهان‌داشتن.

و علاجی دیگر آن که هر وقت که سخن خواهد گفت نفس بازکشد و مددی در هوا اندر آرد تا ماهیچه‌های حنجره را به

قوت بجنباند تا سخن گفتن آسان گردد.

و اما علاج آن که جراحت روید و رباطی کوتاه گردد، دست‌کاری است و بریدن آن رباط چندان که زبان مسترخی نشود. و اگر از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولی‌تر آن باشد که حَرَم کنند و این چنان باشد که ابریشمی بسودن اندر زیر آن رباط کشند به احتیاط و ببندند و رگ‌ها را کنار دارند تا در مسیر ابریشم نباشند تا بریده نشود و آن ابریشم را بگذارند و همی‌آزمایند تا آن روز که رباط بریده شود و ابریشم بیرون آید.

اندر ضفدع

ضفدع غده‌ای است اندر زیر زبان پدید آید. و ضفدع را اندر بعضی از شهرهای خراسان وزق (وزغ) گویند و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که لون او لونی است آمیخته از لون زبان و سبزی رگ‌های او هم‌چون رنگ وزق باشد و ماده‌ او رطوبتی باشد غلیظ.

علاج: داروهای تحلیل‌کننده بر وی می‌نهند چون نمک و سرکه و نوشادر و سرکه و زنگار و زاگ. اگر بدین زایل نشود، داروهای تیز که در علاج قلاع یادکرده آمده است بر نهند و رگ زیر زبان بزنند و کودکان را سعتر پاریسی و نار پوست و نمک کوفته و سوخته بر آن جایگاه می‌نهند و در زبان می‌مالند و زاگ سوخته و سورنجان و سپیده‌خایه مرغ بسرشد و طلی کنند. (۳۸۵)

شناختن احوال دندان و بیماری‌های آن

اندر شناختن احوال دندان و بیماری‌های آن و علاج آن:

و این جزو ده باب است.

میان طبیبان خلاف است اندر آن که گوهر دندان استخوان است؛ یا عصب.

بعضی گفتند استخوان است؛

و گروهی گفتند عصب است.

آن‌هایی که گفتند استخوان است از بهر آن گفتند که گوهر او سخت است و خشک و شکننده و حرارت او اندک است و سردی و خشکی بر وی غالب است و اگر او را بسایند و بتراشند حسّ الم نیاید.

و آن‌ها که گفتند عصب است از بهر آن گفتند که دندان حس سرد و گرم همی‌یابد و اگر ترشی بدو رسد خیره شود و خیرگی دندان را به تازی ضرس گویند، یعنی گندشدن و این کندی دندان را هم چون خدر است عصب را، و خدر جز عصب را نباشد.

و در گوهر دندان، دردها و خارش و ضربان بسیار افتد بدین اسباب گفتند دندان عصبی سخت است.

و درست آن است که گوهر دندان استخوان است و عصب‌های دماغی به گوهر او پیوسته است و با وی آمیخته. و این عصب‌ها در بیخ او بیشتر است. درد و ضربان و حس او بدین عصب‌ها است.

و سختی و خشکی و شکنندگی و حس الم سودن و تراشیدن نیافتن از بهر آن است که اصل گوهر او استخوان است و هم‌چنین خلاف است اندر آن که گوهر دندان از آب مادر؛ یا پدر است چون استخوان و عصب و پوست و رگ‌ها و سرخ‌رگ‌ها و غشاها و صفاق‌ها و رباط‌ها؛ یا از غذا می‌روید چون خون و گوشت و پیه و این خلاف از بهر آن است که هر اندامی که از آب مادر و پدر است اگر پاره‌ای (ماده‌ای) از وی برود به دل آن بازنیاید و به هیچ علاج بازنتواند آورد.

و هر چه از غذا می‌روید اگر [پاره‌ای] ماده‌ای از وی برود به دل آن بازآید و به علاج بازنتوان آورد. چنان که مردم به سببی لاغر شوند و باز فربه شوند؛ و یا به سبب جراحی و ریش پاره‌ای گوشت از اندامی برود و آن موضع تهی ماند و مغاکی پدید آید. به علاج گوشت او بازآید آن تهی و مغاکی هموار شود، بدین سبب بعضی از طبیبان گفتند دندان از غذا می‌روید.

و اگر در اصل آفرینش از آب پدر و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی و آن چه بیفتد، بازبرنیامدی بعضی دیگر گفتند دندان در اصل آفرینش از آب مادر و پدر است و از غذا همی‌رستمی بایستی که آن چه دوم بار در بزرگی بیفتد بازبرآمدی چون گوشت جراحی و درست آن است که اصل دندان از آب مادر و پدر است و ماده او در استخوان‌ها که دندان از وی برآید تعبیه کرد است و ماده نهاده است.

و حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اندر پدید ناکردن دندان در اول آفرینش آن است که غذا طفل مدتی شیر باشد به دندان حاجت نباشد. و دیگر آن که استخوان‌ها فک که دندان از وی برمی‌آید در خود اندام‌های او باشد ضعیف و کوچک است اگر به اول آفرینش دندان‌ها برآمدی، پس ضعیف و نازک بودی و اگر دندان‌ها قوی بودی آن استخوان که دندان از وی برآید

برنتابیدی و شکلی ناهموار بودی از بهر آن که دندان چون سند است و از استخوان هم چون آن جرب است که سندان (۳۸۶) بر وی بیازند (بیازسد) و اهل صنعت آن را جرب سندان گویند.

و هرگاه که سندان بزرگ باشد و جرب سندان کوچک سخت ناهموار باشد و بدان سندان کار نتوان کرد، لاجرم از این روی اولی تر آن بود که مایه دندانها در آن استخوانها آماده باشد مُعد نهاده؛ یا از پس مدتی که استخوانها بزرگتر. محکمتر شود و از بهر غذا به دندان حاجت آید دندان برآید.

و سبب آن که در خاییدن و افتادن دندان به هفت سالگی آن است که دندانها نخستین به قیاس با آن که پس از آن برآید ضعیف باشد و قوت آن ندارد که همه عمر طعامها غلیظ و خشک می خاید و می شکند.

طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار دندانها نخستین را بیفکند و دیگر قوی تر که طاقت کار همه عمر دارد برآرد و نیز معلوم است که چون کودک هفت ساله شد همه اندامها و استخوانهای او قوی تر و بزرگتر شده باشند و استخوانها که دندان از وی برآید هم چون دیگر استخوانها بزرگ شود و به ضرورت چون استخوانها بزرگ شود جای بیخ دندانها نخستین فراخ شود و آن دندانها با آن که با این استخوان اندر خورنده باشد به سبب فراخ شدن جای جنبان شوند و بیوفتند و سبب دیگر قوی تر به جای آن برآمدن آن است که از آن ماده که دندانها از وی است اندر دندانهای نخستین اندکی به کار شده باشد و ماده بسیارتر مانده باشد تا طبیعت از آن ماده دندانها محکمتر برآرد.

و آن چه مردمان می گویند بعضی پیران دراز عمر را سه دیگر بار دندان می برآید و نشان می دهند که فلان و بهمان را دیدم دندانها افتاده و باز برآمده بیاید دانست استخوان که دندان از وی برآمده است جای دندانها یعنی دندانها دندانها است هم چون اره که به تازی منشار گویند عجیب نیست اگر شخصی را دندانها بیوفتند و به روزگار از بهر آن که چیزی می خورد و تکلف خاییدن می کند آن گوشت که بدین استخوانها پیوسته است، سوده ستود و نماند و از آن تضریس پدید آید مردمان پندارند که دندان است و نیز بی شک نیست که مزاج مردم دراز عمر و ترکیب او و قوتها او قوی تر باشند و آن قوت نخست اندر آب پدر و مادر بوده باشند. و عجب نیست اگر در حال آفرینش ماده دندانها او چندان آید که چون در حال بزرگی دندان او بیوفتد باز برآید.

و استخوان دندان همی ساید و همی بالد سبب خاییدن طعام‌های سخت و خشک سوده شود هم بدان اندازه همی بالد و کمی و سودن آن بدین سبب پدید همی آید و دلیل بر آن که دندان همی بالد آن است که اگر دندانی بیفتد؛ یا بشکند آن دندان که برابر آن جای خالی باشد که دندان از وی افتاده است، درازتر دیگر دندان‌ها شود از بهر آن که همی بالد و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود.

بیماری‌های دندان

و بیماری‌های دندان بسیار نوع است:

- سست شدن است؛
- جنبان‌گشتن؛
- افتادن؛
- ریزیدن؛
- و گندشدن؛
- و پوسیدن و میان او خورده‌شدن و تهی‌گشتن؛
- و رنگ او بگردیدن؛
- و بخارها بر وی نشستن و سفال‌گشتن؛
- و دردهای صعب و ضربان در وی پدید آمدن؛
- و از چیزهای گرم و سرد بی‌طاقت‌شدن؛
- و از طعام خاییدن عاجز آمدن؛
- و آماسیدن.

و همگان اتفاق کرده‌اند بر آن که اندر دندان این همه بیماری‌ها ممکن است مگر آماسی که گروهی گمان برده‌اند که دندان از بهر آن که گوهر او سخت است آماس نگیرد و اگر چه از بهر این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم ذکرآمده است از بازگفتن آن اندر این موضع، پس درازی نفرزاید.

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

باید دانست که دندان اگر چه گوهر او استخوان است و سخت است ولی آماس گیرد از بهر آن که غذا می پذیرد و می بالد و اندر طول و عرض و عمق کشیده می شود و می فزاید چه مانعی است از آن که هم بدین طریق فضله قبول کند و آماس گیرد و اگر دندان فضله و خلط بد قبول نکرده آن را اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بود. دندانها بعضی سیاه، بعضی سبز و بعضی کبود و بعضی زرد نگشتی و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها ناطبوعی است و از خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندان نفوذ یابد و آماس تولید کند.

بررسی مزاج دندان

و احوال مزاج دندان از گوشت بُن دندان باید جست و از رنگ آن:

اگر سرخ باشد، مزاج دندانها خونی است.

و اگر به زردی گراید، صفراوی است.

و اگر سپید باشد، بلغمی است.

و اگر رنگ تیره است، سودایی است. (۳۸۵)

اندر تدبیر نگاه داشتن دندانها

آن را که به تدبیر نگاه داشتن دندانها حاجت باشد تا درست بماند

ده معنی را تیمار باید داشت:

یکی آن که از تخمه و بسیار خوردن و معده را گران کردن، پرهیز کنند.

و احتیاط کنند تا آن چه خورده باشند اندر معده تباه نشود و این چنان باشد که چیزهایی که زود اندر معده تباه شود، چون شیر و ماهی شود، نخورند.

و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه دارند و هر چه لطیفتر و نازکتر و رفیقتر باشد، نخست خورند از بهر آن که هر چه لطیفتر باشد، زودتر گوارد و بر سر طعام غلیظ ناگواریده بایستد و گذر نیابد و تباه شود و آن غلیظ را تباه کند. و از پس ریاضت و رنج چیزها نازک چون ماهی تازه کوچک و مانند آن نشاید خورد از بهر آن که زود تباه شود و بخار انگیزد؛

دوم آن که قئ کردن بسیار عادت نکند خاصه آن که برآید، ترش باشد؛

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

سوم آن که به دندان چیزهای سخت نکشد؛

چهارم آن که از خاییدن حلوا علك، چون ناطف و غیر آن پرهیز کند؛

پنجم آن که از ترشی‌ها که دندان را کُند کند، چون غوره و ترشی ترنج و مانند آن پرهیز کنند؛

ششم آن که چیزی سخت سرد؛ یا سخت گرم نخورد، خاصه از پس یکدیگر؛

هفتم آن که چیزها که دندان را و گوشت بُن دندان را زیان دارد نخورد، چون گندنا و جوز و خرما و غیر آن؛

هشتم آن که چون طعام خورده باشند، خلال کنند و میان دندان‌ها پاک کنند و اندر خلال کردن چندان استقصا نکنند که

گوشت بُن دندان را بخراشد و رنج رساند؛

نهم آن که هر بامداد مسواک کنند و اندر مسواک کردن چندان استقصا نکنند که آب جلای طبیعی از وی برود از بهر آن

که چون جلای طبیعی برود روی دندان درشت کردند و بخارها زودتر و بیشتر پذیرد و مسواک از چوبی نرم و تلخ باید؛

دهم آن که هر وقت که قئ خواهد کرد نخست دندان‌ها را چرب کنند، پس قئ کنند و هر شب وقت خواب دندان‌ها را به

روغن چرب کنند تا بخارها بر وی نگیرد.

اگر مزاج دندان گرم است روغن گُل مالند.

و اگر سرد است روغن بان؛ یا روغن مصطکی مالند و غیر آن از روغن‌ها گرم و اولی‌تر آن باشد که نخست دندان‌ها به

انگبین بمالند؛ یا به شکر کوفته به انگبین بسرشند و بدان می‌مالند بهتر باشد و بعد از آن به روغن چرب کنند.

و بایاد دانست که سر خرگوش سوخته و کوفته اندر دهان مالیدن و نمک به انگبین سرشته و سوخته و ناسوخته مالیدن و

شبّ یمانی به آتش بریان کرده و اندر هر ماهی دو بار این دهان‌شویه به کار داشتن، گوشت بُن دندان‌ها را سخت کنند و

مادت‌ها را از بُن دندان پاک کند و دندان به سلامت باشد. و یتوع نباتی را گویند که او را بشکنند شیری از وی بیرون آید و نیز

بباید دانست که از بهر آن که مزاج دندان خشک است.

داروها که او را بر مزاج خویش و تندرستی نگاه دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل، مگر آن را که مزاج سرد یا

گرم باشد از بهر بگردانیدن مزاج با خشکی گرم؛ یا سردی یابد. (۳۸۷)

و داروهایی که برای دندان سودمند است و با خشکی سرد است: صندل است و گُل و سُک و کافور، کزمار، گُلنار، دم الاخوین، مازو، مروارید، فوفل، آرد جو، برگ گز، پوست درخت توت، بیخ حماض.
و داروهایی که با خشکی گرم است: نمک سوخته است و شیخ سوخته و سُعد و دارچینی، زوفای خشک، فقاح اذخر، سروی گاو کوهی سوخته، و پودنه سوخته و ناسوخته و ابهل و زراوند گرد و شحم حنظل و عاقرقرا و سادج هندی و پوست بیخ کبر و کبر و عود و مشک و خرمای سوخته و سر خرگوش سوخته و پرسیاوشان سوخته و خاکستر نی و خاکستر بوره و مصطکی و آبگینه سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه سرد گشته معتدل است و داروهای آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها بدان بمالند آن را "سنون" گویند.

و اندر علاجهای دندان اندر جایگاه خویش سنونهای آزموده یادکرده آید. (۳۸۸)

اندر درد دندان

اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است بی ماده و با ماده.
و درد که از سوء المزاج با ماده باشد، سبب آن بسیاری ماده باشد؛ یا بدی ماده و تیزی آن؛ یا غلیظی آن؛ یا بادناکی آن و بسیار باشد که اندر میان دندان؛ یا اندر بیخ او کرم تولد کند.
و ماده ای که به دندان آید بیشتر حالها از معده به سر برآید و از سر به دندان فروآید.
و آن را که ماده اندر همه تن باشد هم طریق رسیدن آن به دندان این است که یادکرده آمد.
و بسیار باشد که اندر تبهای حاد محرقه دندان به درد آید و سبب آن مشارکت دندان باشد سوء المزاج با همه اندامها، و این از غایت تیزی تب باشد و سبب خورده شدن دندان و ریزیدن و شکستن ماده تیز باشد که بدو فرودآید؛ یا ترش [گردد].

علامتها: نخست نگاه باید کرد تا درد دندان اندر بُن گوشت دندان آماسی هست؟

اگر آماسی بینند و اندر گوهر دندان هیچ آماس و گُندی و سستی و خورده شدن نباشد و رنگ او رنگ دندانها درست باشد بیاید دانست که ماده علت اندر گوهر دندان نیست.

و اگر با آماس گوشت بُن دندان اندر گوهر دندان از این اعراض که یاد کرده آمده چیزی باشد نباید دانست که مادهٔ علت هم اندر گوشت است و هم اندر گوهر دندان و اگر اندر گوشت بُن دندان آماسی نباشد و دندان کند شده؛ یا سست گشته؛ یا آماس کرده یا خورده شده؛ و یا رنگ او بگردیده باشد باید دانست که علت اندر گوهر دندان است اندر گوشت بُن دندان نیست و خداوند علت حس آن همی یابد که درد آن درازای دندان می‌برآید.

و اگر خداوند علت خبر دهد که از آن جانب که دندان دردمند است فک او به جملگی درد می‌کند و حس اختلاج و اضطراب همی یابد باید دانست که ماده اندر عصبها است به بیخ دندان پیوسته است و سبب اختلاج و اضطراب حرکت سرخ‌رگ است که بدو نزدیک است یا بدو پیوسته است.

اما علامت‌های سوء المزاج آن است که:

اگر مزاج گرم باشد از باد خنک و آب سرد و داروهای سرد راحت یابد.

و اگر سوء المزاج سرد باشد و هوای سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد.

و اگر مادهٔ علت رقیق باشد منفعت داروها زود پدید آید.

و اگر غلیظ باشد درد با گرانی بود و منفعت داروها دیر یافته شود.

و اگر ماده بادناک باشد دردی خلنده با تمدد از جانبی به جای می‌شود.

و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای بیخ او سبب باریک شدن او فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد.

و آن را که ماده علت در گوهر باشد چون دندان برکنند درد زایل شود.

و اگر اندر عصب باشد، هم ممکن است که زایل شود از بهر آن که چون دندان برکنده آمد جای بر آن ماده که طبیعت می‌خواهد که آن را تحلیل کند فراخ کند و آن زحمت و فشردن که ماده را از دندان بود برخیزد.

و آن را که ماده در گوشت و بُن دندان باشد بدان که دندان برکنند درد زایل نشود.

علاج: اگر درد به مشارکت همهٔ تن باشد: نخست تن پاک باید کرد به فصد و اسهال.

وگر به مشارکت دماغ باشد و فضله آن از سر بدو فروآید به چیزی که آن فضله را دفع کند، استفراغ باید کرد، چون اقراص بنفشه و ایارج فیکرا با شحم حنظل و حبّ فوقایا و حبّ شبیار و آن را که اندر گوشت بُن دندان آماس باشد هم نخست به فصد و اسهال علاج باید کرد.

و اگر مادهٔ علت گرم است آب عنب الثعلب و آب گشنیز و آب لسان الحمل و مانند این در دهان می‌باید گرفت و بدان دهان شویه می‌کرد.

و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور در این آب‌ها حل باید کرد در جمله ابتدای علت، داروهای خنک که در وی قبضی و خشکی معتدل باشد در دهان می‌باید گرفت و بدان دهان شویه می‌کرد.

پس به تدریج به داروهای تحلیل‌کننده آمدن و ماده را به تدریج از جای خویشتن بیرون آوردن و این را هفت طریق است:

یکی آن که زالو که به تازی علق گویند بر بُن دندان‌ها برفکنند؛ یا رگ زیر زبان بزنند؛ یا زیر زنج حجامت کنند؛

دوم آن که داروهای تحلیل‌کننده در دهان می‌گیرند و بدان دهان شویه کنند و می‌جنبابند؛

سوم آن که داغ کنند؛

چهارم آن که داروها دود کنند؛

پنجم آن که دارو در گوش یا در بینی چکانند؛

ششم آن که داروها از بیرون بر رخسار و زنخدان برنهند؛

هفتم: آن که داروها بر آن نهند.

اما داروهای خنک و قابض که اندر دهان گیرند و بدان دهان شویه کنند چون آب برگ مورد تر است با سرکه و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه که حبّ آس در وی پخته باشند و پالوده و داروها که میل اعتدال دارد چون روغن گُل است که مصطکی در وی پخته باشند و روغن مورد و روغن زیت که آن را به تازی زیت انفاق گویند و این روغنی باشد که از غورهٔ زیتون کنند بعضی از زیتون سبز. و روغن گُل با شراب میویزی پخته چنین که دو بهر شراب باشد تا سه بهر و یک بهر روغن و بجوشند تا به نیمه بازآید و در دهان می‌گیرند.

و اگر درد عظیم باشد عاقرقرح کوفته و بیخته با کافور بر بُن دندان می‌نهند.

و اگر درد بی طاقت شود افیون اندر روغن گُل بپزند و پنبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند؛ یا فلونیا برنهند، پس به تدارک آن مشغول شوند و تا ضرورت نباشد دست بدین نوع دارو نزنند و تدارک چنان باشد که از آن داروهای تحلیل کننده به کار دارند به تدریج.

صفت معجونی که دندان را بی خبر کند و درد بنشانند:

روش ساخت: بگیرند تخم بنگ و افیون و میعه و بارزد از هر یک دو درم سنگ، پلپل و انگزد شامی از هر یک، یک درم سنگ همه را بکوبند و به عقید العنب یعنی دوشاب بسرشند و بر دندانها نهند و هیچ تدبیر از بی خبر گردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرکرده به برف و یخ در دهان می گیرند دمامد و چون فاطر شود می ریزند و دیگر باره می گیرند تا دندان بی خبر شود و درد بیارآمد و گاه باشد که از آب سرد نخست درد زیادت شود، پس بی خبر گردد و درد ساکن شود.

و آن را که ماده علت و مزاج دندان سرد باشد نخست داروهای رادع به کار دارند، یعنی داروها که ماده را بازگرداند و دندان را قوت دهد تا ماده را کمتر قبول (۳۸۸) کند چون شبّ یمانی بریان کرده و در سرکه کشته و نمک هر دو را نیمانیم بسایند و بر دندان نهند و مازوی سوخته در سرکه کشته برنهدان ماده را بازگرداند و دندان را قوت دهد.

و از پس این داروها دهان شویه باید کرد به روغن گُل و سرکه؛ و یا به شراب انگوری و روغن گُل و سرکه و یا به شراب انگوری و روغن گُل با سرکه هم رادع است و هم محلل و روغن گُل رادع کند و سرکه تحلیل کند و رطوبت را از بیخ دندان و از گوهر او بکشد و بدین سبب است که سرکه دندان را کند گرداند؛ لکن چون با روغن گُل باشد، رطوبت های اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد نکند و از پس سه روز داروهای تحلیل کننده به کار دارند و آن را که ماده علت بادناک باشد هم داروهای تحلیل کننده به کار دارند، چون سکبینج و هزار اسفند و تخم بادیان و شحم حنظل و عارقرقرا و انگزد و خردل و زرنباد و بیخ ققاء الحمار و گُندس و سیر و مرزنگوش و سعتر و آن چه بدین ماند و ارزن و نمک گرم کرده به خرقه ای درکنند و از بیرون برمی نهند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کشد و آماس کند، چون آماس کرد درد بنشیند و داروی تحلیل کننده، آماس را زایل کند.

صفت ضمادی که از بیرون برنهند: بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بیزند به آب؛ یا به شراب تا چون خبیصی شود و از بیرون برنهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن، سود دارد.

محمد زکریا می گوید: روغن گُنجد؛ یا روغن گاو گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد از بهر آن که عصبها را که به بیخ دندان پیوسته است و گوشت بُن دندان را نرم کند و گرمی روغن ماده را تحلیل کند.

صفت داروی تحلیل کننده: بگیرند انگزد و خردل و اندر سرکه بجوشانند و بدان سرکه دهان شویه کنند و اگر ماده سخت گرم باشد، اندر شراب انگوری پزند و شحم حنظل و عاقرقرا و گُلنار از هر سه راستاراست در سرکه؛ یا در شراب انگوری پخته، تحلیل کننده است. و از بهر آن که مزاج دندان که خشک است داروهای تحلیل کننده؛ یا چیزی خشک و قابض به کار باید داشت چون گُلنار و اقاویا و مانند آن.

صفت دهان شویه که تحلیل کند: بگیرند خریق سپید و عاقرقرا و شیطرح همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و بدان دهان شویه کنند.

صفت دارویی که محمد زکریا در کتاب حاوی می گوید: جماعتی گواهی داده اند بر آن که این دارو درد دندان ببرد. سیر پنج استار، گُندر نیم مثقال، برگ مورد چندان که بر کف دست کنند هر سه را بکوبند و در سرکه بپزند و به چوب صنوبر بجنبانند و در دهان گیرند و از پس این دارو روغن بلسان و جاوشیر بر دندان نهند.

صفت داروی دیگر: بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند گرد و عاقرقرا از هر یک دو درم سنگ و نیم همه را نیم کوفته در شراب و سرکه می پزند چنین شراب یک بهر باشد و سرکه سه بهر بپزند تا نیمه بازآید و بپالایند و آن سرکه در دهان می دارند.

صفت داروی دیگر: بگیرند شحم حنظل دو مثقال، هزار اسفند چهار مثقال اندر سرکه یا اندر شراب بپزند. **صفت داروی دیگر که بخایند ماده را تحلیل کند:** بگیرند پودنه کوهی و پلپل سبید و عاقرقرا هر سه را با میویز دانه بیرون کرده، بسرشند و اقراص کنند و می خایند و لعاب از دهان می ریزند.

صفت سنونی که ماده غلیظ را تحلیل کند: بگیرند پلپل و میویزج و عاقرقرا و زنجبیل از هر یکی، دو درم سنگ، بورق سه درم سنگ همه را بکوبند و دندانها را بدان بمالند و تریاق اربعه و سجزینا و تریاق بزرگ به دندان اندر گیرند.

جالینوس می گوید: جگر حیوانی که او را به تازی سام ابرص گویند بر دندان نهند درد دندان بنشیند. و داغ کردن دندان از جمله علاجهای قوی و آزموده است خاصه آن که ماده اندر گوهر دندان باشد.

نهادن ابزار گداخته بر روی دندان

صفت داروهای داغ کردن: نخست داروهای تحلیل کننده اندر روغن زیت بپزند و جوال دوزی، گرم کنند و بدین روغن فروزنند و انبویه ای بر دندان نهند و گرداگرد دندان به خمیر بپوشاند تا حرارت جوال دوز به دیگر جای نرسد، پس جوال دوز بدان انبویه بگذارد و بر دندان نهد چند کزت. و اگر روغن گرم اندر انبویه چکانند نیک باشد.

و بسیار باشد که حاجت افتد که دندان سولاخ کنند به برماه^۱ باریک تا قوت دارو بدو رسد.

داروهایی که بسوزند و دود کنند: همه تحلیل کننده باید چون تخم حنظل و بیخ حنظل و تخم پیاز خاصه اگر در بُن دندان کرم باشد و سپندان و برگ سداب و جعد و خردل و عاقرقرا و شُم خر. صواب آن باشد که دارو بر آتش افکنند و قمع بر سر او فرو نهند و نایزه [نایزه] قمع [قیف] بر دندان نهند تا دود به دندان رسد.

و آن را که اندر گوهر دندان یا در بیخ او کرم باشد تخم گندنا و تخم بنگ یعنی زر البنج، از هر یکی راستاراست بکوبند و با موم بمالند و بر آتش افکنند و دود آن به دندان رسانند چنان که یادکرده آمد تا کرم بیفتد و اندر بعضی نسخه ها درمی و دانگی و نیم تخم پیاز فرموده اند و با این هر دو تخم و به عوض موم پیه بز فرموده اند و هر دو صواب است و مقدار آن چه به یک دفعه سوزند یک درم سنگ باشد.

داروها که اندر بینی چکانند: هم تحلیل کننده باید چون آب قثاء الحمار و افشرة اصل چغندر (چگندر) و آب مرزنگوش و هم این آب بدن گوش که از جانب چپ دندان دردمند باشد، اندر چکانند. خاصه آب کبر و آن را که اندر دندان کاواکی باشد انگزد و سجزنیا و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و به سرکه سوده و پلپل و عاقرقرا کوفته و بایبیزد (ببیزد) سرشته و مُر صافی سوده و به قطران سرشته و شونیز و میویزج و تخم بنگ کوفته و با ببیزد سرشته آن چه حاضر باشد از این داروها بدان کاواکی اندر نهند و کاواکی را به دارو چنان آکنده بکنند که درد زیادت شود لکن به اندازه باید که دندان از دارو بخور نشود.

^۱ برماه: ابزار دست درودگران برای سوراخ کردن چوب و تخته است (آندراج).

صفت داروهای دیگر: که به کاواکی دندان فرو نهند درد نشیند و دندان را نگاه دارد تا دیگر خورده نشود. بگیرند قطران و به انگبین گرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و به دندان کاواک اندر نهند.

صفتی دیگر: بگیرند سُک خالص و مصطکی راستاراست و هر دو را بسایند و به دندان اندر نهند و آهنی گرم بر سر دندان نهند تا مصطکی بگذارد و تا مدتی آن جا بماند.

صفتی دیگر: بگیرند عاقرقرا و افیون و زعفران هر سه را با انگبین و قطران بسرشند و به دندان اندر نهند.

صفتی دیگر: زنجبیل بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و به دندان اندر نهند و فلونیا پارسی اندر نهادن درد بنشانند و خراب آرد و بیاید دانست که سبب کاواک شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فروآید و او را بخورد.

و اگر ماده اندک باشد یک دندان بیش کاواک نکند این داروها خشک کننده برنهادن کفایت باشد.

و اگر ماده بسیار باشد نخست تن و دماغ پاک باید کرد، پس دندان را علاج کردن و کافور اندر بُن دندان مالیدن و به دندان اندر گرفتن خوردگی و کاواکی دندان را بگذارند که فراخ باز شود و خربق سیاه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته بدان کاواک فرو نهادن دندان را از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و لعبه بربری و بیخ بنگ اندر شراب پختن و آن شراب اندر دهان گرفتن سود دارد.

و آن را که سبب درد دندان خشکی و لاغری دندان باشد پیوسته دندانها را پیه بط و پیه مرغ و مسکه می باید مالیدن و آن را که سبب درد دندان آماس بُن دندان باشد تأمل باید کرد تا ماده گرم است یا سرد و بیشتری ماده آن خون باشد و رطوبت نیز بسیار باشد اما آن را که نشان های خونی ظاهر باشد نخست رگ قیفال زنند و اسبغول به سرکه تر کرده اندر دهان گیرند و بر جایگاه آماس نگه دارند و داروهای خنک که یاد کرده آمده است به کار دارد، پس اگر سه روز بگذرد و آماس فرونشیند آب گرم و خوردنی گرم و روغن گرم کرده به آتش اندر دهان می گیرد تا آماس را بپزند و ریم بیرون آید و پاک شود.

آن را که نشان های رطوبت ظاهر شود نخست ایارج فیقرا دهند و نمک سوده به سرکه تر کنند و بر آن موضع نهند و نگاه می دارند تا بگدازد و چون بگداخت از دهان بیفکند و گذارند که به حلق فرورود و دیگر باره برنهند و داروهای تحلیل کننده که یاد کرده آمده به کار می دارد و تریاق بزرگ و سجزینا طلی می کنند. (۳۹۰)

اندر شکستن و ریزیدن دندان

سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است:

یکی، آن که خشکی بر وی غالب گردد و اندر گوهر او رطوبت نماند.

دوم، آن که رطوبت‌ها به اندر گوهر او گرد آید و مزاج و گوهر او تباه و سست کند فرق میان هر دو آن است که خشکی غالب شده باشد دندان لاغر و باریک باشد و آن را که رطوبت‌ها بد گوهر او را تباه کرده باشد؛ یا رنگ او بگردیده باشد؛ یا سترتر و بالیده‌تر گشته باشد.

علاج: آن را که خشکی غالب شده باشد پیوسته روغن‌های نیم گرم کرده اندر دهان می‌باید گرفت و مسکه و پیه بط طی کردن و غذاهای تری فزاینده خوردن و آن را که رطوبت‌ها گوهر دندان را تباه کرده باشد، علاج او آن است که به داروهای قابض ماده را از وی بازدارند و گوهر او را بدین داروها قوت دهند تا ماده کمتر پذیرد.

و داروهای قابض چون شبّ یمانی است و مازوی سوخته و هر چه اندر باب گذشته یادکرده است و بعد از آن داروهای تحلیل کننده به کار دارند و خریق سیاه و انگبین چنان که اندر باب گذشته یادکرده آمده است سخت نافع است.

صفت سنونی که دندان‌ها را قوت دهد: بگیرند سُعد سه درم‌سنگ، هلیله زرد پنج درم‌سنگ، قرفه پانزده درم‌سنگ، دارچینی پانزده درم‌سنگ، شبّ یمانی دودرم‌سنگ، عاقرقرا هفت درم‌سنگ، نوشادر یک درم‌سنگ دارپلپل یک درم‌سنگ، سک یک درم‌سنگ، زعفران دو درم‌سنگ، نمک پنج درم‌سنگ، سماق دو درم‌سنگ، کزمازو سه درم‌سنگ، قاقله چهار درم‌سنگ، زرنباد شانزده درم‌سنگ، گلنار چهار درم‌سنگ همه را بکوبند و دندان‌ها بدو می‌مالند.

صفت سنونی دیگر: بگیرند کشک جو نیم کوفته و آن را به عسل و اندکی قطران آلوده کنند و اندر کاغذ پیچند و بر خشتی پخته، اندر تنوری که آتش کرده باشند نهند تا سیاه شود، پس آن را بردارند از وی یک جزو، عود خام و گلنار و سُعد و نار پوست و نمک از هر یک جزو همه را بکوبند و به کار دارند. (۳۹۰)

در جنبیدن دندان‌ها

اسباب جنبیدن دندان‌ها چهار نوع است:

یکی، بسیاری رطوبت اندر بیخ عصب‌ها و رباط‌ها که او را سخت دارد؛

دوم، آن که بُن دندان؛ یا گوشت که بدو پیوسته است تا کنار استخوان که دندان از وی رسته است خورده شود تا بدان سبب دندان جنبان شود؛

سوم، آن که خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنان که پیران را و ناقهان را و کسانی را که مدتی گرسنگی کشید و غذا نیابد؛

چهارم، زخمی و آسیبی که بر وی آید.

علامت‌ها: آن را که سبب بسیاری رطوبت باشد دندان‌ها فربه باشد و آن را که سبب خشکی باشد دندان‌ها لاغر و باریک باشد و آن را که سبب خورده شدن گوشت بُن دندان و خورده شدن کنارها آن استخوان باشد که دندان از وی رسته است به چشم نتوان دید و آن را که زخمی و آسیبی رسد به جستن سبب حاجت نیاید.

علاج: نخستین کاری اندر علاج آن که دندان‌ها جنبان شود آن است که سخن گفتن بسیار و از خاییدن طعام‌های سخت پرهیز کنند و به دست و زبان آن را نجانبانند.

اما اگر سبب بسیار رطوبت باشد علاج به داروهای گرم و قابض کنند چون شراب میویزی که شبّ یمانی و چند مقدار نیمه وزن شب، نمک اندر وی پخته باشند بدین شراب، دهان شویه کردن.

و سکنگبین و سکبینج اندر شراب پختن با برگ و سرو و بدان دهان شویه کردن و اندر دهان نگاه داشتن و دو درم سنگ شبّ یمانی و یک درم سنگ نمک سوده بر بُن دندان‌ها مالیدن.

صفت داروی قابض: بگیرند گُلنار و پوست انار ترش از هر یک شش درم سنگ، زرنیخ سرخ و شبّ یمانی از هر یکی سه درم سنگ، گُل سرخ و سماق از هر یک هشت درم سنگ، سنبل و اذخر از هر یک دو درم سنگ همه را بکوبند و بر بُن دندان‌ها کنند.

داروی دیگر: بگیرند سماق و انار پوست ترش و استخوان هلیله زرد میان دندان‌ها و بُن دندان‌ها کنند.

و اگر این علاج‌ها اثر نکند داغ باید کرد چنان که اندر علاج درد دندان یاد کرده آمده است.

و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نشود و حاجت بدان آید که دندان‌های جنبان را به سیم کشیده به دندان‌های سخت باشد، باز بندند این همه پس از آن که به ایارج فیکرا استفراغ کرده باشند.

صفت داروی دیگر: بگیرند نمک سوده و به انگبین سرشته و خرقة کنان پیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود، پس آن نمک از میان گل و خرقة بیرون کنند و بکوبند و از این نمک ده درم سنگ و خاکستر گز ده درم سنگ و زعفران و مژ و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ، سداب خشک و سماق و گلنار از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و در میان دندانها می کنند.

و اگر سبب لاغری و باریکی دندان از غلبه خشکی باشد، علاج آن است که در باب گذشته یاد کرده آمده است. و روغن گل با روغن بید نیم گرم کرده به گوش اندر چکاند و آن چه پیران را افتد از این نوع علاج پذیر نباشد. و آن چه بر پیران را افتد هم عسر باشد از بهر آن که دندان به زودی فربه نشود، پس اولی تر آن باشد که آن را به داروی قابض علاج کنند و آن را که سبب زخمی و آسیبی باشد هم به داروهای قابض علاج باید کرد.

و آن را که سبب خورده شدن گوشت بُن دندان باشد یا خورده شدن کنارهای آن استخوان که دندان بر وی رسته است علاج خورده باید کردن چنان که در جایگاهش گفته آمده است.

اندر تغییر لون دندانها

اسباب تغییر لون دندانها دو نوع است:

یکی، آن که بخارها بر ظاهر دندانها نشیند و دندان بدو اندود شود و بسیار باشد که اگر آن را به مسواک پاک نکنند بر ظاهر دندان بماند و سفال گردد؛

دوم، آن که خلطی بد در گوهر دندان گذر یابد و غذا او گردد و رنگ گوهر او بگرداند.

علاج: نوع نخستین را بیش از آن که سفال گردد به مسواک زایل توان کرد و آن را که سفال گردد بیاید تراشید و آن چه اندر باب نگهداشتن دندان (۳۹۰) یاد کرده آمده است، چون مسواک کردن بامداد و شبانگاه وقت خواب، دندانها چرب کردن و سنونها به کار داشتن.

صفت سنونی که دندانها را بزدايد: بگیرند کفک دریا و نمک با عسل سوخته چنان که در باب گذشته یاد کرده آمده است و نمک اندرانی و صدف سوده و زراوند گرد خاکستری بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی و صدف سوخته دندانها را بدان می باید مالید و مسحونیا و آبگینه کوفته و نرم کرده و سنباده این همه آن است که دندان در ساعت سپید کند و بزدايد

و سنونی که در باب علاج بوی دهان یادکرده آمده است سخت نیک است و اگر زردی و رنگ‌های دیگر که بر دندان پدید آید، پس قوی باشد زنگار با عسل بسرشد و دندان‌ها را بدان بمالند.

و اگر مسحقونیا و مانند آن با وی بیامیزند زودتر پاک کند.

صفت دارویی که سیاهی دندان‌ها را بزدايد: قنبیل ده درم‌سنگ، پلپل چهار درم‌سنگ، حماما سه درم‌سنگ، سادج هندی سه درم‌سنگ، مازوی سوخته دو درم‌سنگ همه را بکوبند و دندان‌ها را بدو بمالند.

و در نسخه دیگر مازو نیست و عوض آن حضض سوخته است هشت درم‌سنگ.

اما نوع دوم را که یکی دندان با دو رنگ بگردانیده باشد به سنون‌ها علاج باید کرد؛ لکن اگر بیشتر باشد، علامت بسیاری ماده باشد و به سنون کار بر نیاید نخست تن را پاک باید کرد به حبّ فوقایا و حبّ صبر و ایارج فیکرا و مانند آن و به آب‌کامه و ایارج فیکرا دهان‌شویه کردن، پس علاج دندان کردن و سنون‌ها به کار داشتن.

صفت سنون که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر او را بزدايد: بگیرند، سعد پنج درم‌سنگ، سنبل یک درم‌سنگ، پلپل شش درم‌سنگ، قسط^۱ و زراوند گرد و انگزد از هر یک، یک درم‌سنگ، کفک دریا و مسحقونیا و شخار و سنباده از هر یک دو درم‌سنگ و آن دارو که از بهر سیاهی دندان یادکرده آمده است اندرین حال موافق باشد. (۳۹۱)

^۱ قسط (Qust): *Saussurea Lappa Clarke = Costus arabicus* (قاموس)

واژه‌ای سریانی برای گیاهی ویژه عراق است دیسکوریدوس در کنار اسکندر مقدونی در تسخیر سرزمین میان‌رودان (رافدین) به آن دست یافت و ویژگی‌های آن را به‌دست آورد. گیاهی با ریشه خرنده و رنگی سنجابی (خاکستری) تیره از بیرون و سپید به زردی گراینده از درون می‌باشد از آن چندین ساقه برگدار بیرون می‌آید و تا چهارپا قد می‌کشد. عربان کهن این گیاه را ارزشمند به شمار می‌آوردند. امام «بخاری» از پیامبر (ص) حدیثی می‌آورد که گفته است «از برترین چیزهایی که با آن درمان می‌کنید حجامت و قسط است و از زید فرزند ارقم از پیامبر (ص) آورده است: «بیماری ذات‌الجنب را با قسط و روغن زیتون درمان کنید». (منصوری، برگردان ذاکر، ۷۳۳) ک سد، کست، کسط، عودد هندی، عود عربی نیز گویند بیخ گیاهی همچون لفاح که طبیعت آن در مرتبت سوم گرم و خشک، پیش‌آب‌آور، خون‌ماهانه‌آور، خلط‌ها را از درون تن می‌کشد، پادزهر سم جانوران، گشاینده گرفتگی‌های جگر، گشندۀ کرم‌های معده است. برای درد زهدان، سینه و شکافتگی ماهیچه و نیروبخشی معده و جگر و دردهای کهنه مغزی و معده و ماهیچه‌ها، راندن سنگ‌گُرده و تنگی‌نفس و زردیون (یرقان)، بیماری‌های سپرز، استسقاء، گرفتگی اندام‌ها، کزاز، رعشه خوب است. (تحفه، ۲۰۶)

اندر کندی دندان‌ها

که به تازی ضرس گویند، اسباب کندشدن دندان‌ها دو نوع است:

یکی، آن که چیزی قابض و عفص یا چیزی ترش به غایت ترش خورده باشد؛

دوم، آن که اندر معده رطوبتی ترش باشد و به قئی برآید؛ یا اگر چه به قئی برنیاید بخار آن دندان‌ها را گُند می‌دارد و علامت وی آروغ ترش است و بسیاری آب‌دهان و ترشی قئی.

علاج: آن را که سبب خوردن چیزهای عفص و ترش باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارضه گرم است برگ و ساق خرفه و باذروج خاییدن سود دارد و اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته و تر کرده به جای او باشد و به شیر خر یا به زیت انفاق نیم گرم کرده دهان شویه کند و در دهان نگه می‌دارد.

و اگر مزاج گرم نیست دندان بر مغز گوز و فندق و گوز هندو و مغز بادام تلخ گرم کرده برنهادن سود دارد و علک‌الانباط و موم زرد خاییدن و دردی زیت که نبکان مسین بر آتش نهاده باشند یا در آفتاب تا سستبر شود، مالیدن سود دارد.

و آن را که سبب بلغم ترش اندر معده است، نخست معده را پاک باید کرد به قئی و به ایارج فیقرا و معجون فندادیقون به کار داشتن چنان که در علاج معده یاد کرده آید و حبّ الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و قیر خنب [خُم] شراب و لبن یتوع که آن را تریاق پوشنجه می‌گویند، خاییدن و در دندان‌ها مالیدن سود دارد و روغن بلسان و روغن بان مالیدن سخت نافع بود.

در ضعیفی و آب‌گذاشتن دندان

حالی است او را که اگر طعامی و شرابی گرم؛ یا سرد بدو رسد طاقت آن ندارد و هیچ طعامی سخت نتواند خاییدن و این حال بیشتری از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدمه درد دندان بود.

علاج: نان گرم و زرده خایه مرغ بریان کرده اندر دندان گرفتن و داشتن سود دارد و حبّ غار و زراوند طویل و شبّ یمانی در بُن دندان‌ها مالیدن و به ایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد.

و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و در دهان داشتن سود دارد.

و اگر سبب این شخصی را گرمی مزاج دندان باشد، لون گوشت بُن دندان و دیگر حال‌ها بر آن گواهی دهد. وی را روغن گُل در دهان می‌باید داشت و به صندل و اندکی کافور دندان‌ها را مالیدن و برگ و ساق خرفه او خاییدن علاج باید کرد نافع باشد.

تدبیر دندان کودکان

در تدبیر دندان کودکان تا به آسانی برآید

تدبیر آسان برآمدن دندان کودک آن است که ارک او را، یعنی آن موضع را که بر رستنگاه دندان است به چیزهای نرم و چرب می‌مالند چون پیه بط و پیه مرغ و مسکه و مغز خرگوش پخته.

خواجه ابوعلی سینا رحمه الله در کتاب **قانون حکایت می‌کند که طبیان گذشته گفته‌اند:** اگر شیر سک [سگ] اندر ارک کودک بمالند آن را ویژگی است در این باب.

و هر گاه که دردمند شود افشرة عنب الثعلب و روغن گُل به هم بزنند و نیم گرم کنند و انگشت بدان چرب کنند و به آهستگی بر ارک او بمالند. و نباید گذاشت که چیزی خاید تا مادهٔ دندان به تحلیل خرح نشود و هرگاه که دندان پدید آمد سر و گردن و بناگوش و منه (آرواره) او چرب دارند.

و اگر قطرهٔ روغن نیم گرم کرده اندر گوش او چکانند روا بود. (۳۹۱)

اندر تدبیر دندان بزرگان

تا آن چه افکنندی باشد باسانی بکنند چون کار بدان رسد که دندان ببايد افکند صواب آن باشد که گوشت بُن دندان بپازند پس داروها برنهند تا قوت دارو زودتر به بیخ او رسد اما داروها که بیخ دندان را سست کند از این نوع باشد بگیرند پوست درخت تو [ت] و عاقرقرا بکوبند نرم و در آفتاب نهند و به سرکه می‌سازند تا چون انگبین شود هر روز سه بار بر بُن دندان طلی کنند و دندان‌های دیگر به خمیر مایهٔ چیزی دیگر پوشیده باشند.

صفتی دیگر: عاقرقرا با بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته به سرکه بسرشند و چهل روز در آفتاب نهند و هر روز می‌جنبانند و اگر سرکه خشک شود زیادت می‌کنند باید که پیوسته به قوام انگبین باشد پس یک قطره از وی بر بُن دندان نهند پس از آن که آرده باشند و یک ساعت صبر کنند پس دندان را بیازمایند و بکشند.

اگر به آسانی برآید چه بهتر و اگر نه، دیگر روز و سه دیگر روز هم چنین برنهند تا برآید بی‌رنج. و زرنیخ سرخ به سرکه برورده هم برین صفت، بیخ دندان را سست کند و آسان برآید.

و دردی سرکه هم چنین سست‌کننده است.

صفت داروی دیگر: بزر انجره و بارزد راستاراست به هم سرشند و برگ انجیر تر سه بار چندان همه را بکوبند و ببیزند چنان که به قوام انگبین باشد و طلی کنند.

داروی دیگر: بگیرند، پوست درخت تو [توت] و پوست بیخ کبر و زرنیخ زرد و عاقرقرا و زردچوبه و شبرم و بیخ قثاء الحمار از هر یک راستاراست همه را کوفته و بیخته به سرکه بسرشند و سه روز بنهند پس طلی کنند.

داروی دیگر: بگیرند، بیخ یتوع دو جزء، شیره یتوع یک جزء و بیخ قیصوم یک جزء هر سه را به هم بزنند و طلی کنند.

یتوع نباتی را گویند که وی را بشکنند شیری از وی بیرون آید لکن شبرم قوی‌تر است و این نبات که در خراسان از شیره او صمغی حاصل می‌شود که آن را تریاق گویند. و شیره انجیر خام هم قوی است و اگر آرد گندم به شیره یتوع بسرشند و بر دندان نهند دندان را بریزاند و هر بار سه ساعت بباید داشت تا مقصود حاصل شود و پیه صنفدع که بر درختان گردد و اندر میان گیاه ماوی دارد و پشت او سبز باشد ریزاننده است و منفعت دندان افکندن و ریزانیدن آن است که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد و او را نتوان جنبانید که در وی عظیم تولد کند و به ضرورت می‌باید کند و کندن خطر باشد از بهر آن که دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد کند و تب و صداع و درد چشم آرد و باشد که کنار فک را بشکند و برهنه کند پس اگر تدبیری کنند که آسان بیفتد از این خطرها ایمن باشند. (۳۹۲)

اندر بیرون آمدن منه

منه که به تازی فک گویند را در شهر مرو منه گویند و بیرون آمدن آن از جای خویش کم افتد و آن چه افتد بیشتر یک جانب را افتد و بیرون آمدن به تمامی نادر بود.

علامت‌ها: علامت بیرون آمدن منه آن است که با دهان گشاد ماند و حرکت منه به یک بار باطل نشود از بهر آن که ماهیچه‌ها که از پس سر و گردن بدو پیوسته است آن را بجنبانند؛ لکن دهان تمام فرازکردن دشوار بود و منه بیرون خاسته باشد و گشاد که دهان بر خلاف آن بود که به وقت تثاوب [خمیازه] و غیر آن باشد.

اگر از یک جانب بیرون آمده باشد شکل بیرون خاستن منه به اریب بود و دندان‌ها از برابر یک دیگر نشوند.

علاج: هر گاه منه از جای بیرون آید، ببايد شتافت و بزودی به جای باز بردن.

و اگر تأخیر افتد دشخوار گردد و آفت‌های بزرگ پدید آید و صلب شود و به جای باز بردن مشکل گردد و آماس گیرد و ماهیچه‌ها کشیده شود و تبی لازم و صداعی عظیم تولد کند به سبب کشیده شدن ماهیچه‌ها و باشد که اسهال و قئ صفراوی پدید آید و باشد که زود هم هلاک کند.

جانداختن در رفتگی فک

تدبیر باز آوردن وی چنان باشد که یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرمایند تا اگر چه دهان باز است چندانی دیگر که تواند باز کند و بفرمایند تا منه را نرم دارد. طبیب منه را بگیرد و به آهستگی بجنباند به سوی چپ و راست پس منه را بیش باز کند و به آهستگی برآرد و به جای باز برد چنان که دنبال منه هم‌چون منقاری در آورده است اندر حلقه منه برسوین افتد و این چنان تواند بود که منه را باز پس برند و هم‌چنان برآرند و به جای باز بردن از بهر آن که اندر آمدن دنبال منه اندر حلقه منه برسوین از سوی پس است.

و اگر طبیب از پس بیمار نشیند و منه او را به سوی خویش کشد و به بالای برآرد و به جای باز برد صواب بود و این طبیب را که این کار کند به تازی رداد^۱ گویند و بیمار مستلقی خسبد یعنی به پشت باز افتد و سر بر بالشی نرم نهد و در بالش پنبه نرم نهاده باشند و موکلی نزدیک او باشد که او را نگه دارد تا سر بر بالش نگه دارد و علامت به جای باز آمدن وی آن است که دندان‌های برسوین و فرسوین با یکدیگر برابر شوند و چون به جای باز آمده باشد، رفاده به قیروطی موم و روغن گل اندر زده بر نهند و ببندند بستنی خوش. و آن را که منه از جای بیرون آید و مدتی در میان افتد به جای باز بردن دشخوار گردد آب گرم و روغن بنفشه اندر گرمابه نطول می‌باید کرد تا نرم شود و به جای باز بردن. (۶۰۴-۶۰۵)

^۱ رداد: برگرداننده استخوان، شکسته‌بند، مُجَبِّر.

کتاب قرآبادین

باب هفتم از گفتار نخستین از کتاب قرآبادین

قصب الذییره

گرم و خشک به درجهٔ دوم، لطیف کننده است و در وی قبضی است اندک و تیزی سُعد در سُعد قبضی اندک است و خشک کننده است و سوزاننده نیست لکن بسیاری آن خون را بسوزاند و باشد که جذام آرد و کشانیده است تا بدان حد که فوهای عروق را بگشاید و عفونت بینی و بُن دندانها ببرد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و در مرهمها در افکنند و ریشهای پلید و عفن را خشک کند. (۶۵۸)

داروهای دهان، لب و گوشت بُن دندان

در داروهای دهان و لب و گوشت بُن دندان از کتاب قرآبادین

داروهای ترکیدگی لب: روغن بنفشه و نیلوفر در ناف و مقعد مالیدن، کفک خیار بادرنگ بر لب طلی کردن لعاب اسبغول، کشکاب، لعاب سبستان، مسکه.

خوردن و طلی کردن: پیه بط، پیه گوساله، پیه مرغ خانگی، مازوی به سرکه سوده، اسفیداج، نشاسته، کثیرا، موم، مرداسنگ، مصطکی، علک البطم، زوفای تر، روغن گُل، شادنج، زردچوبه، سُم بز سوخته، عنبر در روغن بلسان؛ یا روغن بان گداخته.

داروها که خورهٔ گوشت بُن دندان ببرد: دهان شویه به طبیخ سماق و گُل سرخ و سرکه و حب آس در وی پخته، شبِّ یمانی بریان کرده و در سرکه کشته، نمک سوخته و ناسوخته، ماهی طریخ سوخته با گُل سرخ، عدس، مازو، انار پوست، کزمازو، گُلنار، گوز سرو، برگ سرو، نوشادر، قلقطار، قلقدیس، قرطاس سوخته، زعفران، گُندر، برگ مورد، پودنهٔ دشتی، عاقرقرحا، زرنیخ، مَرّ، خل العنصل، اسفیدهٔ ارزیز، آهک به سرکه کشته، حنا، توتیای به غوره پرورده، قرط، طرائیث، خبث الحديد.

داروهایی که گوشت بُن دندان را سخت کند: گُل سرخ با اقماع، جفت بلوط، گُلنار، حَبّ آس، خرنوب نبطی، سماق، پلپل سیاه.

داروهای دمیدگی دهان: گُلنار، گُل سرخ، آرد عدس، سماق، صندل سپید، کافور، حنا، سُعد، شَبّ یمانی، خرنوب نبطی، خرتوت (توت بزرگ)، طبیح برگ زیتون، گشنیز خشک، نشاسته، کزمازو، نار پوست، آب عنب الثعلب، برگ عنب الثعلب خشک، افاقیا، حضض به سرکه پخته، هلیله زرد، قلقطار، ایرسا، زعفران، نوشادر، قطران، زرنیخ سرخ و زرد، بوره، نمک طعام، زاگ کفشگران، مامیران، کبابه، قافله، حماض، برگ خرفه، برگ زرشک، تباشیر.

داروهای آماس لب: صندل سرخ و سپید، شیاف مامیثا، بوش دربندی به آب گشنیز تر و آب کاسنی و گلاب. اگر آماس بلغمی بود: شبث، بابونه، اکلیل الملک.

داروهای آب آمدن از دهان: رب آبی ترش، رب سیب ترش، رب انبرود جینی، شراب غوره، شراب انار، مصوص دراج و مانند آن. دهان شویه به آب سماق، عدس، ایارج فیکرا، نمک هندی، انیسون، نانخواه، تریاق بزرگ، گوارش های گرم، سیر، خردل، فلفل، زیره، دارچینی، نان خشک با آب کامه، نمک درشت، کسنه، اطریفل کوچک.

داروهای بوی دهان: سرکه و گلاب، سرکه عنصل، عاقرقرا، کزمازو، فوفل، پوست ترنج، قرنفل، سداب، سادج هندی، سُعد، مصطکی، عود خام، کبابه، جوزبوا، قافله، زنجبیل، گُندر، فلنجمشک، بسباسه، میویزج، قرص زعفران، قرص زرنیخ، صبر.

سنون یادشده در معالجات البقراطیه

سنون ها که در کتاب معالجات یاد کرده آمده است:

داروهای اقراص: اما داروهای اقراص این است زاگ سوخته، بیخ سوسن، زعفران، انگبین، قرطاس سوخته، زرنیخ، نمک، سماق، زنجبیل، پلپل سوخته، قرص فلنقدیقون.

داروهای سنون ها: شخار، مسحقونیا، نمک اندرانی، جو سوخته، عدس سوخته، سنبل، کزمازو، حَبّ آس، عاقرقرا، شَبّ یمانی بریان کرده و در سرکه کشته، کفک دریا، سفال چینی.

داروهای حبّها: سُعد، کبابه، مشک، کافور، قرنفل، دارچینی، خاولنجان، فوفل، نارمشک، هال، فلنجمشک، پوست ترنج، برگ ترنج.

شادنج ناشسته

گرم است به درجه اول و خشک به درجه دوم و شسته آن سرد است به درجه اول و خشک به درجه سوم است. گوشت فزونی و گوشت عفن را بخورد.

زردچوبه

گرم و خشک است به درجه دوم و سخت زداینده است.

آهک شسته

خشک کننده است و در حرارت معتدل است. گوشت فزونی و پلید را بخورد.

حنا

سرد است به درجه اول و خشک به درجه دوم، در وی قوتی است تحلیل کننده و قوتی خشک کننده و قوتی گشاینده بدین سبب و قوت، دهانه‌ها و رگ‌ها بگشاید، روغن آن را قوتی است گرم و نرم طبیخ آن سوختگی را سود دارد و برگ آن ریش‌ها را خشک کند.

توتیا

سردست به درجه اول و خشک به درجه دوم مغسول همه ریش‌ها را سود دارد تا ریش سرطان را.

قرط و طرائیت

قوت آن هم‌چون قوت گلنار است قابض است، حرکت خون بازدارد همه اندام‌ها.

خبث الحديد

خشک است به درجه سوم.

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

مامیران

گرم و خشک به آخر درجه دوم زداینده و پاک کننده است .

کبابه

کبابه را قوتی است هم چون قوت روناس لکن کبابه لطیف تر است و گفته اند که در وی قوتی سردکننده است و حقیقت آن است که گرم و خشک است، به درجه دوم عفونت گوشت بُن دندان ها را و قلاع عفن را پاک کند.

قافله

بزرگ است و کوچک است هر دو گرم و خشک است به درجه سوم در وی قوتی قبض کننده است .

خاولنجان

ماسر جویه گوید خسرودار و این است گرم و خشک به درجه دوم محلل است بوی دهان خوش کند.

هال

خیربوا است لطیف تر از قافله است گرم است به درجه سوم معده را سود دارد و بوی دهان را خوش کند. (۶۵۸ - ۶۵۹)

در داروهای دندان**داروهایی که بدان مسواک کنند آفتها از دندان بازدارد:**

سرگین خر سوخته و کوفته و بیخته، نمک با انگبین سرشته، سوخته و ناسوخته شبّ یمانی بریان کرده به اندکی مُرّ دهان شویبه به شراب انگوری که بیخ یتوعات در وی پخته باشند.

داروهای خشک و معتدل که درد بنشانند

افشره برگ مورد تر ، افشره برگ زیتون به آب عنب الثعلب، سرکه حبّ آس در وی پخته، روغن گُل، و مصطلکی در وی جوشانیده، روغن زیت، روغن گُل با سه وزن آن، شراب میویزی جوشانیده تا به نیمه بازاید، عاقرقرحا با کافور آمیخته، روغن گُل و افیون در وی جوشانیده، روغن گُل با سرکه جوشانیده، روغن گُل با شراب انگوری جوشانیده، فلونیا.

داروهایی گرم که درد دندان بکشد

سکنگبین، هزار اسفند، تخم بادیان، شحم حنظل، عاقرقرا، انگزد، خردل، زرنباد، بیخ قثاء الحمار، گُندش، سیر، ستر، خریق سپید، شیطرح، پوست بیخ کبر، زراوند گرد، میویج، پودنه کوهی، پلپل سپید، تریاق اربعه، زنجبیل، سجزنیا، تریاق بزرگ، تکمید به نمک گرم کرده، روغن گنجد گرم کرده در دهان داشتن خاصه روغن شبت و روغن بابونه.

داروهایی که بسوزند و دود کنند

تخم حنظل، بیخ حنظل، تخم پیاز، سپندان، برگ سداب، جعده، خردل، عاقرقرا، سم خر پخته، گندنا، برزالبنج داروهایی که در بینی چکانند:
افشره قثاء الحمار تر، افشره بیخ چکندر، آب مرزنگوش، آب کبر تر.

داروهای کاواکی

سجزنیا، تریاق بزرگ، شونیز بریان کرده و به سرکه پرورده، پلپل، عاقرقرا با بیرزد سرشته، مَرّ با قطران سرشته، شونیز، میویج، و برز البنج با بیرزد سرشته، عاقرقرا و افیون و زعفران هر سه با قطران سرشته، زنجبیل با سرکه و انگبین سرشته، فلونیای فارسی، کافور.

داروهای جنبیدن دندان

گلنار، پوست انار ترش، زرنیخ سرخ، شب یمانی، گل سرخ، سماق، سنبل اذخر، دانه هلیله زرد، سُک، مازو، کزمازو، نوشادر، نشاسته، نمک سوخته، خاکستر گز، زعفران، مَرّ، مصطکی، سداب.

داروهایی که دندان را سپید می کند

سفال چینی، مسحقونیا، آبگینه فرعونی، سنباده، کفک دریا، نمک اندرانی، صدف سوخته، زراوند گرد، خاکستر بیخ نی، جو سوخته، پلپل، سادج، نوشادر، مازوی سوخته، حضض سوخته، قنبیل، حماما

داروهایی که مادتها از گوهر دندان بیارد

سُعد، سنبل، پلپل، میویج، قسط، زراوند گرد، انگزد، کفک دریا، مسحقونیا، شخار، شحم حنظل، عاقرقرا، سنباده.

داروهای ضعیفی و گندی دندان‌ها

اما خداوند مزاج گرم را برگ خرفه و تخم او نیم کوفته و تر کرده، بادروج، شیر خر، زیت انفاق.

مزاج سرد را مغز گوز گرده، مغز بندق، بادام گوز هند، و زرده خایه مرغ، دردی روغن زیت اندر دیگ مسین بر آتش نهادن تا ستبر شود یا در آفتاب. و علک الانباط، موم زرد، حب الغار، مغز بادام تلخ، زراوند طویل، حلتیت، نمک، قیر خم شراب، تریاق بوشنجه، روغن بلسان، روغن بان، روغن خردل.

داروهایی که به هنگام دندان برآمدن طفل به کار آید

پیه مرغ، پیه بط، مسکه، مغز خرگوش، شیر سگ، افشره عنب الثعلب با روغن گل آمیختن.

داروهایی که دندان بیفکند

پوست درخت خرتوت با عاقرقرا به سرکه سوده و در آفتاب پرورده، بیخ قثاء الحمار پرورده و زرنیخ به سرکه سوده درد سرکه، بزر انجره، بیرزد، برگ انجیر تر، بیخ یتوع تر، بیخ قیصوم، شیره یتوع، پیه ضفدع که بر درختان گردد.

قنبیل

گرم و خشک است به درجه سوم

جعه

از جنس شیخ است و دو نوع است: بزرگ و خرد.

اما خرد گرم است به درجه سوم و خشک به درجه دوم.

و بزرگ آن گرم و خشک است به درجه دوم، لطیف کننده است، همه سُد(ه)های باطن را بگشاید. با سرکه بر سپرز ضماد کنند، آماس و صلابت را ببرد. بول و حیض باز گرفته را بگشاید و حب القرع را بکشد.

قطران

گرم و خشک است به درجه چهارم و درد دندان و کاواکی باز دارد و کرم روده و شپش را بکشد و حیض فرورآرد. (۶۶۰)

دندان پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

باب یازدهم از گفتار دوم از قرابادین

قرص آهک

قرص آهک، این را قلنقدیون گویند.

خوره دندانها و گوشت بُن دندانها و ناسور آن را سود دارد.

اخلاطه: آهک آب نارسیده سه درم‌سنگ، شبّ یمانی دو درم‌سنگ و نیم، مَرّ سه درم، زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یک دو درم‌سنگ، نوشادر چهار درم‌سنگ همه را به سرکه بسایند و بر سفال طلی کنند و در آفتاب خشک کنند و به وقت حاجت به سرکه حل کنند و طلی کنند تا خون برود.

نسختی دیگر: زرنیخ سرخ و زرد و آهک و مازرون، شبّ یمانی راستاراست در سرکه می‌سایند و در آفتاب می‌نهند و در ماه حزیران و تموز هر دو روز بسایند. (۷۰۸)

خَلّ العنصل

جل [خل] العنصل

بگیرند: اسقیل سپید و اسقیل پیاز کوهی را گویند آن را پاک کنند و به کارد چوبین پاره کنند و به رشته ریسمان پنبه در کنند چنان که پاره‌ها از یکدیگر جدا باشد و به هم باز نیاید و چهل روز در سایه بیاویزند تا خشک شود. یک من از این اسقیل بگیرند و در نه من خل الخمر کنند و شصت روز در آفتاب نهند پس به خرقه بیالایند.

بعضی مردمان بر یک من اسقیل سه من و ده ستیر کنند و بعضی دیگر اسقیل را خشک نکنند و پاک کنند و پاره کنند و هم‌چنان یک من در نه من سرکه کنند و شش ماه بنهند پس به کار برند.

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

این که بر این گونه کنند اسهال بهتر کند و همه انواع او قصبه شش را پاک کند و آواز صافی کند و طعام بگوارد و مصروع و معتوه^۱ و موسوس^۲ را سود دارد و خداوند عرق النساء و سپرز صلب را سود دارد و بشره را نیکو و پاکیزه کند و بصر را تیز کند و دهان شویبه کردن بدان گوشت بُن دندان را سخت کند و خون آمدن از بُن دندان باز دارد از بهر آن که رطوبت‌ها را نشف کند و دهان را خوش بو کند. در گوش چکانند درد گوش را که نه از قرحه بود زایل کند. شربت از وی و از سکنگبین اندک اندک دهند و به تدریج به یک اوقیه برسانند تا یک اوقیه و نیم. (۷۱۵)

صفت دهان شویبه که آماس گرم را که در زبان باشد، ببرد

بگیرند: آب برگ عنب الثعلب با آب کرسنه^۳ با آب کوک با گلاب با طبیح عدس با طبیح انار پوست شیرین و بدان دهان شویبه می‌کنند.

^۱ معتوه: سبک خرد، کم خرد، یاوه‌گویی در بی‌هوشی (آندراج)

^۲ موسوس: آن که با خود سخن می‌گوید و نجوا می‌کند. ملول، درهم، کسی که وساس دارد و به راه‌های اهریمنی می‌اندیشد (آندراج)

^۳ کرسنه (Karsanah): *Pisum Sativum; Peas* (قاموس)

کرسنه مشنک گاوی، گرم در مرتبت یکم که دوم نیز گفته‌اند و خشک در دوم. پانسمان آن آماس سخت پستان و جز آن را نرم می‌کند. (بحر الجواهر، ۳۱۱)

کرسنه را کشنین نیز گفته‌اند، گیاهی یک ساله بلندی آن به یک و نیم پا می‌رسد دارای شاخه‌های باریک و برگ‌های کوچک و میوه‌های به‌شکل شاخ بندبند می‌شده که درون آن دانه‌های کروی کوچک به رنگ خاکستری که به سرخی می‌گراید و برخی زرد که به سبزی می‌گراید. هنگامی که تازه است دارای مزه‌ای خوب بوده سپس به تلخی و بد مزه‌گی می‌رسد. این گیاه در کشتزارهای گندم و جو با گیاه شیلیم می‌روید و با آن‌ها درو می‌شود. (منصوری، برگردان ذاکر، ۷۴۳)

گاو را فربه کند سرشت آن میان ماش و عدس باشد. کرسنه (کسنگ): دیسکوریدوس گوید: آرد آن شکمروش پدید می‌آورد و رنگ رخساره را نیکو می‌سازد. کرسنه... معرب از کسنگ فارسی است و به عربی حب البقر... و به فارسی کسنگ و کشن و مشنک گاوی و گاودانه... نامند. (حاوی، ج ۲۱؛ مخزن ۳۵۳)

صفت دهان شویه آماس صلب را که در زبان باشد، تحلیل کند

بگیرند: تخم حلبه سی درم سنگ، خرما سی هندو بیست درم سنگ، انجیر خشک سی عدد در یک من و نیم آب بپزند و بیالایند و به کار دارند.

صفت دهان شویه که گرانی زبان را که از بلغم بود ببرد: بگیرند، زنجبیل و نوشادر و شونیز و نمک هندی و عاقرقرا و میویج و مرزنگوش و خردل راستاراست همه را بکوبند و به انگبین بسرشند و بیالایند و آب آن با سکنگبین عسلی بیامیزند، صواب بود.

صفت دهان شویه ای گرانی زبان را که از رطوبت بود، ببرد

بگیرند: عاقرقرا و میویج و سعت و ایرسا از هر یک هفت درم سنگ، بوره ارمنی و خردل سپید و شونیز و پوست بیخ کبر و نمک هندی و وج از هر یک پنج درم سنگ، نوشادر پنج درم سنگ، بیخ سوسن و زوفای خشک از هر یک ده درم سنگ، دارپیل ده درم سنگ، ایارج فیکرا هفت درم سنگ بکوبند و ببیزند و به انگبین معجون کنند و به سکنگبین دهان شویه کنند.

صفت دهان شویه ای که کام فروآمده را سود دارد

بگیرند: اناردانک ترش و مازو و سماق از هر یکی راستاراست بکوبند و ببیزند و در شیر بز تازه فرغار کنند، یک شبان روز و بیالایند و بدان دهان شویه کنند. (۷۲۵ - ۷۲۶)

مرهم کافوری

مرهم کافوری، ترکیدگی لب و مقعد را و ناسور را که با سوزش بود و سوختگی آتش را سود دارد.

بگیرند: مرداسنگ سپید و سپیده ارزیز از هر یکی راستاراست، بکوبند و ببیزند و موم روغنی کنند از دو ستیر موم و هشت ستیر روغن گُل. داروها سوده بر وی افکنند و بسرشند پس سپیده دو خایه مرغ برفکنند و مقداری کافور سوده و در هاون بکوبند تا هموار شود. (۷۳۸)

صفت دارویی که گرانی زبان ببرد

بگیرند: نوشادر ، پلپل ، عاقرقرا ، خردل ، سبید راستاراست همه بکوبند، بپزند چند بار زبان را بدان بمالند خاصه بُن زبان و زیر زبان.

صفت داروی دیگر سستی زبان ببرد

بگیرند: دارچینی، حماما، سنبل، از هر یکی سه درم سنگ، سادج هندی، نانخواه و زراوند طویل و تخم کرفس و تخم شبت از هر یکی ده درم سنگ، مصطکی و سیسالیوس و دوقو و انیسون از هر یکی یک درم سنگ، مروارید و کهربا از هر یکی دو درم سنگ. شربت آن یک درم سنگ به آب گرم یا با شراب کهن.

صفت داروی دمیدگی دهان را که از گرمی بود سود دارد

دمیدگی دهان به تازی قلاع گویند.

بگیرند: شیاف مامیثا، لسان الحمل، تباشیر، بزر الورد، هلیله ، گلنار، برگ زیتون ، کزمازو و شَبّ یمانی راستاراست بکوبند و ببیزند و به شب در دهان باشند.

صفت داروی دیگر قلاع سیاه را

بگیرند: زیتون و برگ علیق و افاقیا از هر یکی ده درم سنگ، شَبّ یمانی چهار درم سنگ ، بیخ سوسن سی درم سنگ ، سُعد چهار درم سنگ، زعفران یک درم سنگ، همه بکوبند و ببیزند و در دهان باشند.

صفت دارویی دیگر بثرها را که بر گوشت بُن دندانها برآید و خورده را سود دارد

بگیرند: مازو و پوست انار ترش از هر یک ده درم سنگ، شَبّ یمانی و عاقرقرا از هر یکی هشت درم سنگ، گُل سرخ و سک و کزمازو و سماق و نمک هندی از هر یکی چهار درم سنگ همه بکوبند و ببیزند و اقراص کنند و به وقت حاجت بکوبند و به دهان در باشند.

صفت داروی دیگر خورده را و خون آمدن سود دارد

بگیرند: نوشادر و بیخ سوسن سرخ و آهک و مازو راستاراست بکوبند و ببیزند و به دهان در باشند.

صفت داروی دیگر خون آمدن از بُن دندان‌ها را باز دارد و خون را پاک کند

بگیرند: زرنیخ زرد و آهک و مازو راستاراست اقراص کنند و به وقت حاجت مقدار دانگی بسایند و بدان مسواک کنند و از پس آن روغن گُل در دهان گیرند تا سوزش بنشانند.

صفت داروی دیگر ناصور بُن دندان‌ها را پاک کند

بگیرند: بیخ سوسن آسمان گون و عاقرقرحا از هر یکی درم‌سنگ، شبّ یمانی و گُلنار و مازو و سماق از هر یکی ده درم‌سنگ بکوبند و ببیزند و بدهان در برآکنند.

صفت داروی دیگر سستی گوشت بُن دندان‌ها را و جنبیدن آن را سود دارد

بگیرند: گُلنار و پوست انار ترش از هر یکی شش درم‌سنگ، زرنیخ سرخ و شبّ یمانی از هر یک سه درم‌سنگ، گُل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم‌سنگ، سنبل و فقع الاذخر از هر یکی ده درم‌سنگ، بکوبند و ببیزند و در پراکنند.

صفت داروی دیگر دندان جنبیده را سخت کند

بگیرند: توتیا و شبّ یمانی و نشاسته و سماق و گُل سرخ و پوست انار ترش و استخوان و هلیله زرد و سک و گُلنار و مازو راستاراست بکوبند و ببیزند و در بُن دندان‌ها مالند.

صفت داروی دیگر دندان‌ها سیاه را بزدايد

بگیرند: قنبیل ده درم‌سنگ، پلپل چهار درم‌سنگ، حماما سه درم‌سنگ، سادج هندی دو درم‌سنگ، مازوی سوخته هشت درم‌سنگ، بگویند و ببیزند و بدان مسواک کنند.

صفت دارویی دیگر، دندان‌ها را بزدايد و بوی دهان خوش کند

بگیرند: کزمازو و زنجبیل و زبد البحر و دارفلل و قافله از هر یکی دو درم‌سنگ، نمک بریان کرده ده درم‌سنگ، عود سوخته پنج درم‌سنگ، شکر دو درم‌سنگ، جو سوخته هفت درم‌سنگ.

صفت دارویی دیگر دندان‌ها را سخت کند و بزداید و رطوبت‌ها از بُن دندان‌ها برآرد

بگیرند: نمک هندی ده درم‌سنگ، سعتر پنج درم‌سنگ، شیخ سوخته چهار درم‌سنگ، زراوند طویل ده درم‌سنگ، قطران یک درم‌سنگ، بکوبند و ببیزند به انگبین بسرشند با قطران و اقراص کنند باریک و بسوزند، پس بکوبند و ببیزند و بگیرند زنجبیل ده درم‌سنگ زبدالبحر دو درم‌سنگ، کزمازو ده درم‌سنگ، سُک و سلیخه از هر یکی دو درم‌سنگ، بکوبند و ببیزند و با اقراص کوفته بیامیزند و بدان مسواک کنند.

صفت دارویی دیگر خون‌آمدن از بُن دندان‌ها باز دارد

بگیرند: گُلمار و گُل‌سرخ و حب آس و اقماع الرمان و سماق و نمک بریان کرده و کزمازو و مازوی سوخته و در سرکه کشته و قرفه و قرنفل از هر یکی پنج درم‌سنگ، بکوبند و ببیزند و بدان مسواک کنند.

صفت داروی دیگر که درد دندان خورده‌شده را سود دارد

بگیرند: پلپل و عاقرقرا و بیرزد راستاراست. پلپل و عاقرقرا بکوبند و ببیزند و بیامیزند و بسرشند و در کاواکی دندان نهند.

صفت داروی دیگر درد دندان که از رطوبت و کاواکی بود بنشانند

بگیرند: زنجبیل و در سرکه به انگبین بپزند تا مهرا [له] شود پس بکوبند و بسایند و در کاواکی نهند و در بُن دندان طلی کنند.

صفت داروی دیگر کاواکی دندان را بگیرند

اخلاط آن: شونیز بریان کرده را بکوبند و با سرکه بسایند و بسرشند و در کاواکی نهند و حلتیت و سجزینا و تریاق بزرگ و میعه تر با افیون، و مُرّ با قطران، بیرزد با بزر البنج و میویزج و سرکه و مازو و نظرون به انگبین سرشته و خردل کوفته و با خرما سرشته و با زعفران با قطران سرشته از این داروها هر چه حاضر بود در کاواکی دندان نهادن درد بنشانند و کاواکی شدن دیگر باز دارد.

و اگر در کاواکی کرم باشد تخم کتان و بزر البنج راستاراست بکوبند و به هم بسرشند و دود کنند.

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

صفت داروی دیگر دندان‌ها بر دارد و بوی دهان خوشبو کند

بگیرند: کُندر و قرفه و پوست ترنج و گُل سرخ و سُک و عود هندی و اظفار الطیب از هر یکی چهار درم‌سنگ، دارچینی و صندل سپید از هر یکی پنج درم‌سنگ، گوزبوا و بسباسه و مصطکی و قرنفل و کبابه از هر یکی سه درم‌سنگ، کافور دو دانگ همه را بکوبند و با آب سیب بسرشند و حَبّ‌ها کنند و در دهان می‌دارند. (۷۳۹ - ۷۴۰)

دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره

کتابنامه

نمایه کتاب و مقاله

- أبنيه عن الحقايق الأدوية يا روضه الأئس و منفعة النفس، موفق الدين ابومنصور على هروی (ز ۳۵۰ ق) پژوهش احمد بهمنیار و حسین محبوبی اردکانی، چ تهران، ۱۳۴۶ خ.
- اختیارات بدیعی، زین الدین علی انصاری شیرازی فرزند حسین (۷۲۹ - ۸۰۶ ق) به کوشش دکتر محمدتقی میر، چ تهران، ۱۳۷۱ خ.
- أعراض الطيبة و المباحث العلايية، زین الدین ابوالفضائل سید اسماعیل فرزند حسین جرجانی (۴۳۴ - ۵۳۵ ق / ۱۰۴۲ - ۱۱۴۰ م)، نصیح و تحقیق حسن تاجبخش، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ خ.
- بحر الجواهر في حل لغات السائر، محمد هروی فرزند یوسف (ز: ۹۳۸ ق)، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۸۸ ق؛ دیگر: مؤسسه احیاء طب طبیعی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، قم، ۱۳۸۷ خ.
- تاریخ بیمارستانها در ایران (از سال ۵۵۰ تا ۱۹۵۰ م)، ویلم فلور، ترجمه ایرج نبی پور، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر، ۱۳۹۳ خ.
- تاریخ بیمارستانهای ایران (از آغاز تا عصر حاضر)، حسن تاجبخش، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، بیست + ۳۸۲ برگه.
- تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران (دوران اسلامی)، جلد دوم، حسن تاجبخش، سازمان دامپزشکی کشور، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ خ، ۸۲۸ برگه.
- تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران (دوران باستان)، جلد یکم، حسن تاجبخش، سازمان دامپزشکی کشور، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۳ خ، ۴۷۰ برگه.
- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد فرزند حسن (نگارش: ۶۱۳ ق) + اولیاءالله آملی (تألیف ۷۶۰ ق)، تصحیح و مقدمه نگاری عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ خ، دو جلد.

- تاریخ گزیده (نگارش: ۷۳۰ ق / ۱۳۳۰ م)، حمدالله مستوفی فرزند تاج‌الدین ابوبکر فرزند حمد فرزند نصر قزوینی (۶۸۰ - ۷۵۰ ق / ۱۲۸۱ - ۱۳۵۰ م) چ. بارباریه دومنار، ۱۸۵۷ م؛ دیگر: چ. ادوارد براون، گیب، لندن، لوراک، ۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م / ۱۲۸۸ خ؛ به کوشش عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ خ.
- تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، ایگناتی یولیانوویچ، کراچکوفسکی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ خ.
- تتمة صوان الحکمة، تاریخ حکماء الإسلام، ابن فندُق، ظهیرالدین ابوالحسن علی فرزند ابوالقاسم زید بیهقی (۴۹۹ - ۵۶۵ ق / ۱۰۹۷ - ۱۱۶۹ م)، چ. لاهور، ۱۳۵۹ ق؛ دیگر: تحقیق محمد کردعلی، مطبوعات المجمع العلمی العربی بدمشق، مطبعة العربی، دمشق، ۱۹۴۶ م؛ دیگر: ترجمه فارسی آن درة الأخبار، منشی یزدی، چ. تهران ۱۳۱۸ خ.
- تُحْفَةُ النُّظَّارِ فِي غَرَائِبِ الْأَمْصَارِ وَ عَجَائِبِ الْأَسْفَاذِ (نگارش: ۷۲۵ - ۷۲۹ ق / ۱۳۲۵ - ۱۳۵۴ م)، رحلة ابن بطوطه، ابن بطوطه ابوعبدالله محمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند ابراهیم لواتی طنجی (۷۰۳ - ۷۷۰ ق)، چ. پاریس، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۸؛ دیگر: چاپ فؤاد افرام بستانی، ۱۹۲۷ م؛ دیگر چاپ علی منتصر کتانی در سال ۱۹۷۲ م؛ دیگر تحقیق عبدالهادی التازی، چاپ فاس، مغرب، ۱۹۹۷ م، پنج جلد، ۱۵۴۹ برگه.
- تُحْفَةُ النُّظَّارِ فِي غَرَائِبِ الْأَمْصَارِ وَ عَجَائِبِ الْأَسْفَاذِ (نگارش: ۷۲۵ - ۷۲۹ ق / ۱۳۲۵ - ۱۳۵۴ م)، رحلة ابن بطوطه، ابن بطوطه ابوعبدالله محمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند ابراهیم لواتی طنجی (۷۰۳ - ۷۷۰ ق)، چ. پاریس، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۸؛ دیگر: چاپ فؤاد افرام بستانی، ۱۹۲۷ م؛ دیگر چاپ علی منتصر کتانی در سال ۱۹۷۲ م؛ دیگر تحقیق عبدالهادی التازی، چاپ فاس، مغرب، ۱۹۹۷ م، پنج جلد، ۱۵۴۹ برگه.
- تحفه حکیم مؤمن؛ یا تحفة المؤمنین، محمد مؤمن طبیب فرزند محمدزمان حسینی (د ۹۲۳ ق)، پیشگفتار دکتر نجم‌آبادی، چ. تهران، ۱۳۳۸ خ؛ (تحفه) + چاپ مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی - پژوهش رحیمی و اردکانی و فرجامند، ۱۳۸۶ خ (تحفه ن).
- تذکرة أولى الألباب و الجامع للعجب العجاب، داود فرزند عمر انطاکی، مکتبة الثقافية، بیروت؛ چاپخانه اظهريه، ۱۳۲۴ ق.

- تطبيق فرهنگ اصطلاحات شایع پزشکی در طب سنتی با فرهنگ اصطلاحات پزشکی در طب نوین (پزشکی جدید) دکتر نبی‌الله رنجبر، استاد راهنما محمد حسن خسروی، بندر عباس - ۱۳۷۸ خ. ← (رنجبر)
- الحوي في الطب، الجزء الحادي و العشرون، في الأدوية المفردة، السنين - الياء، رازی، ابوبکر محمد فرزند زکریا (د: ۳۱۳ ق / ۹۲۵ م)، مجلس دایره‌المعارف، عثمانی، حیدرآباد، دکن، هند، ۱۳۸۸ ق / ۱۹۶۸ م، کتاب بیست و یکم، داروهای تکی (س - ی)، پژوهش و برگردان محمدابراهیم ذاکر، مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ۱۳۹۵ خ.
- حبیب السیر في أخبار أفراد البشر (نگارش: ۹۳۰ ق)، غیاث‌الدین خواندمیر فرزند همادالدین (۸۸۰ - ۹۴۱ ق)، چ. سنگی، بمئی، ۱۲۶۳ ق؛ دیگر: چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۲ ق؛ دیگر: کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۳ خ، چهار جلد؛ دیگر: مقدمه جلال‌الدین همایی و فهرست هر جلد از محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۳، چهار جلد.
- خسرونامه، فریدالدین ابوحامد محمد فرزند ابراهیم عطار نیشابوری (۵۴۰ - ۶۱۸ ق / ۱۱۴۶ - ۱۲۲۱ م)، تصحیح احمد سهیلی، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۵۵ خ؛ دیگر: مؤسسه فرهنگی اندیشه در گستر، تهران، ۱۳۸۲ خ.
- خفی علائی یا الخفیة العلائیة نامیده می‌شود. الذریعة، ج ۲۲، ۴۰۴، شماره ۷۶۳۲ که برای سپهسالار نصرالدین (بهاء‌الدین) محمد علاء‌الدوله ولیعهد اتسز خوارزمشاه نوشت.
- درة الأخبار و لمعة الأنوار (نگارش: ۷۲۹ ق)، ترجمه فارسی تتمه صوان الحکمة ابن‌فندق (د: ۵۶۵ ق)، ناصرالدین فرزند عمدة‌الملک منتجب‌الدین منشی یزدی، تصحیح سید محمد مشکاة، چ. تهران ۱۳۱۸ خ؛ دیگر: ویرایش علی اوجبی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۸ خ، ۲۷۰ برگه.
- دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب أغراض، سیری در سه قرن دندان‌پزشکی ایران، تدوین، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم ذاکر، انجمن دندان‌پزشکی ایران با همیاری مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۸۹ خ، برگه ۶۱۹ - ۶۴۷.
- دندان‌پزشکی جرجانی از کتاب ذخیره، محمدابراهیم ذاکر، از کتاب ذخیره خوارزمشاهی، زین‌الدین حکیم سید اسماعیل جرجانی (د: ۵۳۱ ق)، کتاب یکم - پنجم، تحقیق و تصحیح محمدرضا محرری، فرهنگستان علوم پزشکی ایران،

۱۳۸۰خ؛ دیگر: چاپ فکسیمیله، به کوشش سعیدی سیرجانی، نسخه خطی رونویسی ۱۵ ربیع دوم ۶۰۳، کتاب ششم تا دهم.

الذخيرة في الطب را برای سلطان علاءالدین تکش خوارزمی به سال ۵۰۴ ق نوشت. هر دو از زین‌الدین ابوالبراهیم اسماعیل فرزند حسین فرزند حسن جرجان درگذشت (۵۳۵) أو (۵۳۱) است که هر دو را به فارسی نگاشت. (الذريعة، ج ۱۰، ۱۰، شماره ۵۳).

ذخیره خوارزمشاهی اسماعیل جرجانی فرزند حسن (د ۵۳۱ ق) فکسیمیله به کوشش دانش‌پژوه، افشار، چ. تهران، ۱۳۴۴ خ. ← (ذخیره‌ف)، و چاپ پنج کتاب به کوشش دکتر محمد رضا محرری، فرهنگستان علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۰خ ← (ذخیره)

الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الجزء الثاني والعشرون، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مقدمه، تصحیح و تحقیق احمد منزوی (۱۳۰۴ - ۱۳۹۴خ)، چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۵۳خ / ۱۳۹۳ق / ۱۹۷۴م، شناسه ۵۷۲۰ - ۷۸۱۰ برابر ۲۰۹۰ شناسه از مقالید الأبواب - منتخب هدية الملوك، ۴۴۴ برگه.

الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الجزء الثاني، الأسارى و الغلول - ایوان مدائن، آقابزرگ الطهرانی، محمد محسن نزیل سامراء (۱۲۹۳ - ۱۳۸۹ق)، مطبعة الغري، نجف الأشرف، ۱۳۱۵خ / ۱۳۵۵ق / ۱۹۳۶م، ۲۰۴۵ کتاب از الأسارى و الغلول - ایوان مدائن، ۵۲۴ برگه.

الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الجزء الحادي عشر، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مقدمه، تصحیح و تحقیق علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، چاپخانه مجلس شورای ملی ایران، تهران، ۱۳۳۷خ / ۱۳۷۸ق / ۱۹۵۹م. ۲۰۴۲ شناسه کتاب از رساله آب حیات - الزائرية، ۳۴۶ برگه.

الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الجزء الخامس و العشرون، واثق - يهو، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مقدمه‌نگاری، تصحیح و تحقیق علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۵۷خ / ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.

الذریعة إلى تصانیف الشيعة، الجزء العاشر، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مقدمه، تصحیح و تحقیق علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، چاپخانه مجلس شورای ملی ایران، تهران، ۱۳۳۵خ / ۱۳۷۵ق / ۱۹۵۶م، ۸۸۵ شناسه از ذائقه ماتم - الرسائل و المکاتیب، ۲۷۳ برگه.

رگ‌شناسی؛ یا رساله در نبض؛ یا رساله نبضیه، تصحیح محمد مشکوة، ۱۳۱۷خ، ۱۳۶ برگه؛ دیگر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (تهران) و دانشگاه بوعلی سینا (همدان)، ۱۳۸۳خ، ۱۲۶ برگه.

سفرنامه ابن بطوطه (رحلة ابن بطوطه)، ترجمه موحد، تهران، بنگاه علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱خ)

سیری در سه قرن دندان‌پزشکی ایران، تدوین، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم ذاکر، انجمن دندان‌پزشکی ایران با همیاری مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۸۹خ.

صحيح البخاري، أَلْجَامُعُ الْمُسْنَدُ الصَّحِيحُ الْمُخْتَصَرُ مِنْ أُمُورِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ سُنَّتهِ وَ أَيَّامِهِ، حافظ ابو عبدالله محمد فرزند اسماعیل فرزند ابراهیم فرزند مغیره فرزند بردزبه بخاری (۱۹۴-۲۵۶ق)، چاپ مصر، ۱۹۳۲م.

صیدنة، ابوریحان بیرونی، پژوهش حکیم محمد سعید، رانا اجسان الهی، کراتشی، موسسه ملی همدرد، هند، ۱۹۷۳م؛ الصیدنة في الطب، ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ق)، محمد فرزند احمد، پژوهش عباس زریاب خوبی (۱۲۹۸ - ۱۳۷۳خ)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰خ؛ الصیدنة في الطب، داروشناسی پزشکی، بیرونی، برگردان باقر مظفرزاده، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، تهران، ۱۳۸۳خ؛ صیدنه، برگردان کاسانی، پژوهش استاد ایرج افشار، مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی وابسته به دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷خ؛ الصیدنة في الطب، داروشناسی پزشکی، برگردان باقر مظفرزاده، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران: نشر آثار، ۱۳۸۳خ.

فردوس الحکمة في الطب (نگارش: ۲۳۶ق)، ابوالحسن علی فرزند سهل ربن طبری (د: ۲۶۰ق)، پژوهش محمد زبیر صدیقی، چ برلین، ۱۹۲۸م؛ دیگر: معهد تاریخ العلوم العربیة الاسلامیة، دانشگاه فرانکفورت ۱۹۹۶م / ۱۴۱۶ق؛ دیگر: پژوهش عبدالکریم سامی جندی، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۲م / ۱۴۲۳ق؛ دیگر: برگردان محمدابراهیم ذاکر و علی نقی منزوی، مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۱۳۹۱خ.

- فرنودسار یا فرهنگ نفیسی علی‌اکبر نفیسی ناظم‌الاطباء، چ تهران ۱۳۱۷ خ. ← ناظم‌الاطباء
 فرهنگ آندراج، محمد پادشاه «شاد» به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ تهران، ۱۳۳۵ خ. ← آندراج.
 فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر، فریده رازی، نشر مرکز، ۱۳۶۶ خ. ← فریده
 قاموس القانون في الطب (معجم المصطلحات الطبية و الادوية المفردة المستعملة في القانون في الطب ابن‌سینا)،
 فرهنگ لغات قانون في الطب ابن‌سینا، عربی - انگلیسی، حکیم عبدالحمید، حکیم کبیرالدین، حکیم عبدالوهاب ظهوری،
 دکتر محمد عبدالعزیز، حکیم فضل‌الرحمان، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی
 ایران، تهران، بازنگری ۱۹۹۸ م.
 گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی ابونصر علی فرزند احمد (۳۹۰ - ۴۶۵ ق)، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات طهوری، تهران،
 ۱۳۵۴ خ، ۵۳۶ برگه.
 لغت فُرس، اسدی طوسی، ابونصر علی فرزند احمد (۳۹۰ - ۴۶۵ ق)، تصحیح محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری،
 تهران، ۱۳۳۶ خ، ۲۸۸ برگه.
 مخزن الأدوية، محمدحسین خان عقیلی علوی فرزند محمدهادی شیرازی، سده ۱۲ هـ، تهران، ۱۳۷۱ خ. ← (مخزن)؛
 مفردات مخزن الأدوية، عقیلی، به کوشش علی موحد ابطحی، قم، حبل‌المتین، ۱۴۲۲ ق. ← (مخزن)
 مطرح الأنظار في تراجم أطباء الأعصار و فلاسفة الأمصار، فیلسوف‌الدوله میرزا عبدالحسین فرزند میرزا محمدحسن
 مجتهد فرزند میرزا محمدکریم زنوزی تبریزی (۱۲۴۳ - ۱۳۲۰ خ)، تبریز، ۱۳۳۴ خ.
 معجم البلدان، یاقوت حموی شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی (۵۷۴ - ۶۲۶ ق / ۱۱۷۹ - ۱۲۲۹ م)، چاپ
 لایپزیگ (۱۸۷۳ - ۱۸۶۶ م) افست تهران، ۱۹۶۵ م، برگردان به پارسی دکتر علی‌نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث
 فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پارسی را تا پایان حرف الف در سال
 ۱۳۸۰ خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف "ز" در سال ۱۳۸۳ خ به چاپ رسانید و امید به چاپ دیگر جلد‌های ترجمه شده آن.
 من [ذاکر] نزدیک به سه سال است که پیگیر چاپ مانده ترجمه دکتر منزوی بودم و در رفت‌وآمدها به پژوهشگاه سازمان
 میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی ترجمه کامل و چاپ نمونه آن را در حضور ریاست

محترم آن مرکز آقای دکتر مسیب امیری دو بار دیدم. یک بار دی‌ماه ۱۴۰۰ به همراه دکتر حجت‌الحق حسینی و مهندس ارفعی در حضور ریاست برای یافتن راهی جهت چاپ آن بود که ریاست محترم تقاضای همراهی بنیاد و مرکزی جهت همیاری برای چاپ داشتند و بار دیگر به همراه دکتر اکبر ایرانی قمی ریاست مرکز پژوهشی میراث مکتوب وابسته به وزارت ارشاد، بنیادی دولتی جهت اعلام همیاری برای چاپ کامل و دوباره آن با کمک میراث مکتوب بود که افسوس بازهم در محاق فراموشی قرار گرفت. شایان توجه است که پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری در سال ۱۳۹۶ خ شماره فیپا جدیدی برای چاپ یک دوره کامل آن شامل شش جلد از مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران گرفته بود که من آن را در شناسنامه چاپ نمونه دیدم و در ردیابی آن از کتابخانه برابرخوانی نیز کردم. امیدوارم شرایط مالی کشور بهبود یابد تا این اثر تاریخی از دانش جغرافیا که دربرگیرنده بخشی بزرگ از تاریخ علم ایران و جهان اسلام است، به زودی پخش گردد و در دسترس اندیشمندان این مرز و بوم و کشورهای پارسی‌زبان برسد.

منتخب ذخیره خوارزمشاهی، خفی علانی یا الخفیه العلائیه نامیده می‌شود. الذریعة، ج ۲۲، ۴۰۴، شماره ۷۶۳۲ برای الأمير إسفہسالار نصرالدین (بهاء الدین) محمد علاءالدولة ولیعهد اُتسز الخوارزمشاه نوشته شد.

المنصوری فی الطب، محمدزکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳ ق / ۸۶۵ - ۹۲۵ م)، پژوهشگر دکتر حازم بکری صدیقی، معهد المخطوطات العربیة، کویت، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م، برگردان محمدابراهیم ذاکر، موزه تاریخ پزشکی ایران وابسته به دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی تهران، ۱۳۸۷ خ.

نبضیه (رگ‌شناسی) رساله نبضیه، ابن سینا، به کوشش مشکوة، ۱۳۱۷ خ، به چاپ رسید. (

هدایة المتعلمین فی الطب، نوشته ابوبکر ربیع فرزند احمد اخوینی بخاری، به کوشش جلال متینی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۴۴ خ.

یادگار، زین الدین ابوالفضائل اسماعیل جرجانی فرزند حسن (۴۳۴ - ۵۳۱ ق / ۱۰۴۰ - ۱۱۳۶ م)، پژوهش مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ خ.